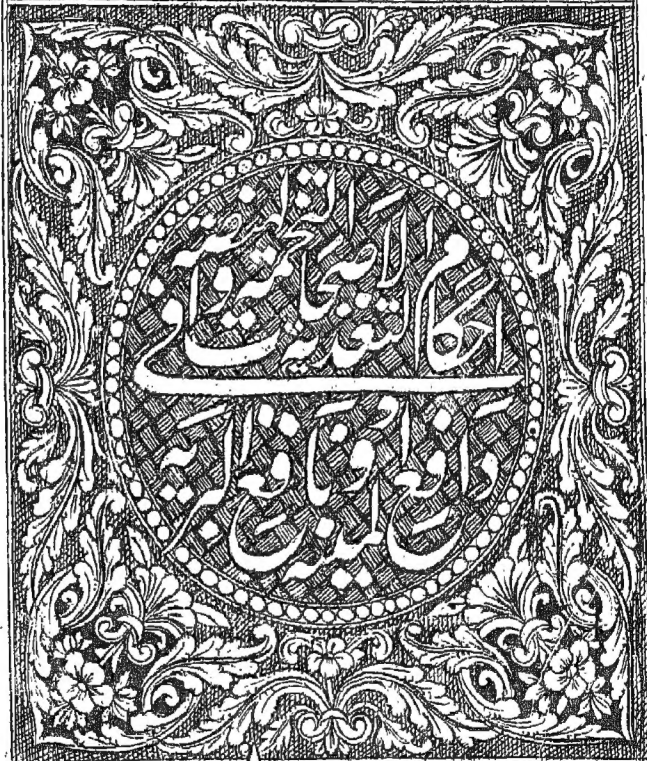


وَمِنْ رَحْمَةِ فَقَدْ وَخِزَا
دُرِّ كَثِيرَا



مطبع على محمد بن محمد بن علي
جليلة طبعة

فصل ششم که در باب غذا نوشته ام بزرگوارم و بنا بر افاده کافه انام بطبع آن در اینم که زود
ممکن الوقوع است و انشاء الله تعالی اگر زمانه دست می دهد متعاقب اصل سلسله هم محلی
بنویس طبع ساخته بدیه ناظرین حق گزین کرده خواهد شد و مخصوص ساله بخدمت ناظرین با تکمیل
اعتناء التماس میکنم که آنچه درین بخش جمع کرده ام بنا بر آن نیست که تحفیه تشبیح و تنسیع
معاصران سرایه افتخار خود می چندارم بلکه درین دو گونه خیر سگالی تراوش می کند که هم بر
بسیود کافه انام کافیست مهم است معاصرین منصفین عالی مقام وافی آبا چون بعضی از معاصرین
معنفین آنرا بر ارمی و گیکه محمول فرمایند و فعل در آتش شوند و انصاف از دست دهند و
بر غلط و اعتساف خود را استبداد فرمایند آن از دو حال خالی نبود یکی آنکه این برین ایشا
جهان است که حق تعالی بآن اشارت و هدایت فرموده ان بعض الظن الاشیء الایه دوم
آنکه چون این مضرات را بر غلط و اعتساف خود با تنبیه نشود بلکه بران اصرار و استبداد فرمایند
پس سالکان مسالک صدق و سداد و راه نور و ان مناسب حق و ارشاد و از اعلان امر حق
که بینی و مخفی بر افاده عام و رفاه کافه انام است چگونه دست برداری توانند بشما مثال
العلامة قطب الدین الشیرازی فی شرح القانون فی بیان اوصاف الاطباء و یکون کثیر الا
والتنقل فی الدیار باحتیاج العلم طالب الملاقاة ذوی الفضل کثیر السؤل و الاقتصار عن
کتب الاوائل من الحكماء مما يحتاج اليه بشیدا لحرص علی جمعها و اقتنائها و اذا لمکما کان حصر
علی قرائتها فنهما والمؤتمة علیها والملازمة لها انشد من حرصه علی طلبها و علمکها اذا تعرض
من ملک الکتب لیقیم من اذخار العلوم لیعلم والا کان لکما حاررا یجمل اسفار و استیقل حال
والنصب والحرص والاجتهاد والشهر للمطالعة والقراءة وتکراراً لتعلمه ولا ینقذ بذكره فانه
انه لا ینسی ما قد قرره و نهه فان النسیان یعرض لكل انسان و یصرف عنته فی اسفاره الی ان یبصر

اختلاف امر حبه البلدان والاهوية التي بالطبع والتي بالعرض ويعرف بالخص
 بكل موضع من حيوان ونبات وجماد وجماد وجماد وكيفية امر حبه كل موضع و
 اخلاصهم وعاداتهم واهويتهم واخذتهم وشاربهم وصناعاتهم وما يتجدد من امراضهم
 في فصل فصل وبما يدرون مرضاهم وتجن ذلك بل هم مصيبون فيه لم يخطئون ان
 خطأ او اخلينظر بل خطأ وهم منهم ومن اطباءهم وفتيش وحيث عن اسباب هذه الامور
 كلها واثبتها وعين بحسبها ولا يقع بذلك حتى يستشهد باقاييل التقدين من الاطباء
 فان خالت ذلك فلينظر من الخطي وبعقل مع كل هذا الاستقصاء عن الادوية الفعلة
 ومعرفة صواب واسماها وقواها وبنير جديها من روتها وسليمها من غشوشها الى ان
 قال كثير التفكر في احوال من بين يدي من المرضى ناظر فيما يحتاج ان يدبرهم قبل
 ان يفعل اليهم بحسب نفسه كل يوم فيما فعل معهم ووصف لهم فان علم انه مصيب بضئ
 على ما هو عليه وان اخطأ او قصر في بعضها تلافى ذلك واعذله بما يوافق الحق وچون ان
 اكثر معتمدين كوش کرده ام که اهل هند جز فاقه وپر بهر هیچ نمیدانند و تا وقتیکه مرضی را
 غذا نداده شود بچطور قوت آنها باقی می تواند ماند و چون قوت ایشان از فاقه
 و باز داشتن از غذا باقی نماند و دانی نشد چگونه جان بری مرضی متصور میتوان شد چنانکه
 دفع مرض و مؤید همین مقال است بحال و افعال اطباء را در و محمول به صفوه اکابر گاه
 در معالجات و مداوات لهذا این مختصر را بر نگاشتم تا به صاحبان انصاف که دور از عیاش
 اند حالی شود که با اتفاق ائمه فن اندرین باب طریق اینق و صواب چیست و حق بجانب
 کسیت و این مختصر لقطه را به و افع المنیه و نافع البسیریه فی احکام التقذیرة لا صحا
 التخمته و المیهضه موسوم ساخته و بر چند فصول و خانه مرتب کرده و الله اعلم بالصواب

والتوفیق وهو ولی التحقيق فصل اول در بیان ماهیت و تعریف غذا بدانکه
غذای مطلق آنست که تاثیر و تاثیر آن در بدن باده فقط باشد و کیفیت از کیفیات اربعه
غالبه بر مزاج اصلی و بصورت بدین پنج که چون وارد بدن گردد و تاثیر در آن پیدا شود
کیفیتی که لازم آنست بدن از آن متاثر و متغیر نشود و از مزاج اصلی خود برگردد بلکه
در آن تصرف نموده صورت غذائی آن را متغیر و متبدل گرداند که صورت اصلی آن با
نماند و تجمل بصورت غلطی شود و آنچه بالقوه است آن را بالفعل آورد و ظاهر کند و متغیر شود
که بگرد جزو عضو یا قطار باشد اعضا و بقایا و فاعل گردد بر آن صورت عضوی را پیدا
فایض جل اسم به خدا و قریباً مانند آب گوشتهای لطیف و زرد و تخم نمیشد و یا بعد از
تغیر کند و سایر حبوب و کیفیت حاصل از آن منافی و غالب کیفیت اصلیه بدن نباشد
و در مطلق آنست که تاثیرش در بدن کیفیت فقط باشد و ماده آن قابلیت تغذیه است
و جزو بدن شدن نداشته باشد و غذای دوائی آنست که تاثیرش در بدن باده و کیفیت
هر دو باشد و غالباً باده که بعد از تاثیر و تاثیر آن غلطی حاصل شود که جزو بدن و متشابه آن باشد
و به آن اندک کیفیتی و مزاجی باشد غالب بر کیفیت و مزاج اصلی بدن و اندک تغیر در بدن
کیفیت خود و بهر کیفیتی که باشد و دوائی غذائی آنست که تاثیر آن در بدن کیفیت و ماده
هر دو باشد با غلبه کیفیت و بدن را متغیر سازد و اندک تغیری و نمایا بدن در آن تصرف نماید
و از آن خلط بسیاکی حاصل گردد که قابلیت غذائیت و جوهر بدن شدن فیضان صورت
عضوی داشته باشد با احداث کیفیتی غالب بر بدن و ذوالخاصیت آنست که تاثیر آن
در بدن کیفیت و امری و امی کیفیات و امور ظاهر جسمیه و همیه معینه باشد بلکه مناسبه
و امی بسیار لطیف و دقیق و خفی مطلق که تعبیر آن با محسوسه نمیتوان نمود و اندک جزو

مقناطیس تاثیر فاذر هر جسم در بدن که بتغیر از آن بصورت نوعیه نیز نموده اند و در آنجا
 اگر تاثیر آن بموافقت آن را فاذر هر و تریاق نامند و الا ستم و فاذر هر و تریاق است
 که تاثیر آن در بدن حرارت غریزی و قوی و ارواح بطریق موافقت و محافظت
 و تقویت و اعانت قوی و ارواح بر دفع و رفع نکایت و اذیت سم مودی بحدی باشد
 که هیچ دوائی دیگر را بآن حد نباشد و غذای ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده
 و صورت هر دو باشد اما ماده غالب بخونذ کور از فعل و انفعال تاثیر و تاثیر مانند غلظت
 و کوفتند که با وجود تغذیه احداث تفریح و دفع سمیت نماید و دوائی ذوالخاصیه
 که تاثیر آن بکیفیت و صورت هر دو باشد مانند فاذر هر حیوانی و جد و ار که با وجود تریاق
 و دفع سمیت و اذیت سم احداث حرارتی غالب بر مزاج اصلی بدن می نماید و غذای
 دوائی ذوالخاصیه آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد مانند تفاح و
 خمر که با وجود تغذیه و احداث اندک کیفیتی غالب بر بدن تفریح و سرور می آورد و در هر
 آنست که تاثیر آن در بدن مخالف و ضد فاذر هر باشد و بر دوی و بلا مهلت حرارت
 غریزی و ارواح و قوی را فاسد و فانی سازد و فرصت فعل و انفعال ندهد چه جا
 تدبیر و دوائی سمی آنست که تاثیر آن بکیفیت و صورت نوعیه هر دو باشد و بعد تاثیر و
 تاثیر با حصول اثر سمیت احداث کیفیتی غالب بر کیفیت اصلی بدن نماید و در آخر
 مزاج بدن را فاسد سازد و غذای سمی آنست که تاثیرش بماده و صورت هر دو باشد
 و بعد فعل و انفعال با حصول تغذیه بدستور مسطور احداث سمیت نماید و غذا و دوائی سمی
 آنست که تاثیر آن بماده و کیفیت و صورت هر سه باشد و بعد تاثیر و تاثیر با حصول تغذیه
 و کیفیتی غالب احداث سمیت نماید مانند لحوم فاعی سائر لحوم و گیاهای سمیه و در

در ضرورت و حاجت بسو غذا قبل ازین دانسته معنی غذا اکنون باید دانست که حاجت
 بغذا یا برای زیادت است و رغو و یا برای اخلاف عوض تحمل و در محل خود مذکور است که سوز
 جسم از کیفیات حرارت و طوبت است و محل بر رطوبت حرارت یا اسباب دیگر و
 آنچه ناقص می شود از طوبت ناقص میشود حرارت مثل آن جهت ضرورت نقصان
 محمول وقت نقصان حامل و بدن و اتم التحمل و الناقص است پس آن محتاج است بسو
 آنچه ناقص شده از آن تا قائم شود و مقام آن و این عوض شبیه باشد با آنچه ناقص شده
 از آن و قائم میشود مقام آن و درستی که غالب بر آنچه ناقص شود حرارت و طوبت
 پس غالب بر عوض از کیفیات و حب است آنکه حرارت و طوبت بود و آنچه غذای افتد
 جز این نیست که غذای شود بمقدار آنچه در وی است از جوهر حار و طیب پس ظاهر شد که
 غازی و اکثر خون باشد و غذا بما هو غذا و سخن و مبر و مرطب و ملبس نمی شود و بی شک
 فاعل این باشد و حالیکه صورت نوعیه و باقی باشد چنان فعل و ادراست و اما غذا پس
 فاعل این باشد بعد خلع صورت خود و لبس صورت خلط و گاهی غذا مغیر بدن بود و جهت
 کمیت چه آن هرگاه کثیر بود مقدار آن مورت شود تخمه و استلا و عفونت و حی و اگر
 قلیل بود مقدار آن پدید آید نه ال را بعد از آن و بول و همین اشاره است در حدیث
 آنچه وارد شده خیر لا مواء و وسطها و گاهی عارض میشود غذا را اموی که بسبب آن غیر
 شود برای بدن مثل اینکه اخذ کرده شود و غیر وقت آن یا نه کیفیت و حب یا اینکه است
 کرده شود و آن آب شراب کثر از و حب یا و غیر وقت آن یا احتمال کرده شود و حرکت
 بران قبل وقت آن یا نوم و قتی که کثیر باشد از این معنی یا جهت آنکه حاصل شده و از برای
 ضرورتی جمع بین مایض البدن پس غذا بکلیه شبیه به بدن نه شود بلکه باقی ماند از آن

فصله که لذت تعالی برای وی قوی بدیده و ذائقه ازان آنچه را که فاضل شود از
غذا خلق نموده و مهیا کرده برای وی مجاری که منفع شود ازان فضیلت آن
و هرگاه حال غذا چنین بوده است پس جمیست بر مراعی حفظ صحت اینکه رعایت
در احوال آن و باجمد آنچه متعلق بود به تدبیر غذا در شهاب ثاقب آنرا به تفصیل ذکر
کرده ام اینجا بخمال تطویل ازان طلی کش نمودم فصل سوم در اوقات تناول
غذا بدانکه واجب است که بلا رغبت و خواهش غذا نخورند چنانچه در حدیث وارد است
که حق تعالی پیدا نموده ظرفی را بر گتر از معده و وقتیکه آدم را خورش ضروری شود بایک
آن را بسته حصه است کند حصه برای طعام و حصه برای آب و حصه برای تنفس بایک
ترک غذا نماید و دست از طعام خوردن بکشد و هنوز بقیه از شهوت و گرسنگی باقی باشد
زیرا که در هنگام طبع غذا تخیل منتفی میگردد و بسبب تخیل من انتفاع معده متلی و پر
میگردد و پس اگر طعام بسیار خورده معده پر گردد و جای تخیل آن نماید باعث
سوی هضم و فساد آن میگردد پس بایک آنرا متلی نگرداند و مکان برای آب
و تخیل من انتفاع غذا باقی دارد تا هضم و طبع غذا نیکو و بهتر گردد و نیز استعمال غذا
یا در حال صحت است یا در حال مرض آنچه در حال مرض است شر و اشیست که تیار
کرده شود در استعمال آن تا صین ظهور شهوت و غیبت چه بسا اوقات اشتها ساقط
می باشد و بدن محتاج می باشد غذا و این به جهت اشتغال طبیعت بود و در مثل این
وقت از تدبیر غذا به تدبیر بدن و دفع موزی و بسا اوقات می باشد شهوت بیره
منفرط و بدن غیر محتاج بسوی غذا چنانکه در شهوت کلیمی شود و اما در حال صحت
پس غالی نبود ازانکه معده متلی غذا یا حار بود یا فراط یا بار یا فراط یا قریب یا عیال

فصل در تدبیر غذا
در احوال آن و باجمد آنچه متعلق بود به تدبیر غذا در شهاب ثاقب آنرا به تفصیل ذکر کرده ام اینجا بخمال تطویل ازان طلی کش نمودم فصل سوم در اوقات تناول غذا بدانکه واجب است که بلا رغبت و خواهش غذا نخورند چنانچه در حدیث وارد است که حق تعالی پیدا نموده ظرفی را بر گتر از معده و وقتیکه آدم را خورش ضروری شود بایک آن را بسته حصه است کند حصه برای طعام و حصه برای آب و حصه برای تنفس بایک ترک غذا نماید و دست از طعام خوردن بکشد و هنوز بقیه از شهوت و گرسنگی باقی باشد زیرا که در هنگام طبع غذا تخیل منتفی میگردد و بسبب تخیل من انتفاع معده متلی و پر میگردد و پس اگر طعام بسیار خورده معده پر گردد و جای تخیل آن نماید باعث سوی هضم و فساد آن میگردد پس بایک آنرا متلی نگرداند و مکان برای آب و تخیل من انتفاع غذا باقی دارد تا هضم و طبع غذا نیکو و بهتر گردد و نیز استعمال غذا یا در حال صحت است یا در حال مرض آنچه در حال مرض است شر و اشیست که تیار کرده شود در استعمال آن تا صین ظهور شهوت و غیبت چه بسا اوقات اشتها ساقط می باشد و بدن محتاج می باشد غذا و این به جهت اشتغال طبیعت بود و در مثل این وقت از تدبیر غذا به تدبیر بدن و دفع موزی و بسا اوقات می باشد شهوت بیره منفرط و بدن غیر محتاج بسوی غذا چنانکه در شهوت کلیمی شود و اما در حال صحت پس غالی نبود ازانکه معده متلی غذا یا حار بود یا فراط یا بار یا فراط یا قریب یا عیال

پس شهوت درین هنگام با صادق بود چنانکه در اکثر از ناس بود چه شهوت یافته
 نمی شود در غالب امر مگر وقتی که خالی باشد معده و مقدم نمی شود در غالب استلزام
 را و عدم خلوا آنرا یا اینکه شهوت کاذب بود مثل شهوت سکاری و تخمین چه سبب
 شهوت سکریان و غده شراب است ثم معده را بقبض و جلاء بر ابریت و تقویت
 بعطریت و سبب شهوت اصحاب تخم حموضت طعام است که در معده ایشان غده غریبی
 نم معده را و نیز طعام چون فاسد شود حاصل نشود از آن برای معده غذائی پس با
 ماند تقاضای آن برای غذا صالح جهت تغذیه آن ستمراغ استیفا همالی حفظ
 باینها و فرق میان شهوت صادق و کاذب پنج وجه است اول از جهت نفخ
 و قراقر چه شهوت طعام و قتیکه صادق باشد نباشد چیزی ازین و وقتی که کاذب
 بود قراقر غیره باشد و دوم از جهت جشاء زیرا که وقتی که باشد طعم غذا را مستحیل
 در روی و کثیر باشد و ظاهر شود چیزی از طعام با آن پس آن کاذب است و چون
 ازینها چیزی نباشد پس آن صادق است ستموم از جهت ثقل و او آنست که
 معده و قتیکه باشد در روی ثقل پس آن کاذب است و وقتی که باشد خالی ازین
 پس آن صادق است چهارم از جهت بعد عمد استعمال غذا و قرب آن پس وقتی
 که باشد معده قریبه الی عمد استعمال غذا پس آن کاذب است و وقتی که باشد بعیده
 پس آن صادق است پنجم از جهت مقدار غذا مستعمل پس اگر آن متوفر بود اکثر
 از شهوت حاضر و احتمال قوت پس آن کاذب است در غالب احوال اکثرین
 نباشد پس آن صادق است پس چون شهوت کاذب بود جائز نیست استعمال آن
 چه در نیت و حال طعام بر طعام بود و قریب است که بیان ضرر آن بیاید بلکه

و همچنین حال باید که مبادرت نموده شود بسوی قذف آنچه که در معده باشد و آخر آن
 آن بقی و اسهال و اول اجود و اسهال است بعد از آن امر نموده شود بنوم طویل تا
 مستخرج شود قوت و منقطع شود به باطن و ضم نماید آنچه باقی مانده باشد در معده
 و چون بعلا مات مذکوره دانسته شود که شهوت صادق است واجب بود استعمال غذا
 و جائز نبود دفع آن چه این جوع نمی باشد مگر باینکه خالی بود معده و متصل بود جذب
 کبد و بدن کل آن برای غذا بسوی فم معده و درین هنگام اگر استعمال غذا نکرده
 شود جذب کند رطوبات بدن را و منجذب اکثر صفا بود و رطوبات مایه الطبیعت
 آن و قبول آن برای انجذاب چه این جذب قریب بود از جذبیکه با مضطر از خلا باشد
 پس جذب ارق و الطیف بود اولاً و چون منجذب شود این رطوبات بسوی معده تا
 لازم آید خلا و آن متظلم بجمع است پس محتوی شود بر آن که در مثل صدید و طعنا
 صبر بر جوع برپسیند معده را با خلاط صدیدیه و عارض میشود بعضی مردم را بر جوع غشی و
 آن افزایش حرارت و ضعف فم معده است و باید دانست که چنانکه جائز نیست تا این
 استعمال غذا با ظهور شهوت صادق و همچنین جائز نیست تقدیم غذا بر ظهور آن زیرا که
 آن اگر اخذ کرده شود قبل وقت فاسد شود و باشد فساد آن بمقدار تاخیر آن و فرق
 بین الفسادین آنست که فساد متقدم میباشد و غالب الامر بسوی مواد فحش علیینجهت
 استعمال آن قبل ثوران حرارت و بیجان آن پس اگر گفته شود وقتیکه باشد سبب
 شهوت صادق و افتقار اعضا بسوی تناول غذا و احتیاج آن بسوی لیس چگونگی تسکین
 می شود استعمال غذا و اخذ از آن بسوی معده چه استحیلات است اینکه گفته شود که
 غذا منضم شده و نخورده گردیده و متصل شده درین زمان قصیر گویم شهوت بر دو قسم

طبیعی و نفسانی پس شهوت طبیعی آنست که باشد از جذب اعضاء و افتقار آن بسوی
غذا تا بدل و تحلیل گردد و نفسانی آنست که خاص بود بمرده پس آنچه ساکن شود نزد
تناول غذا نفسانیست نه طبیعی و نیز باید دانست که وقت غذا مشروط نیست به نوشیدن
صا و قه فقط بل با مور آخری نیز باینکه باشد بعد لقاء اسعار از فضلات غذا و تقدم بعد
خروج بول و بعد ریاضت اگر اکل معتاد بآن باشد و بعد حمام در غالب الامر و در صیف
اول النهار و در شتاء وقت نصف النهار و شرط دفع بول و براز آنست که مسترجم شود
قوت و اعضاء از ثقل فضلات مذکوره زیرا که هرگاه استعمل شود غذا با وجود این فضلات
مشغول شود طبیعت بهضم آن و تدبیر آن و این فضلات شک نیست که طرب اند پس
متبخر شود از آن آنچه رویه و حاصل شود از آن نفخ و قراقر و این موجب فساد غذا بود
چه مانع بود موده را از احتوا بر آن پس فاسد شود و اما حمام و ریاضت پس بسبب آنکه
این هر دو تحلیل نمایند فضلات اعضاء را و نزدیک این مسترجم شود قوت و منبعت گردد
حرارت غریزیه و نصوص نماید طبیعت بطلب غذا تا اخلاف نماید بر اعضاء عرض آنچه تحلیل
شده و اما امر صیف و شتا و دیگر شرائط تناول غذا در ساله شهابا قب تبصیل تر میم فته
درین مختصر خیال طوالت بر همین اکتفا کردم پس احتمال غذا در صیف و شتا و درین
مذکورین باید پس اگر اتفاق افتد اعتدال هوا در بهار و آخر بهار پس عشا بهترست از غذا
چه عقب آن باشد سکون و جماع حرارت در باطن و مضم منفقرست بسوی هر دو و مثل
این عشا در خریف و ربیع نیز بهتر باشد از غذا غیر اینکه عشا مضروب بود بصرف ممکنست
دفع این مضرت بمشی رقیق یا بتأخیر نوم تا صبح انحرار غذا بسوی مغر موده یا با احتمال
آنچه مقوی فم موده بود و مانع بود از صعود بخار بسوی دماغ و این امور لیست که رعایت

در غذا باید نمود و مقتضای این همه امور در رساله مذکوره ذکر یافت که مراعات آن بهم واجب است **فصل چهارم** در بیان آنکه کدام وقت به مبتلای هیزه دادن غذا مناسب و جائز است و کدام وقت مضر و مملک مخفی نماید که چون آثار هیزه معلوم شود و موجبات آن پدید آید باید که غذا ترک نمایند قال الشیخ اذا ظهرت علامات الهیضة فاخذ الجشأ و غیر عن حاله و یحس فی المعدة ثقل و فی الامعاء بوز و کان معها غثیان فیحب ان لا یتناول علیه شیء البتة و لا بعد ذلك الا عندما یخاف سقوط القوة و یقترب توضیح و تفصیل این قول شیخ خواهد آمد فانتظر و تا وقتی که سمیت هیزه دفع نگردد و اشتیاق معدده و امعاء از غذا و طعام فاسد روی و خلط مهبج هیزه دفع نشده باشد و علامات اشتیاق روی هیزه مثل غشی و نفخ و قرقر معدده و قلق و کرب و اضطراب و اشتیاق و سقوط نبض الضغاط آن و دیگر اعراض روی هیزه بر طرف نشده باشد و شمول صادق بهم نرسد و دادن غذا بوجهی من الوجوه جائز نیست پس آنچه بعضی از طبایا با ادعای مهارت و در هنگام لحوق تمامی عوارض روی هیزه که در رساله شهاب ثاقب باین مذکور شد در عین شدت هیزه و شدت اعراض مذکوره از غشی و نفخ و قرقر ظهور آثار سمیت تجویز غذای نمایند و بتاکید اکید برای دادن غذا حکمی دهند و غشی را سرسام تصور می نمایند و بمعالجه سرسام می پردازند چنانچه عنقریب مذکور می شود و با آنکه هیچ فعل شایع که موجب تلفات و اهلاك الوف عباد است مینمایند و طفره اینکه بعضی اکابر روزگار بجای خود بدون مشاهده حال مریض مستخیر میشوند و بخاره راحت شرعی قرار داده حکم اعطای غذای می کنند و می فرمایند که در هیزه شدید شرعاً منع غذا ثابت نشده و از قرآن و حدیث و اقوال ائمه و صحاب منع غذا و عینیت

صادق
طیایب
میرزا
صبا اندام
فقد العسل
بدون الایام
والیاس
۱۲

همیشه مستنبط نمی شود و با اتفاق رای این طبیب گو که از قواعد طبیعہ بخوبی آگاهی
 ندارد چون با وجود مکر دیدن استخاره اگر یکبار هم استخاره بهتر آید میفرمایند که بعد
 آمدن استخاره مقتضای فقه و حدیث آنست که عمل بر آن فرض است و دادن غذا
 فرض و واجب میشود و در ترک غذا بعد آمدن استخاره اثم و گناه کبیره است و رای
 این طبیب با اینست که چون استخاره دیده شود اگر چه بعد استخارهای کثیره متواتره
 یکبار هم استخاره نخصت دادن غذا معلوم شود اگر چه حاجت استخاره هم نبوده باشد
 آنکه در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست چه حالا اگر بدادن غذا الوف الوت و با
 هم هلاک شوند یا از مواخذه اخروی بری ام چه طبیب فرموده از این نیست که کسی را
 مردن ندم هر وقت که موت کسی می آید تقدیم و تاخیر ساعتی نمی تواند شد قال
 الله تعالی اینها را تنقید رکع الموت ولو کنتم فی بروج مشیه
 و آیه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون پس اگر طبیب
 بجای غذا از هم دعوت موت آن فعل این طبیب نخواهد شد بلکه چون موت آن در
 همان ساعت مقدر شده بود اگر غذا هم نمیداد البته می مرد و چون در موت و زندگی
 اختیار طبیب نیست و مقدر همان بود که این بندگان خدا در همین اوقات بمیرند پس
 طبیب پیش خدا معذور است و چون استخاره مشوره از خدا گرفت و حجت آن بر خداوند
 عالمیان تمام شد که مجر فعل این طبیب را در موثقت مدخلی نبوده خدا همچنان مقرر کرده
 بود اگر غذا داده نمی شد و استخاره هم دیده نمی شد یقیناً می مرواری اگر موت ایشان
 در علم خدا مقدر نشده بودی و از غذا هلاک میشد البته مواخذه جناب باری عز و جل
 بکنایش داشت و چون مشوره با خدا با استخاره نبوده شد حق تعالی عیاذ الله بکثر

مشوره قتل گردید پس حال که ام گنجایش مواخذه بعد استخاره باقی ماند آری این احسان
 بر مریض است که روح انسان را تشنه و گرسنه خاج شدن نمیدهم تا حسرتی در دلش باقی
 نماند که تشنه و گرسنه مرد و لهذا حکم می نمایم که مکرر تا آنکه رجوش از بدنش مفارقت
 نکند ساعته فساعة و لحظه فحظة غذای داده باشند و در دادن آب جوش برنج
 توقف ننمایند و عند المواخذه سبیل استدلال می پویند و اوله عجیب و غریب قائم میفرمایند
 چنانچه شطری از ان معروض بیان می آید و بعض آنچه بچشم خود مشاهده کرده ام التماس
 می کنم فصل پنجم در بیان استدلال بعضی اطباء اهل تجارب که برای تجویز غذا
 هنگام اشتداد اعراض رویه بتلاطم همیشه بیان می کنند مع رو هفوات آنها و لیل
 اول آجوش برنج و شوربا و آتش غیبه که ساعت بساعت میدیم و در تغذیه چنانچه
 بجهت آنست که در استطلاق قوی خارج می شود و مهند تقویت می نماید و لیل دوم
 آنکه آب و هوای دیار کن مقتضی همین است که اطبای اینجا غذا در هر حال میداده باشند
 و فاقه و امساک بر زبان این دیار مضر که اگر نمی خورند انصباب صفر ابعده میگردد
 و تولید صفر درین دیار جنوبی بکثرت می شود که انحصالش این دیار است
 و لیل ششم اینکه نوعی که اطبای موجوده زبان در همیشه غذا بتاکید و اجبار
 و اصرار می دهند همین شرط شفای خان مرحوم هم بر زبان بتلاطم همیشه غذا
 می دادند و لیل چهارم آنکه دادن غذا هر لحظه و هر آن بتواتر و توالی بنابر آن
 در عین شدت همیشه و شدت اعراض آن واجب شد که اثر سمیت در امتلا و پر
 معده بطعام کم و در غلظت زیاد میشود و لیل پنجم آنکه در همیشه و بایه معده و بدن
 و امعاء خالی از استلا می باشد چنان مرض استلائی نیست پس بسبب غلظت و جفاف

در آن غذا داده می شود و لیل ششم آنکه در هیضه ضعف بسیار عارض میگردد
 و شهوت طعام غالب میباشد لهذا ضرورت غذاست و لیل هفتم آنکه شیخ و خنجر
 از سبب گفته ان المتکلی من الطعام والشراب اذا سقی السم عرض للسم عرضا فانما
 ان يتدفن فی خلال ما مثله منه والثانی ان العروق تكون مملوءة فلا یجی السم
 فیها منقذا و ربما کان فیها طعم شیء یضاهی السم انتقی پس بر همین قیاس غذای دهم که
 سمیت بهیضه و روات آن بسبب استلزام معده از تاثیر باز می ماند پس چون غذا
 داده شود و در تمامی بدن بزودی سرایت کند و تمام بدن متلی شود سمیت بهیضه
 و اخلاط روید از سرایت بسبب عدم منفذ باز ماند و لیل هشتم آنکه اگر چه غذا صید
 مرض است لیکن صدیق طبیعت همست پس چون طبیعت بسبب دادن غذا قوی
 شود و غالب بید بر مرض و از الله آن نماید و لیل نهم آنکه شیخ خان در شرح قایم
 فرموده و اذا وجب عليك الخوف من سقوط القوة ان يمنع الهیضه ای الاستطلاح
 والقی الحادث فیها ولم یستفرغ اجمع من الاخلاط الفاسدة والغذاء المستحیل الی الکلیته
 الروتیه فاغده بالغذیه الکاسرة والمعدة ثم استفرغه بعد ايام یستشیر فیها القوة و
 تستعد لدفع الصنایع و هذا امر غامض لا یتدی الیه الا افراد من الخدای فان کثیرا
 ممن ضعف معرفتهم بانسار هذه الصناعة لا یجوزون منع الهیضه قبل الاستنقاذا
 اتباعا للقضیه المشهوره فیما بینهم من عظم الخطرفیه ولا یدرون ان مثل تلك القضیات
 وائمه بل قیته انتهی بالفاظه و این نص صریحست و راجازت غذا قبل نقاشی تمام هیضه
 و تخمه و لیل دهم آنکه غذا درین وقت اگر موجب بلاکت می بود پس لازم بود که هر که را
 غذا داده می شد بلاکت می شد و جانی تخلف نمی شد و حال آنکه بعضی سروان را

که غذا داده شد انجام شان بسلامت انجامید پس بجزیه معلوم شد که غذا
 درین اوقات موجب هلاکت نیست والا کسانی را که غذا داده می شد یکی از آن
 هم جان بسلامت نمی برد و جان بر نمی شد پس چون بدادن غذا اگر چه اکثر
 مردمان هلاک هم شدند لیکن بعضی محفوظ ماندند پس از کجا ثابت شد که غذا بجزیه
 هلاکت شده دلیل یا زود هم قول گیلانی است در علاج قی مطلق و شرح قل
 شیخ و قل الغذاء ولطف و استعمل الصوم والریاضة اللطيفة والغرض بهذا التقلیل
 المواد واحاج المدة الى التمسک بما عندنا من الغذاء وانما یبغی ان یفعل هذا اذا
 لم یکن المادة صفرا ویه فانما قد یخرج بهذا التدریج ویزداد بل قد یبغی ح ان یکثر
 الغذاء ویرفع العلیل لیسکن حرکت تلك المادة ولیل و وازو هم آنکه شیخ الیرب
 در فن ثالث در تدبیر یا کول گفته و ربما احتج الى ادخال طعام ما وشمی کتبیه بطعام
 یکون ودار له مثل الذین یتناولون اغذیه حریقه وانیة فاذا اتبعوا ما یجوز ان
 لم یتیم فی البضم بالمرطبات من الاغذیه التفتة صلح بذلك کمبوس ما اعتدوا به واول
 یفنیهم هذا التدریج والاحتاجه بهم الى الریاضات واین تصریح است بخوار اذخا طعام
 بر طعام و لهذا آجوش برنج غلیظ ساعه فساعه و آنا فانا میدهم و هرگاه دوستی
 این اقوال فاسده و اوله کاسده را پس لازم شد که بهر اقوال شان پروازم تا
 طالبان حق از جاده صواب منحرف نشوند و حقیقت حال این نا فہمان بخوبی
 منکشف گرد و پس میگویم بتوفیق اللہ تعالی حسن تائیدہ کہ آنچه این نا فہمان گفته اند
 کہ موت مقدس است اگر غذا داده شود یا نداده شود این را دخل نیست و مواخذہ
 آن نمی تواند شد پس میگویم کہ این از نا فہمی ایشانست بلا شک و ریسوت با خود عند اللہ

میشوند و باید که اولاً تحقیق موت پیدا نمیشود و ثانیاً حال این اطباء بزرگوارم و آشکارا
 سازم بدانکه بدن انسان مخلوق است از عناصر و اخلاط و لا و ثانیاً از منی
 مخلوق از آنها و آن خلقت بخوبی است که بسبب تحلیل می باید یعنی قابل تحلیل
 و تبدیل و زوال و فناست زیرا که اگر صلب مخلوق می بود چنانکه مطلقاً از آن
 تحلیل نمی رفت و مطلقاً آفتی در آن تصرف و راه نمی یافت مانند حجر آینه منتهی می بود
 از اعضا و اولت حرکات ارادی و افعال متغیته و مختلفه از جذب و دفع و اساک
 و هضم و غیر آن و اگر مخلوق می بود در کمال نرمی باین حیثیت که می بود و لطیفی
 از پوست مانند نعلات هر آینه منتهی می بود از ان محافظت شکل خود و جهت آنکه
 استساک و استحکام نمی باشد مگر بسبب اجزاء یا بسبب پس لایه یا بدین که بین بدن و ریه
 کمال صلابت و کمال لین باشد تا این که حرکات ارادی و حرکات مختلفه
 مذکوره از ان صادر تواند گردید و ممکن نیست این بدون آنکه با آن رطوبتی باشد
 که افاده لین و نرمی کند و حرارتی که مقتضی صلابت باشد و درین هنگام حرارت
 و رطوبت هر دو با هم مساوی می باشد و با آنکه رطوبت مستولی بر حرارت می باشد
 و یا بالعکس اول محال است جهت آنکه مقتضی اتقاف افعال مذکوره است و همچنین
 و دوم برای استلزام آن انقطاع حرارت را پس معین سوم میگردد که آن بدون حرارت
 است غالب بر رطوبت و ظاهر است که هرگاه حرارت غالب بر رطوبت باشد و قوت
 در آن نماید تخریب گردد و انداز لازم می آید ازین که قبول نماید بدن تحلیل را
 و محتاج می باشد به سوی بدل یا تحلیل تا آنکه مدتی باقی بماند و قوت غاذیه جهت تخلف
 بدل یا تحلیل است از بدن و قوت حیوانیه برای تخلف بدل یا تحلیل از ریه است

و آن حرارت را حرارت غریزیه نامند که تقویت و حفاظت و کدخدائیت بدن
 بدانست و تمام میگردد با آن افعالی که مضطربست بسبب آن طبیعت در بقای
 بدن از جذب ملائم و دفع منافرد و اساک و هضم و غیر اینها و نیز مخفی نماید که بقای این
 ممکن نیست بدون تصرف قوی در امر غذا و استخلاف بدل تا تحلیل از آن این
 از جمله افعال قوای جسمانیست و افعال قوای جسمانی البته متنشای اند پس این
 ایراد بدل تا تحلیل نیز متنشایست و وجه متنشای شدن ایراد بدل تا تحلیل آنست
 که رطوبت اصلیه در اصل در مقدار کمتری باشد و استعداد آن با رطوبات دموویه
 می گردد و آنچه تحلیل می شود نیست آن مگر همین رطوبات دموویه بالذکر از
 رطوبات اصلیه و بدل نمی باشد مگر برای رطوبات دموویه که متده رطوبت اصلیه
 است و اما نفس رطوبت اصلیه پس امکان ندارد که چیزی بدل آن گردد و
 قائم مقام آن شود زیرا که رطوبت اصلیه رطوبتیست که اولاً تخمر و نفیج در
 او عیه غذا مانده معده و امعاء و کبد می یابد و ثانیاً در او عیه منی مانده انشبین و
 ثالثاً در رحم و ابواق تخمر و نفیج آن در بدن و له میگردد و بخلاف رطوبت غذائی
 که نفیج آن نمی شود مگر در او عیه و آلات غذائی و لده و غیر آنها پس صلاحیت و
 قابلیت اخلاف آن قائم شدن مقام آن ندارد و نیز ممکن نیست تکون بدن مگر از
 رطوبت اصلیه که آن عبارت از منی مروت و اصح آنست که منی مروت قائم مقام
 فاعل است و منی زن و ورم طشت قائم مقام ماده اند برای مقاربت با حرامه
 که منضج و غاذی آنست و واقع فضلات آن و آن حرارت لا محاله بتدریج
 تحلیل می کنند آنرا و چون علی الدوام تاثیر کند مؤثر واحد در متاثر واحد و اشتداد

می یابد تاثیر آن در هر آن بجهت آنکه مؤثر در زمان اول افاده می کند و متاثر
 اثری را پس مستعد می گردد و متاثر برای قبول اثر مؤثر ثانیاً و هر چند باشد زمان
 اطول می باشد ظهور آثار آن بیشتر و استعداد آن اقوی و کمتری گردد و متاثر
 بنزد هر چند باشد متاثر کمتری باشد تا اثر مؤثر در آن قوی تر پس هر گاه زیاده
 گردد و تحلیل رطوبت ضعیف میگردد و حرارت بهجت فناء ماده آن از مقداری که
 در اول کون بوده مانند آنکه ضعیف میگردد و گرمی سرچ بنقصان دهن و
 علی الله و ام چنین می باشد تا آنکه فانی گردد و رطوبت بالکلیه منطفی شود
 حرارت متعطل شود قوی از افعال خود و آن موت است چه منی نیست برای
 او که تعطل قوی از افعالش و آن منقسم شود بدو قسم طبیعی و غیر طبیعی پس طبیعی
 تعطل قوی است از افعالش بهجت الطفای حرارت غریزی که آله و لیست بقضاء
 ماده آن و غیر طبیعی آنست که نبود انطفاء آن و انطفاء آن یا بهجت
 شرط است که رطوبت غریزی است یا بهجت وجود خدا و است که رطوبت غریزی
 است و اما ضرورت موت طبیعی پس برای آنکه انطفای حرارت غریزی میست
 طبیعی است و انطفای آن ضروریست پس موت ضروری بود اما آنکه انطفاء
 سبب موت است پس ظاهر است برای آنچه شناختی که موت عبارت است از
 تعطل قوی از افعالش بهجت بطلان آله آن که حرارت غریزی است و نقصان
 حرارت غریزی بسته امر بود اول انتشار هوا محیط با بدن ما رطوبت را زیرا که
 هوا اگر چه بار و بود جدا نمیرسد بر آن در آفاق مسکونه بر تیره که تحلیل نکنند بلکه
 آن در جمیع احوال محلل است برای آنچه در وی است از حرارت اصلیه و حرارت

اوشمس و کواکب و دهم معاونت حرارت غریزیه نیز از داخل چه آن معاون هوا
 بود در انتشاف رطوبت و تحفیف آن زیر که همیشه فعل می کند و بدن حیوان
 تا آنکه فنا شود رطوبت آن بالکلیه یا ضعیف شود بضعفی که قائم بود مقام فنا
 پس منطفی شود حرارت و محال شود موت پس سبب موت بعینه سبب حیات
 بود زیرا که اگر حرارت غالب نبود بر رطوبت حاصل نشود حیات بستر لازم آید از
 غلبه حرارت بر رطوبت فنا رطوبت و از فنا رطوبت فنا حرارت سوم معاضد
 حرکات بدنیه و نفسانیه ضروریه در معیشت برای انتشاف هوا زیرا که حرکت محال
 است از آنها و بحر طبیعت از مقاومت این محملات ثلثه دائمی زیرا که جمیع توابع
 جسمانیه متناهی اند پس نباشد فعل قوی در ایراد بدل تا تجلل دائما و بدل و زیاد
 تجلل متظاهرند و معاون بر تدریج نقصان و تراجم و هرگاه چنین بود در خصوص
 و قتی که معین بود بر اطفای آن بسبب غلبه زیاد سبب حرکه رطوبت غریبه است که
 حادث می شود و دائما پس معین شود بر اطفاء آن از دو وجه یکی بخلق و غمزدوم
 بضاعت کیفیت چنان رطوبت حاصله از ضعف هضم بلغمیه باره بود و همیشه
 متناکه بود و این اسباب بعضی آن بعضی تا اینکه منتهی شود بقنای رطوبت غریزیه
 که آن برای حرارت غریزیه مثل آهن است برای سراج و کثرت غریبه که مثل آست
 برای سراج پس لازم آید درین هنگام اطفاء حرارت غریزیه و این موت طبیعی است
 سهول برای هر شخص حسب قوت و مزاج آن و برای هر یک از اشخاص اجلی است
 است و آن مختلف شود باختلاف انزویه و این آجال طبعیه است و اختلاف است
 و آنکه آن زائد و ناقص می تواند شد یا نه و ششم دهم آجال اختزاییه است و آن

خلق بالغه
 حفظ کردن
 مقبول
 غرض از آن
 انتخاب
 اصل و فحش
 سلامت و
 بکذا فی الصرا
 دنی اندیش
 بطنین
 زمان عمر و
 و هفت

با بودنش مخالف برای آجال طبیعی بصفات عرضیه مخالف است برای آن حقیقت
 نیز و موت برابر است که طبعی بود یا اختراعی سبب آن فساد حرارت غریزیه است
 و آن گاهی می باشد از داخل و گاهی می باشد از خارج بدن از اسباب داخل
 اول فساد آله است و آن یا دماغ است یا قلب یا کبد و فساد لاحق بر احوال
 اعضا و ثلثه یا برای سوء مزاج بود یا برای سوء ترکیب و سوء مزاج یا حار مفرط
 بود چنانچه عارض می شود و در حیات محرقه از سرعت موت یا باره مفرط چنانچه
 در علت معروفه محمود اما سوء ترکیب یا ورم و اغتشای دماغ چنانچه در سرسام یا
 سده که عارض شود برای دماغ چنانچه در صرع و سکت و اجل این آفات برای موت
 و اجل آن آنست که نازل شود بقلب و آما دماغ و کبد پس چون آفت عظیم بود
 در کبد و جلب موت کند و اگر بسیر بود ممکن باشد خلاص از آن و سبب فی فساد
 کیفیت حرارت غریزیه است و آن یا بسبب حرارت قویه بود مثل آنچه عارض شود در
 حیات محرقه بسبب عت نفوذ حرارت غریزیه تحمیل آن بر حرارت غریزیه یا اینکه بسبب
 برودت قویه بود چنانچه در امراض باره مطلقه حرارت غریزیه سبب است فساد و حرارت
 غریزیه است یا به نقصان یا بزیادت اما به نقصان پس مثل سیکه استفراغ نماید
 مفرط پس منطفی شود حرارت غریزیه بهجت عدم داده آن و مثل آنچه عارض شود از جوع
 و عطش که محمل طوبات بدن است و مستلزم برای انطفای حرارت غریزیه اما بزیادت
 پس مثل آنچه حادث شود و موت از امراض حادثه از امتلا زیر که بدن چون متلی شود
 از اخلاط یا از طعام و شراب و باقی نماند در وی موضعی که منجذب بشود و مستنشق
 و عارض شود از آن اختناق حرارت غریزیه و انطفای آن و اسباب خارجی چه

سبب موت
 از غلبه
 حرارت غریزیه
 یا از نقصان
 یا از زیادت
 آنست

برای انطفای حرارت غریزیه پس چند امور اندکی استفرغ آن یا با استفراغ جوهر
آن یا با استفراغ ماده آن مثل آنکه قطع نموده شود عرق یا شیرین یا شکر و از آن
خون پس خارج شود حرارت غریزیه دوم آنکه برسد عرق فرج مفرط پس مختلک شود
و منطفی گردد و بسبب اختناق سووم انسداد مجاری نسیم مثل غریق در آب این است
فساد آن نزد خنق چنان منع کنند تنفس پس تنگم شود فضول خانیه در قلب پس
منطفی شود حرارت غریزیه چهارم آنکه مختلط شود با آن آنچه فاسد کند جوهر آن
از استنشاق هوای سردی که مختلط شود از اجزای سرد و منطفی پس فاسد شود جوهر
حرارت غریزیه یا از اندک هوای سرد پس سلبت کند سم در بدن پس فاسد شود جوهر حرارت
غریزیه پنجم آنکه فاسد شود حرارت غریزیه به جهت تغییر کیفیات آن باینکه متغیر شود
پس مختلک شود و متفرق گردد مانند آنکه عارض میگردد برای شش یک طول میکشد
در حمام و یا باینکه سرد گردد و چنانچه عارض میگردد برای شش یک طول میکشد
پس ظاهر شود و این استقرار که باعتدال حرارت غریزیه می باشد حیات و بخرج آن
از اعتدال می باشد موت اینست مذمت طبعین از حکماء و مذمت مستنزه
فی کشاف اصطلاحات الفنون الموت بالفتح هو عدم الحیوة عامن شأنه انیکون
حیا والا نهران یقال عدم الحیوة عما القصف بها و علی التفسیر من فالقابل بین
الموت الحیوة فالقابل لعدم و الملكة و قیل الموت کیفیت وجودیه و هو ضد الحیوة
لقوله تعالی خلق الموت و الحیوة و الخلق لا یستصور الا فیما له وجود و احوال
ان الخلق بمعنی التقدیر دون الایجاد و تقدیر عدم جائز کتقدیر الوجود و قیل هو
تعطل القوى عن افعالها لبطان التها و هی الحرارة الغریزیه بالانطفاء و قیل هو ترک

ع
جائز
نفس
موت
شش
آتش
نفس

النفس احتمال الجسد ثم الموت على نوعين أحدهما الموت الطبيعي ويقال له الموت
 الاقتراني والاجل المسمى وهو عند الفلاسفة القضاء الرطوبية بالاسباب
 اللازمة الضرورية وهو يختلف في الاشخاص بسبب اختلاف الامرجه الى ان قال
 وثانيهما الموت الاقتراني اى الاستبالي وهو انطفاء الحرارة الغريزية بالاسباب
 ضرورية بل بعارض كقتل او خنق او غيرهما الى شارحى الله عليه وآله وسلم بقوله الصدقة
 تؤدى الى الهلاك وتزيد في العمر اذ يمكن دفع هذا الاجل بان يحاط الانسان
 بكل حيلة يمكن بها الاحترار عن الاسباب الغير النوافقة له اذا وجد في ذلك
 سبيل وسابقة على تعالى لتوقع الاجل بسبب من الاسباب لا تكون موجبة له اذ العلم
 تابع للمعلوم لا موثر فيه فتدبر الى هذا ذهب المعتزلة والطبيعون من علماء اهل
 دينى اين را پس اعطاي غذا درين مرض درين حال كه موجب هلاكت نمى
 است و موت اخرا مى خصل بود و همچو كسان ما خود مشغول اند كه مساجد فيه
 ايضا وقال غيرهم ان الموت واحد وقد سبق في لفظ الاجل وقال هناك لال
 بفتح الالف و الجيم لغة هو الوقت المضروب المحدود في المستقبل و اجل الحيوان
 عند التكليف هو الوقت الذي علم الله بموت ذلك الحيوان فيه فالمقتول
 عند اهل السنة ميت باجله وموته بغيره تعالى ولا يتصور تغيير في المقدر بتقديم
 ولا تاخير وقال المعتزلة بل تولد موته من فعل القاتل فهو من افعاله لاس من فعل الله
 و بما بر مذ هب شاعر نچه تو هم ميشو كه ارايه كرميه اذا جاء اجلهم ولا يستأخرون
 ساعة ولا يستقدمون لعين وقت اجل مضموم مى شود ليس اگر موت
 عليل درين وقت مقدرت پس مواخذة طبيب و ستخير از چه راه است

و اگر مقدر نبوده پس تقدم موت از اجل موعود منافی مفاد آیه مزبوره خواهد بود
 مدفوع است باینکه الحق در موت از وقت مقرر باقتضاء قضاء و قدره تقدیم میشود
 و تاخیر بوقوع میرسد و موت بنا بر مذمه بابل سنت اگر چه بفعل قاتل نیست چه اگر
 در آن وقت قتل نبودی و وقوع موت بوجه دیگر شدی مگر چون کسب قتل از
 قاتل گشته لهذا قاتل مانع خواهد بود در تشریح عقائد نسفی است ان وجوب العقاب
 والضمان علی القاتل تعبدی لا یجاء بالنسب عنه و کسبه الفعل الذی یخلق الله تعالی الموت
 بطریق جری لعاده فان القتل فعل القاتل کسبا و انما یکن خلقا انتی و فی شرح المقاصد
 ان استحقاق الذم والعقوبه لیس لما ثبت فی الحکم من الموت بل کما کسب القاتل و اذیکه
 من الفعل المنهی عنه سیما عند ظهور البقاء و عدم القطع بالاجل انتی و اما وجه موافقه
 بنا بر مذمه معتبره که قاتل اند با نکه اگر گشته نمی شد زنده می ماند و بنا بر مذمه
 جمعی از بصیرین که اگر گشته نمی شد موت و عدم موت هر دو محتمل بود پس از
 دو حال خالی نباشد که اجل محین یا مصادف قتل باشد یا زیاده از آن بر تقدیر
 در وجه موافقه می توان گفت که استثناء و وقوع موت در آن وقت بفعل الی بفعل
 قاتل علی سبیل الابدال ممکن بود لکن الکی از خداوند عالم ظهور پیدا نمیشد بر او تعالی
 و خرائن وجود و رافت ادبی انتهاء الکی که از بنده صادر شود و خودش سر زده و هو جبرین
 پس بیگانه از وجود و ان ذن شارع بوقوع آیه البته جای مواخذه خواهد بود که موت کنند
 بفعل او گردیده و در نصیحت اجل محتوم به اخلت عمد و مساعدت تقدیر بکاف و خواهد بود
 زیرا که اگر خدا موت را در آن وقت مقدر نمیکرد و اجل محتوم و دینی سید الامم الفریقت و کارگری
 و در صورت اخیر و تعالی مواخذه او واضح است زیرا که قاتل فوت حیات و اجل مآل او گردیده چون

چون موت او قبل در آنوقت بسبب عدم منع آبی بوقوع آمده قاتل از خود
 مواخذ شود و اگر بود یکی ایلام غیر مستحق و دیگری تقویت منافع مستحق طول حیات
 و مطابق آنچه گفتیم در کلام محققین مصرح است و محقق طوسی در تجرید میفرماید و مقتول
 یجوز فی الامران لولاه و فاضل اصنافی ابن ابی جمهور در شرح زاد المسافرین میگوید
 و اختلف فی القتل لولم یقتل بل کان یعمش قطعاً او یوت قطعاً او یقتل الامری
 الی آخر العبارة یعنی اختلاف کرده اند در خصوص مقتول که اگر کشته نمیشد و همین
 وقت می مرد جز بایا زنده می بود قطعاً یا هر دو امر محتمل بود اول قول اشاعره است دوم
 قول معتزله و سوم قول جمعی از بصریین و آن اقرب است انتی موضع الحاجت
 مختصراً و بهر کیف شک نیست که همچو اشخاص مانع خواهند شد عند الله و همین
 اشاره است و حدیث الطبیضاً من ولو کان حاذقاً و همچو استخاره که در غیر محل
 آن واقع است هرگز قابل اعتماد نیست چه این محل استخاره نیست زیرا که این
 استخاره از ان قبیل است که بر فعل حرام بیند که ترک صوم و صلوة کنه یا از تکلیف
 زنا و قتل نفس بعد کنه و یا خمر بخورم و ظاهراً است که استخاره بر مثل این امور حرام است
 و اگر استخاره بر محل خود هم نمی بود و می آمد لیکن درین محل که مقام ظن ضرر بلکن
 مضرت است عمل بر آن نمی باید کرد و اگر چه استخاره واجب هم آید زیرا که بر استخاره
 واجب عمل واجب نیست پس بر آن این اجازت دهندگان استخاره و بلیان
 باتفاق اهل سنت و جماعت بشیوه از مواخذة اخروی متعسر و باتفاق فریقین درین
 اوقات دادن غذا ممنوع چنانچه از استفتاهاست و تخطی مجتهدین و علمای
 فریقین واضح و واضح می شود و این عبارت استفتا را مع و تخطی آن بنا بر اطلاع

ناظرین در خاتمه تحریر خواهم نمود تا حال این ناظرین منکشف شود و مردمان را معلوم شود
 که احتراز از افعال ایشان واجب را قوال ایشان غیر مستند و غیر ضابط و مستند
 شدن ندانند غذا از قرآن و حدیث محل استعجاب است قال الله سبحانه و تعالی
 کلاوا و اشربوا کلا و اشربوا و اطعموا و اطعموا که این غذا که بی محل بر ایشان میپاشند
 و اصل اسراف است و منی عنه و لنعم ما قبل کلاوا و اشربوا و اطعموا و اطعموا که این غذا که بی محل
 کلاوا و اشربوا و اطعموا و اطعموا که این غذا که بی محل بر ایشان میپاشند
 از غذا و استقراغ از قبیل علاج بالصد است و مثل این علاج از احادیث ثابت
 صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود و فروغار و ابی است یا معشر الشباب استیطاق
 منکم الباءة فلیتزوج فانه غص للبر احسن للفرج و من لم یستطع فعلیه بالصوم و علت
 جواز صوم در صورت عدم استطاعت نکاح از برای آنست که حرارت صوم مطوب
 و بلاغم را که بسبب عدم موانعت و ترک جماع در ابدان جمع شود و محدث امراض
 گردد و بر باید تحلیل کند و جماع آن در ابدان بجهت صوم زائد از حد اعتدال
 نشود که موجب امراض استلایه گردد و صوم در منع تحلیل طو بات و مواد قائم
 مقام جماع و استقراغ خواهد شد که قال الشیخ علاء الدین ابی الحزم القرشی فی المیزان
 و قد یعان عن الاستقراغ فیستبدل عنه بالصوم و ل هذا العلم بالصد و الصوم
 و کتاب طب نوشته که حق تعالی نه پیدا کرده است ظرفی را بزرگتر از معده و قشیکه
 آدم را خورش ضروری شود باید که آن را بسبب قسمت کند یک حصه را از آن بخورد
 و یک حصه را برای خوردن آب بگذارد و حصه سوم را برای تنفس خالی بدارد و پس از
 حدیث ثابت و متحقق شد که او شتهای خود را در غذا بخورد و پراکند و قوت غذا

ملا
 ای که در این
 کتب که در این
 و شته باشد
 از شتهای را
 پس باید که
 تزیین نماید
 آن فرد و بگوید
 است برای امر
 و حسن بر
 فوج و کسب
 استقامت
 آن غذا شته باشد
 پس لازم است
 برود صوم

به نسبت اشتها چند نواهد است اول آنکه از کم خوردن اکثر ندرستی و صحت می آید
و هتیلای امراض نمی شود و دوم آنکه بسبب عدم تولد بخارات قوت حافظه قو
می شود و سوم نیز فهم بوجه مذکور می ماند چهارم غلبه نوم زائد نمی شود و نوم کم
می آید پنجم بسبب عدم اجتماع رطوبات و بلاغم رویه در عروق و اعصاب و حبس
در پی که باعث آن قلت طعام و جود هضم است تنفس آسانی تمام می شود
و عسر و ضیق نفس و تنفس عارض نمی شود ششم کسل و تنبلی لاحق نمی شود و هفتم
در بجا آوری عبادات و عینیه و امور دنیویه پیدا نخواهد شد و بسبب کثرت اکل و خل
اکثر امراض متعلقه امتلائییه حادث می شود و انسان اکثر در تنگی و پیچند مبتلای می ماند و از
همین جاست که آنحضرت صلی الله علیه و آله از آمدن جشا از حد نفرت میگرداند و اکثر
میفرمودند که آنقدر چرب این خوردید که جشای آید و کسانی که بسیار میخوردند آنها را دینی
و عبادت نمی یابند و اولاد اینها بلید الذهن پیدای می شوند و امور حکمیه از طرف
حق تعالی از زیاده خورده بران فائز نمی شود و وقت مطالع و در کتب بل متوجه
نمی شود و سایر خوردندگان را شفقت بر خلقت نمی ماند زیرا که بیشتر خودشان به
قیاس می کنند و وقت نماز همیشه می روند و سایر خوردندگان به بیت الخلا و در طایع
مردم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که خوردن اینچیز در امن می آید
از لحوق تو لنج و اکثر علما فرموده اند که حق سبحانه و تعالی را بخور نواهند چند پیدا کرده است
اول اینکه لطیف است و دوم آنکه سیریل الهضم است و آنکه ملین طبع است چهارم آنکه شو
را از بدن به تفریق دفع میکند پنجم آنکه منفتح سد و کبد و طحال است و در بعضی احوال
آمده که بخورید اینچیز را که خوردن آن ماده بواسطه قطع می کند و در و نفوس مانع

تنبلی دفع
دفع سست
منفتح بنجام
نفس و جابل کالی
دیگر از خلقت

وحضرت امام علی مرتضیٰ ضا علیه السلام فرموده اند که خوردن انجیر بخوبی بدو
 دهن را برطرف می کند و موی سر را دراز و قوی را نفع بخشد و نیست این مکر علاج با
 و ابو نعیم از انس بن مالک وایت کرده است که جناب سالت آب صلی الله علیه
 و آله و سلم تناول می کردند خیار را با نمک پس علماء گفته اند که حکمت درین آنست
 که خیار بار و رطوبت و نمک طوبت را بسبب حرارت و میس فح می کند و نیز
 نمک فوائد دیگر دارد یعنی سهل بلغم و سودا است و باضم طعام و رنگ را جلا میدهد
 و غذای سر را معتدل می کند و بعد طعام خوردن نمک تخمه را کم کند و مستقار
 بلغم را نفع می بخشد که ذانی الطب النبوی شرح شمائل الترمذی الذی صنفه حافظ
 اکرام الدین الواعظ و در بحار الانوار در کتاب السماء و العالم مرقوم است الشهاب
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تداءوا فان الذی یزل الداء انزل الداء
 و قال صلی الله علیه و آله و سلم ما انزل الله من داء الا انزل له شفاء الا الضور لفظ
 الانزال ههنا یفید رفعة الفاعل لا الانزال من فوق الی السفلی كما قال الله تعالی
 و انزلنا الحديد ای کان تکون ذلک و خلقه و ایجاوه بر فقه و قوه و آله و الرض
 واصله دور و قد و ایدار و اذ امض مثل خاف یخاف و الدوار ما یتعالج به و بما
 یکسر فائوه و هو مبصدره او یتشبه و الی و فی مقصوره ایضا المرض و قد روی
 یدوی تقول منه هو یدر و یداروی فقوله صلی الله علیه و آله و سلم تعالوا لا تتکلموا
 فان الله الذی مرض قد خلق الادویه لتعالج بها اللطیف صنعته جعل بعض
 الحشائش و الحشوبه الصمغ و الاحجار اسبابا للشفاء العلیل الادویه العظیمه
 و واسع حمته و هذا الحدیث یدل علی خطای من ادعی التوکل فی الامراض و لم یعالج

ووصف صلى الله عليه وآله وسلم الشبرم بأنه حار يابس فلو لا ان التفاح بالادوية صحح
 لما وصفنا الشبرم بذلك وفائدة الحديث الحث على معالجة الامراض بالادوية وراوس
 الحديث البوجوه وقاله الشفاء بالبرن الدار وقد شفاه الله لشفية شفاء وافيه
 سمي به كما ترى يقول كما ان الدار من الله تعالى فلك الشفاء منه بخلاف ما يقوله
 الطهريون من ان الدار بالاغذية والشفاء عن الادوية وليس قيل ان الله تعالى
 قد جرى العادة بأنه يستضر بعض الناس في بعض الاحوال فلم يجرى انه
 الصحح ولكنه من فعل الله تعالى وان كان تناول تلك الطعام السبب ذلك بل طبيب
 العرب احدث بن كلدة عن احوال الطعام على الطعام فقال هو الذي اهلك البرية و
 اهلك السباع في البرية فجعل احوال الطعام على الطعام الذي لم ينجح في الحدة ولم يزل
 منها دارا منها كما ونها على عادة اكثرية ابراهيم الله تعالى الحسن عن السيارى عن ابن
 عن اسحق بن عمار قال قال ابو عبد الله عليه السلام كل التفاح فانه يطفي الحارة ويبرد
 الجوف ويدب الجحى ومنه عن بعضهم عن ابي عبد الله اطعموا محمداً تفاحاً فامسك
 انفع من التفاح واعلم ان اكثر الاطباء يزعمون ان التفاح بانواعه يضر كل مريض
 قد الفيت اهل المدينة زادوا الله شرفا يستشفون في حيا تم الحارة باكل التفاح
 وصب الماء البارد عليهم في الصيف ويذكرون انهم يتفقون بها واحكام البلاد في امش
 ذلك فتناظره جدا وقال محمد بن مسلم سمعت ابا عبد الله يقول ما وجدنا للحمي مثل الماء البارد
 والحاء بيان الاستشفاء بصب الماء البارد على البدن وشرطه هو ان الموضوع له
 فيه لم يرض برش الماء على الارض الجدار والحدائش والرياحين وغير ذلك مما ذكره
 الاطباء في الحميات الحادة والمحرقة وقال سول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحمى من شبرم

قلوبم از حجاب
 در تجارب انوار
 در ایام بزار
 طبع الهام
 مرقع نیست
 بیاقل فی احوال
 نفس نیست
 از سلسله استغیث
 انتم غم حال
 از حجاب
 و جرایع الحار
 و شمع بی یار
 بایر و دریا
 بالمشغول
 ملحا ز حال
 حجاب و حران
 بیان خیال
 در صرح غم
 ست و دل
 حسن بخت
 اتباع ۱۲

جهنم وربما قال من فوجهم فاطفواها بالماء البارد القيون عن محمد بن علي بن الشاذلي عن
 أبي بكر بن عبد الله النيشافوري عن عبد الله بن أحمد بن عامر الطائي عن أبيه عن الرضا عليه
 السلام عن أحمد بن إبراهيم الخويزي عن إبراهيم بن محمد بن داود عن جعفر بن محمد بن زياد عن أحمد
 بن عبد الله الكوفي عن الرضا عليه السلام عن الحسين بن محمد الشاذلي عن علي بن سفيان عن
 داود بن سليمان عن الرضا عليه السلام عن أبيه عليه السلام عن الحسين بن علي أنه دخل رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم على علي بن أبي طالب عليه السلام وهو محموم فاهربا كل الغيرة ما قال بعض الأطباء
 النبيل ليس آخر الثانية بارداً ولا قبضة وقطعة اقل من الشعيرة في نصف النصفية الاحشاء يقطع كل سبيل
 وينفع من السعال الحار حبيب القيقق وينفع من السعال الصفراوي ويعقل البطن وينفع من كثرة البول
 قيل انه يضر بالعدّة والضموم يصلح الفانيدانتي ولا يضر في بعض الحميات حيا السر
 ابن الشيخ عن والده عن هلال بن محمد الحفاري عن اسمعيل بن علي الداعلي عن أبيه علي بن
 علي اني عمل اخراعي عن الرضا عن أبيه عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال بلوا
 جوف المحموم بالسويق والعسل ثلث مرات ويحول من اناء الى اناء ويستقي المحموم فاهربا
 يذهب الحمى الحارة وانما عمل بالوحى بيان لعله محمول على الحميات البليغية الغالبة في البلأ
 الحارة المحاسن عن عدة من اصحاب ابن اسباط عن يحيى بن بشير النبال قال قال
 ابو عبد الله البايع يا بشير باي شئ تدرون مضالكه قال بهذه الادوية المراكا
 لا فاذا مضى احدكم فخذ السكر الابيض فذقه ثم صب عليه الماء البارد واستقر يا فاهربا
 الذي جعل الشفاء في المراكا قد اراد ان يجعله في حلالة بيان كان المراد بالسكر الابيض
 باليسمي بالفارسية بالقند تحمّل النبات الابيض وكان في الحميات البليغية والاضا قال
 الصادق عليه السلام في المعالجة الطيبة للامراض علاج الحمى الباردة الباردة الحمى الحارة

من اليابس واليابس من الرطب فهو اصدق الصادقين وفي باب الحمية فقد الرضا
عليه السلام قال العالم راس الحمية الرفق بالبدن ^{وذكر عنه انه قال} اثنان عليلان
ابدا صحيح محتمى وعليل فخلط الكرام عن الرضا قال لو ان الناس قسروا من الطعام
لا بقوامت بدانهم عن العالم انه قال الحمية راس لدواء المعدة بيت الداء ^{باب}
نوار عليه السلام وجوامعها فقه الرضا عليه السلام روى عن العالم عليه السلام انه
قال عليه السلام الحمية راس كل دواء والمعدة بيت الداء وعقودنا ما تتودد ^{روى}
اثنان عليلان ابدا صحيح محتمى وعليل فخلط ^{وذكر} اذا اجتمعت فكل واذا عطشت
فاشرب واذا اهاج لك البول فاقبل لا تتجمع الام من حاجة واذا انفست فتم فان لك
للبدن وعورات الراوندى قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم يا كرم والبطنة فانها
مفسدة بالبدن وموثة للسمم ^{مسند} العياشي قال الاصمعي بن بنية سمعت النبي
يقول لا يئس الحسن عليه السلام يا بني لا أعلمك اربع كلمات تستغنى بها عن بطبق
بلى قال لا تجلس على طعام الا انت جائع ولا تقعر عن طعام الا وانت تشتهي
وجود المضغ واذا عنت فاعرض نفسك على الخلاء فاذا استعملت هذه
عن الطب قال ان في القرآن آية تجمع الطب كله كواواشوا ولا تسال عورات
قال امير المؤمنين المعدة بيت الداء والحمية راس الداء لا صحة مع النهم ^{لا مرض}
اضنه العقل قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم صوموا تصحوا وقال سافروا تصحوا ^{وذكر}
من قل طعامه صح بدنه وصفا قلبه ومن كثر طعامه سقم بدنه وتساقطت ^{قد عرفت} ركة اكلها
مضرته ولا تؤثر هو الى على احب بدناك الحمية هو الاقصاد في كل شئ واصل ^{طوب}
اللازم هو ضبط الشفتين الرفق بالبدن الداء الداء ادخال الطعام على الام ^{مضغ}

البقرة الكبرية
وذكر في الطعام
قال السلي بن عيسى
نعمت من مضغها
نعمت من كرمها
انفتحت
انفسا
والدراك فحل
الشفقة على النان
وقاواشقة
على فامرس
الاقتضاد
هو الشوط بين
الغنى والفقير
مجمع

لا يصح مع النعم في القاموس النعم محرمة افراط الشهوة في الطعام وان لا يتسلى عن
 الاكل والاشبع فكنى كرضى مرضى مرضا محامرا كطماطن برؤه نكس امناؤه المرض
 انتهى وما حصل الفقرة الاولى ان شدة الحرص في الطعام والاعم من جملة الامراض بل الشدة
 وحصل الفقرة الثانية ان العقل يوجب الخزن والالم في الدنيا لان العاقل محروم
 لاحترمه لما يصيبه من الدنيا وانه يدرك فحبه بعقله بخلاف الاحمق الجاهل فانه في سعة
 منها الخجة لكهف ياورث الحفظ من العقاقير والادوية الخ قال ومن اذن اكل الزبيب
 على الريق رزق الفهم والحفظ والذهن نقص من البلغم وفي كتاب طريق النجاة ثلثة
 تذهب البلغم وتزيد في الحفظ الصوم والسواك وقراءة القرآن وقال الشيخ الرئيس
 محمد بن اويس ربه في كتاب السرايا كان يستعمل حبه تبرك العشاء فالافضل له
 ان لا تتركه ولا بيت الاجو فمما هو من الطعام وقدرى ان ترك العشاء مهموم
 وان كان الانسان مريضاً فلا ينبغي له ان تتركه على تناول الطعام الشرا
 بل يتلطف في ذلك وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كثرة الاكل شوم وقال ابن
 تودر كثرة الطعام الشرب قساقلية قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اصل كل
 داء البرودة ودرين قطوعه كنسوب ست باسیر المؤمنین قطع جميع الطبقتين
 وحسن القول في قصر الكلام: تقلل اذا اكلت وبعد اكل يتجنب من سقى قبل انضام
 وليس على النفوس شداً باساره من افعال الطعام على الطعام وقال النبي صلى الله عليه
 وآله وسلم لا تميتوا القلب بكثرة الاكل والشرب فان القلب يموت كالزروع اذا كثرت
 عليه الماء يعني مملئيد واماى خود را بسيارى طعام وشراب چنانكه گشت
 بسيار آب منالغ وناخير می شود دل نیز بسيارى طعام وشراب می میرد

وسر سبزي بوستان حياتش از سبزي معده پز مردگی می پذیرد فی کتاب السماء
 والعالم من البحار فی الحجامه والمختنه روى الخطابی فی کتاب اعلام الحدیث بان
 عن بن عباس ان الرسول قال الشفاء فی ثلثة شربة غسل وشطة محجمة کثیرا
 والحق متی غلک وقال هذه القسمة فی التداوی من منظمة جملة ما یتداوی به الناس
 وذلك ان الحجم یتفرغ الدم وهو اعظم اخلاط واجهما شفاء عند الحاجة الیه وبالغسل
 مسهل قد یفضل فی باقی العجونات السهلة لیحفظ علی تکال لادوية قواها فلیسهل
 التي فی البدن واما الکی انما هو للدار العضال ^{سخت وشدائد} اخلط الباغی الذي لا یقدر علی
 ما دته الایة وقد وصفه البنی ثم نهى عنه کراهته لما فیہ من الالم الشديد واخطر العظیم ذلك
 قالت العرب فی امثالها آخر الدوار الکی وقال ابن حجر فی فتح الباری لم یرو البشی
 المحصر فی الثلثة فان الشفاء قد یدون فی غیرها وانما ینبئ علی اصول العلاج وذلك ان
 الامراض الاستلالية تكون موتیه وصفراوتیه وبلغمیة وسوداوتیه وشفا الد موتیه باخراج
 الدم واما الاستلار الصفراوی ما ذکره فده وادوه لمسهل قد ینبئ علیه بذكر الغسل واما الکر
 فانه یقع اخیر الاخراج ما یتبع اخر اصابه من الفضلات وقد قبل ان المراد بالشفاء فی هذا
 الحدیث الشفاء من احد قسمی المرض لان الامراض كلها اما دتیه او غیرها والمادة کما تقدم
 حارة او باردة وكل منهما وان انقسم الی طلبة ویا بسته ومركبة فالاصل الحرارة والبرودة
 فالحر یعالج باخراج الدم لما فیہ من استفرغ المادة وتبرید المزاج والبارد یتبادل ^{الغسل}
 لما فیہ من التسخین والانضاج والتقطیع والتلطیف اجمالا والتلیکین فیحصل بذلك
 استفرغ المادة برفق واما الکی فخاص بالمرض المزمن لانه یدون عن مادة باردة قد یتغير
 مزاج العضو فاذا کوی خرجت منه واما الامراض التي لیست باوتیه فقد اشیر الیه ^{فیهما}

بحریت الحمی من فیہ جھنم فاجروها کما انتہی و باید دانست که حمی که بلا ماده حادث
می شود و از آن حمی یومیست که در آن فقط اشتغال در رواج بسبب آلام
و مخاوف اخروی و دنیوی که فاعله و لیای کلام و اینها عظام است شده از آن
حمی یومیست حادث می شود و ظاهر است که در امر حار و بلا و حار مانند عرب غیره بر
اطفای اشتغال رواج استعمال آب بشر کافیست پس از جمله این روایات و احادیث
استنباط قاعده علاج امراض بالصداع طهر الشحس و این بنی الامس است و در
هیضه خواه صفراوی باشد یا بلغمی که از امراض استلانی و سیت موافق قاعده مستنبطه
از قرآن و حدیث و اذن غذا در وقت شدائد اعراض هیضه جائز نیست بلکه فاقه
و اساک از طعام واجب چه در آن خطر عظیم است و اهلک و ازین واضح و لایح که دید
که آنچه هنگام اشتداد تمامی عوارض هیضه و سیت سیت آن در بدن که هنوز استلانی
بیشتر بمانی بود و غشی تشنج و نفخ و قراقر و غیر آن بر طرف و رائل نشده باشد و در
که سیت سیت اگر سنگی خوشی که بوجه انتشار سیت عارض میشود و نمی کنند و قوت
منیره ندارند که میان هر دو خوشی فرق کنند و بیجا با و بلا سبالات بنا کنند یا کسی که
داون غذا حکم می کنند و استخاره درین باب ماناست به استخاره که کسی تشخیص دهد
شیء مخصوص محرم و آنرا پیش خود بخت قرار داده با قدم فعل حرام مبارکست غایب
و نمیدانند که این اعدا درین حضرات عند الله و عند الرسول بل عند الناس قابل پذیرش
نیست سیت و از هم برای قاتل شان چون قتم زنند یکبار بر جریده رحمت قلم زنند
اللهم احفظنا من شر و انفسنا و سیئات اعمالنا اکنون در واد که کاسده
اینان میگنیم بعون الله و حسن توفیقہ اما آنچه در دلیل اول میگویند که آنچه

برنج و شورپا و آش که ساعت بساعت میدهیم و در تغذیه میسر میکنند جهت آنست
 که در استطلاق و قوی خارج میشود و معده تقویت می یابد و چه آبش آنست که قال
 العلامة فی شرح قول الشيخ ولا یتناول شیئا هو کل مستصح ای طالع البصحة البتة
 ما لم یصدق الشهوة و تخلو المعدة و الامعاء العلیا عن الغذاء الاول اما وجوبه فیک
 فی کل مستصح و هو طالع البصحة فطاهر ما قلناه اولاه و ان احتمال الغذاء لایل
 حفظ الصحة لا بد و ان لشیطانیة شرط و هی صدق الشهوة و خلو المعدة و الامعاء و ان
 فضلات الغذاء لانه متى استعمل و فیها بقایا الغذاء کان فی حکم احوال غذا و لای یضر
 به لما سنقول و قال الآملی و ذلک اذ کما استعمل فی کل غذا و آخره لکان اذ دخل غذا
 علی غذا لم یضج فیضا صالحا و لم یهضم و ذلک ضرر شیء بالبدن لان الطبيعة ان لم
 تشتغل بالثانی فسد و افسد الاول و ان تشتغل بآخره فسد الثانی فسد الاول
 و افسده و ان تشتغل بهما لم یکن فعلها فی کل واحد منهما اما ان یفسد ان معا و یحدث التخمیر
 انتهى و علامه شرح قانون گفته فاضر شیء بالبدن او حال غذا و علی غذا و لم یضج لم
 ینضم و ذلک لان المعدة ان لم تشتغل بالثانی فسد و افسد الاول و ان تشتغل به
 فاما ان تشتغل به و یفسد الاول یفسد الثانی ایضا و تشتغل مع اشتغالها بالاول
 فیکون فعلها فی کل واحد منهما غیضا فیفسد ان جمیعاً انتهى و قال السیاحی ان الطبيعة عند
 ورود الثانی اما ان تشتغل و تترك الاول او تشتغل بالاول و تترك الثانی او تنزع فعلها علی
 الغذائین جمیعاً فان کان الاول صالحا الاول فضولا و کلاً علی الطبيعة ثم انه اذا کان اکثر
 مقدارا من الثانی فالطبعة و افسده و یضاعف البلیة و ان کان الثانی و کان الثانی
 اکثر من الاول حصل عنه ما ذکرناه و ان لم یکن احدهما اکثر من الآخر بل کما متساوی

فلا بد وان يؤثر فسادا في المضم وان كان الثالث لم يضر كذا واحد منهما على ما ينبغي وعنده
 ذلك تكثر الفضول في البدن وتصير كلاً على الطبيعة وثقلاً على الاعضاء انتهى وحين
 اين فعل وحالت صحت ناجاز بود و حال امتلاء بطريق اولي جائز نخواهد شد قال العلامة
 الامتلاء كله ردي وذلك لان المواد اذا كانت كثيرة كان تصرف القوى فيها قاصراً وكما
 الحرارة الغريزية بالنسبة اليها مقصورة عن اصلاحها وحفظها فيستوليها الحرارة الغريبة وتفسد
 وربما خنق الحرارة الغريزية باضرارها وكثرة ما لخطب الكثير الذي يوضع على نار ضعيفة فانه
 قد يطفيها فلذلك كثير ما يعرض الموت من كثرة الامتلاء وادوية الامتلاء ما كان
 من الطعام لان المشرب للطاقة تحلل سريعا ولا يثقل اقبال الطعام وادوية ما كان
 من طعام ردي والامتلاء من الخبز اشد من الامتلاء من اللحم انتهى وقال الشيخ على
 ان الامتلاء الشديد في كل حال اى سواء كان بعد جوع مفطر او لم يكن قتال كان
 من الطعام او من الشراب لحنقه الحرارة بالكثرة انتهى خصوصاً وقتيكه عدم نهضهم
 غذاي اول متيقن باشد ولا سيما في مضيقه كه حالتي مخوفه و در روايت از يدست از
 وقت قال الشيخ ولا شيء اضر من التخمخة قال الامل و ذلك لانما فساد يعرض لما في المعدة
 من الغذاء وهو اذا فسد اضر بنفسه بافساده للمعدة والاعضاء التي ينقل اليها هو
 بخاره وللا رواح والوطايت يتعقبنها او تتهبها للعفونة انتهى ودر ميامرست
 علاج البهضة الحادثة عن فساد الطعام يؤمر بالصوم والحركة لتقطع الفضل ويعطى
 بعد التفتية الملية وخبر منقوع في الشراب الرخا في انهي كلامه مثل اين و مختار گفته
 ورايب علاج بهضة ويتهب في النوم ويمنع من الطعام ما لمكن انتهى وصاحب ديج
 الارواح گفته ويومر العليل بالهضم في المواضع الباردة والجوع نافع جدا انتهى

وصاحب مقاصد الاطبا گفته بحبان لا يطعموا شيئا ما لم يصدق الجوع فان جاعوا
 قبل الشفاء لم يطعموا بل ادخلوا الحمام وصاحب شفاء الاسقام گفته علاها مقصود علي
 ترك الغذاء وبعض محققين از علماء بر صراح حاشیه بخط خود نوشته اند بزرده تفرغه یعنی
 ناگواری طعام و هو اصل المرض كما قال النبي صلى الله عليه وآله اصل كل افة الكثرة
 وقال حجة الحق ابو علي سینا رضی الله عنه سه اجل غذا و كل يوم مرة و واحد طعاما
 قبل هضم طعام و حافظ سنیک استطاعت فانه ما ارجو میراث فی ارام و وقال
 بعض متأخريه خواهی که از اسباب مرض پرینیری و دزدنگ طبعیان و غل پرینیر
 ناگشته می معده بخوان نشینیه و زان پیش که معده پر شود بر خیزی و انتهى قال
 علماء الدين على بن ابی الحزم القرشي فی الموجز فی بحث التشنج التشنج و هو تقلص
 للعصب يمنع الاعضاء عن الانبساط و ذلك اما لمؤذ ينفر عنه العصب الى سببه
 من خلط لناع فيكون مع وجع او بر و مكثف او كيفية سميت الخ و اما الاوى فی عضو خاص
 كالمعدة عند در و دخلطها و عليها و قال فيه فی الغشي و قد يكون بشركة المعدة او عضو آخر
 و قال الشيخ فی التشنج و الكائن لعدة فی المعدة قال الحكيم علی فی شرح هذا المقام كما قيل
 لمن يصيب البهيمية بسبب ما يتأذى المعدة من الغذاء الفاسد و يقلص عليه على التشنج
 و تشنج معها مواضع من البدن خاصة عضلات الساق و الساعد لما بين الاطراف و بين
 المعدة كما صرح به جالينوس فی كتابه غلقون مناسبة ما و كذلك تبرز الاطراف ببرو المعدة
 و هذا النوع من التشنج سريع البر و سهل العلاج يزول بان يترك الغذاء عن المعدة و ساكن
 لذه و ما قال الشيخ فی الغشي و قد يكون بسبب كثرة السد و فی عروق البدن و تشنج
 و هذه المواد لقمانه قد تعرض كثير من اطراف الاكل و الشراب و توازن التخم و سوء الهضم

يتشتر مشفى البدن بايلاء المعروف ويسد مسالك النفس بهذه المياه والكثيره قد ين
 على الفشي من جهة حرمانها البدن الغذاء ايضا لانها تسد طريق الغذاء الحبيد ولا تستعمل
 بنفسها الى الغذاء لانها اكثر مما تقوى على الطبيعة فلا تنفعل عنها ومع ذلك فان اناج
 البدن يفسد بها وبه المواد التي تفعل الفشي بكثرة ما اوردوا منها هي التي تفعل الكربة
 والفشي اذا وقعت في المعدة وكانت اقل كمية وردارة وقال الحكيم على فخذه واذا حصلت
 المواد في المعدة فان كانت قليلة الروارة او حجب الفشي والكرب وان كانت اكثر
 من ذلك عرض عنها اول الكربة والفشي ثم يتبع ذلك حدوث الفشي لاجل مشابهة
 القلب للمعدة انتهى پس در حالت كثرات اين مواد قتاله واعراض ويره هلكه چگونه داد
 خدا كه بالاتفاق ممنوع است جائز خواهد شد حاشا ثم حاشا كه كسي ز طببيان بونا
 اين رگوارانمايد و جائز دارد و مگر آنكه مقصودش قتل عباد باشد و قتلش كه اين
 غذا تقويت مى بخشد و در استطلاق دنى خارج مى شود اقول مراد از اين يلا اينست كه
 بى آلكه هضم شود خارج مى شود و در نصوص كه غذا هضم نشود و بلا انضمام و بغير آنكه
 جزو بدن گردد خارج شود چگونه تقويت تواند داد و اگر مراد اينست كه بعد آلكه هضم
 شود و جزو بدن گردد و تقويت خواهد بخشيد اينهم باطل محض است قال العلامة في
 شرح القانون ان الامراض الحادة منها اقصر من المزمنة و اذا كان كذا لك كان
 اهتمام الطبيعة بها اشد من مقارنته للاعراض المزمنة ولا شك انه يترتب على ذلك
 شدة الامراض وروارة العافية بخلاف الامراض المزمنة او بطولها يكون حالها
 بخلاف ذلك وقال ايضا منها استلزام البدن امتلاء او مفرطاً فيشغل الطبيعة بالجمع
 عن جذب شي الى البدن ومنها تواثر القوى فانه يضعف المعدة ويهلل حرمها يحل الهواء

له اختلاف في وقت كثره

معاودة للاندفاع الى تجولها وذلك مما يؤذيها وقال ابيهم والكائن من جهة باطن لطيفة
هو عند ما تكون مشغولة باصلاح خلط ونضج من الامراض تصبر فيها على ترك الغذاء
مرة مديدة كما انها مقبلة على الدفع ومعرضة عن الجذب ولا تص من الجروق شيئا
ولا هي من المعدة وقد علمت ان الحاجة الى الغذاء هو ان يسد بدل التحلل اذا
لم يكن بالتحلل لم ينتقل الى غذاء من خارج لطيفة في مثل هذا الوقت مشغولة بدفع ماؤه الى
المادة التي لاجل تحللها تقع الحاجة الى تناول الغذاء ليس لطبعيت كهو في وقت مشغول
بدفع مواد است اگر غذائی در خیال داده شود متخیر شود و از فعل خود که اصلاح بدن
باز ماند و اگر مشغول باین غذا جدید گردد و از اصلاح و اخراج مواد بازماند پس آن مواد
قتال کثیره بلا شک قتل خواهد کرد و اگر مصرف باین غذا جدید نشود از وارت آن ماده ای
جدید هم فاسد شود پس این مناصحت آن موهی که قبل ازین بودنی توانست کرد هرگاه این ماده
رو به پیوسته کیفیتش باغنام فساد این غذا قوی تر شود پس کی چگونه مقاصد آن
می تواند کرد بلکه نجر به لاکت خواهد شد خصوصا وقتیکه غذا استوار داده شود چه هرگاه
غذای خارج از طبیعت کثیرا وارد بدن شود و بار و ارت منفرطه حاصله از قبل عاجز شود
طبیعت از تصرف جدید و این غذا پس فاسد شود و بهجت آنکه قوت متصرف در غذا ضعیف
شده طبیعت غیر متوجه بسوی آن ضرایب اکثر خواهد شد و تیر و تیر صورت پاهای
بر حالت خود پاستحیل شود بوجهی غریب و درین هر دو متغیر نشود به تغیری ملائم پس چنانچه
نکند آن را برای غذا بلکه متعفن شود و منن گردد و پیدا کند جثا و امض خانی
و نفخ و قراقر و یاح و غیر ذلك از اعراض دیگر که باعث هلاک مریض شود پس واضح
و واضح شد که در هر چه صورت هرگز اقدام ب دادن غذا نباید کرد و آنچه در وین گفته اند

که آب و هوای دایر که مقتضی همین است که اطباء و غذا دهند و فاقه و امساک بر روی
 این دایر مضر چه اگر نمی خوردند انصباب صفرا می گزود و تولید صفرا درین دایر جنوبی
 بکثرت می شود که از خصایص این دایر است **اقول** قال الشيخ المساکن الجنوبية
 احكامها احكام البلاد والفضول الحارة واكثر مياهها يكون بالحا و كبريتيا ورؤس
 سكانها متلية مواد طيبة لان الجنوب لغيل فك وبطونهم دائمة الاختلاف مما لابد
 ان يسيل الى معدنهم من رؤسهم قال العلامة في شرح قوله احكامها احكام البلاد
 والفضول الحارة فمذه الساكن تشارك البلدة الحارة والفضل الحار في الشخيق فيزيه
 عليها بغلبة الرطوبة ولذلك يكون اهل المساکن الجنوبية مستعدين للعفونة وقال
 في شرح قوله ورؤس سكانها متلية لان الحرارة مصعقة بمنجرة ولعين علو
 ذلك ضعف بهضم بسبب انحلال حارهم الغريزي وخصوصا ورطوبة الهواء
 مخرجه للدماغ فيكون اقبل للفضول وقال في شرح قوله وبطونهم دائمة
 الاختلاف اتخ اى من النوازل فتزلق الغذاء وتحدده وذلك لان فضول
 رؤسهم كثيرة لكثرة الرطوبة وحارة سيالة بسبب الحرارة فيكون حدوث
 النوازل فيهم كثيرا وتكون النوازل حارة رقيقة المادة فتنفذ الى المعدة
 والامعاء وتوجب الاسهال بارخائها واضعافها للقوة الماسكة و
 تلهذعها وتيسرها للقوة الدافعة هذا ما ذكره الشيخ ويحوز ان يكون
 الاختلاف للاجل النوازل بل لضعف المضم والامساك اما الاول
 فبسبب برود الباطن لاجل الحر الخارجي واما الثاني فبسبب طوبى الباطن
 لكثرة الفضول بسبب ضعف المضم ثم قال الشيخ وشواتهم للطعام والشراب

ایضا اما للطعام فلكثرة الفضول وحرارة المواد فيكون حالهم كحال سكان باقى البلاد
 فى الصيف فيكون معدتهم قبل للمواد المنصبة اليها وقال العلامة لان من كان لين
 البطن فان مراره يندفع صحته البرزخا لا يحتبس منه ما يولد الامراض الحادة تحلل اللطيف
 من اخلاطهم الذى هو اولى بمادة هذه الحميات ويمكن ان يكون ذلك ايضا للطرقات
 والبغفم فلا يكون فى الاخلاط من الحرارة ما يحدث الحميات الحادة وخصوصا موادهم غليظة
 فيكون امراضهم طويلة فلا تكون حادة انتهى وچون دوستى اين را پس معلوم شده كه در ارباب
 وكن بسبب ممثلى بودن رؤس شان حدوث نوازل ورايشان ميشتر شود و نوازل
 ايشان حاد رقيق بود و بسبب كثر خود من دفع شود بسوى معدة خواه معدة خالى بود
 خواه ممثلى پس علاج شان آنست كه اخراج كرده شود و آنچه منصب شود بمعدة اصلاح
 مزاج نموده شود نه آنكه غذا داده شود و تا متولد شود ازان اخبره متصدى الى الدماغ و
 جل عنايت مقصور بود بآنكه منع كرده شود و آنچه سائل ميشود از دماغ و تنبيه آن محفوظ شدن
 آن و اخراج مجتمع از فوق بقی و از اسفل بطريق اسهال نه آنكه غذا ساعت بساعت
 دهند و با اخراج آن پيروانند تا مواد منصبه در معدة باقى ماند و فاسد كند غذا را و
 مواد فاسده كه از دماغ هر وقت منصب گردد و ازان غذا كه بسبب ضعفه منضم
 نشده ومع ذلك او حال طعام بر طعام گردیده و با متراج اين مواد فاسده فاسد گردد
 و باين سبب آفتى عظيم برپا شود مع هذا چون مرارشان من دفع شود و بر ارباب
 صفرا و غيره چندان باك هم نباشد چه دوستى كه طبع شان لين بود آرى باقى اند
 و معدة روى مست جدا و اين همه وقتى است كه ايشان در مرض هيضه مبتلا نباشند
 و چون مبتلا هيضه شوند پس واجب بود منع غذا قال الشيخ و حبيب الله يلهو شيئا

مالم یصدق الجوع فان عدم صدقیدل علی امتلاء المعدة من الغذاء الفاسد والا
 لا شتقت الی الجذب وظهر الجوع وظاهر ان الغذاء اذا درج فسد باختلاطه بک
 الموجود فی المعدة کذا فی شرح اسحق خان وعلمانه در بیان خطایا طبیبان گفته
 خطا هولاء اکثر من ان یحیی ومنه ما یلزمون المريض ویکریهون علی تناول
 الغذاء ولا یعلمون ان الغذاء کما یرید فی قوة الصیغ کذا یک یرید فی مرض
 المريض وکما ینوییه اگر چه بسبب مسامتت قریب مسامتت آفتاب حار اندر
 بسبب کثرت بخارات اهویه آبخار طبعی باشد چه بسبب فوت حرارت آفتاب بخار
 غلیظه طبعیه زیاده تر متصاعده می شود و با اهویه مختلط شده مرطوب می کند آنها را
 لکن چون رطوبت اینجا بسبب کثرت بخارات بیشترست خصوصاً در بلادی که
 ساحل بحر واقع شده در هوای اینجا بیشتر رطوبت غالب می باشد و چون رطوبت
 اینجا المی بود یا بیشتر لا محاله حدت و سورت صفر اکم خواهد بود و تولید صفر انیز
 بنسبت بلادی که اهویه آبخار و یا بسبب کثرت خواهد شد مع هذا درین دیار بسیار
 و دیگر است که دال است بر کثرت تولید باغم در طوبات نه صفر او موجب خشمه و فساد و هضم
 است مانند کثرت بطاخم و انهار و حیاض و مساکل و با کثرت اکل بقول بار و طبعیه
 و طامسه که سکنا می یابند یا با جمیع عادی بآن هستند و قد اخل سورهم که در میان روز
 با وجود عدم هضم طعام دل اکثر است چار یا بخورند چنانکه اکثری از سکنا می این دیار
 عرض میضه و تخمه بسبب تواتر فساد و بعد فساد می شود و بسیاری از مرصیان که
 بر استعلاج آمدند و شکایت میجان صفر کردند و عند الاستفسار از آنها دریافت
 شد که غشیان از شدت صفر اویست است و گویا غشیان نزد ارباب این دیار مطلقاً

بلای جمع
 بطاخم می
 الموضع اوج
 الی جوف
 الما و جوف
 و یکنون فی
 نفق حواله
 اشجار و کذا
 فی النقص
 کما یقول
 جمع و جوف
 کذا فی النقص
 کما یقول
 انما و جوف
 فی جوف
 مساکل و کذا
 « علی

علامت شدت صفرا و هیجان و انصباب آن بر موده قرار یافته و مهندا عند الاستفسار
خود اقرار می کنند که در قی رطوبت و بلغم ترش و غصص بر می آید و قی را مطلقا بپاش
هیجان صفرا قرار میدهند حال آنکه وجود قی مطلقا در همه اوقات دال بر هیجان
صفرا نمی تواند شد بلکه بر وجود خلط روی سوزی فاسد خواه بلغم باشد یا سودا یا
رطوبت یا لطافات غذا و غیر ذلک نه بر هیجان صفرا نقطه آری اگر با غشیان در
صفرا دفع شود یعنی آنچه بقی بر آید رنگ آن زرد و ذائقه اش تلخ و یا شیرین با نبوثر
و احساس حرارت و لذت و عطش موده باشد البته دلالت بر هیجان صفرا میتواند کرد
نه آنکه مطلقا قی و تنوع و غشیان را که بدون علامات صفرا باشد صفرا قرار دهند
و غذا را در میضه بتاکید اکید با وجود امتلاء شدید و شدت اعراض و بی هیضه و تخمه
و چند آنرا مقتضای آب و هوای این دیار تصور کنند چنانچه اکثری از اطباء
این دیار اختیار کرده اند خطای فاس می نمایند و نیز باید دانست که بکسانی که
درین دیار تولد و هیجان صفرا می شود مقتضای آب و هوا این دیار نیست چنانچه
این اطباء زعم نموده اند بلکه سبب آن در اکثر استعمال دویه حاره و حاده است که بعضی
میدهند و از حرارت این دیار بخیر اند و بر عجم خود مثل هندی مشهور که آگ کاجا آگهی
اچها هوتا می عمل می نمایند و مؤید این آنست که نمود مشاهده کرده ام و چشم خود دیده ام
که عالم نسیل و فاضل جلیل مولوی عبدالحلیم صاحب مرحوم ناظم عدالت دیوانی بزرگ
به تب شدید صفراوی علیل شدند و بعض اطباء و خاق این دیار بخیر طوبت اهو
جنوبیه ایارج فیکرا در یک روز و شربت واحد و دوسه توله داده حال آن مرحوم را تباه
کردند و کبریب و قلق و عطش شدید و حفوظ عینین مبتلا شدند یا بحله چون شته حیات

در بعضی از
حکایان از
راستخانی خان
میان حال دم
میدهند و از حرارت این دیار بخیر اند

ایشان باقی بود از علاج آن خازقین دست برداشتند و بفضل شانی سلطان لال
صحت از چشمه حیوان نوشیدند و طرفه ترا نیکه بار دیگر که بتپ صفراوی و تیره حاره
بتلا گردیدند از دست همان خازق زبان بسبب داون همان اودیکه حاره حاده
برجمی ساذجه و سل گرفتار شدند و بعد کشیدن انواع و اقسام تکالیف از سوی تدبیر
ایشان و دیگر معالجین از پنجه آنان نجات یافته بدار القرار و جوار رحمت پروردگار
آرامیدند و ازین جا منکشف شود که این جماعت اطبای نامدار چه مرتبه بسیار عظامت
دارند که آبی در دیده ندارند و با آنکه مرتبه اول حال صحت رای خود مشاهده کردند اما
بار دیگر هم بزرانت و صیانت رای خود استبداد و استقلال فرمودند و چیزی نالیدند و آنچه
در دلیل سوم گفته اند که نوعی که اطبای موجوده زبان در میضه غذا تهاکید و اجبار
می دهند همین منط شفا فی خان مرحوم هم بر بضایان تخمه و میضه غذا میدادند اقول
جوابش آنست که بر کمال عقل و فهم و فراست این حضرات باید گریست که شفا فی خان
از دو حال بیرون نه اند یا از مهره فن طب بودند یا نه در صورت اول چگونه تصور آنکه
که حین کمال ابتلا و بر طرف نه شدن علامات سمیه میضه و عدم نقار غذا میدادند
و خلاف قرآن و حدیث و خلاف قوم و جمیع اطباء و عقل و نقل و تجربه محققین و متقدمین
و متاخرین می کردند اما متقدمین پس اقوال بعضی از ایشان گذشت و از ان منقح
و لاحق گردیده که درین وقت داون غذا حرام است و نیز درین حال که طبیعت بدفع
ماده و دفع نکایت آن مشغول بود و باز ماند از تدبیر بدن و طلب غذای آن و نقل
کنند از اغذیه جز ضرر بداون غذا متصور نمی شود و طبیعت را در حریت می اندازد و نقل
آنرا منقوش میگرداند و نهج بهلاکت میشود قال العلامة ان الطبیقة فی کل انواعی الامتلاء

له زنت فتنه بنگه و گردن باری را سیه از جوار رحمت پروردگار آرامیدند و ازین جا منکشف شود که این جماعت اطبای نامدار چه مرتبه بسیار عظامت دارند که آبی در دیده ندارند و با آنکه مرتبه اول حال صحت رای خود مشاهده کردند اما بار دیگر هم بزرانت و صیانت رای خود استبداد و استقلال فرمودند و چیزی نالیدند و آنچه در دلیل سوم گفته اند که نوعی که اطبای موجوده زبان در میضه غذا تهاکید و اجبار می دهند همین منط شفا فی خان مرحوم هم بر بضایان تخمه و میضه غذا میدادند اقول جوابش آنست که بر کمال عقل و فهم و فراست این حضرات باید گریست که شفا فی خان از دو حال بیرون نه اند یا از مهره فن طب بودند یا نه در صورت اول چگونه تصور آنکه که حین کمال ابتلا و بر طرف نه شدن علامات سمیه میضه و عدم نقار غذا میدادند و خلاف قرآن و حدیث و خلاف قوم و جمیع اطباء و عقل و نقل و تجربه محققین و متقدمین و متاخرین می کردند اما متقدمین پس اقوال بعضی از ایشان گذشت و از ان منقح و لاحق گردیده که درین وقت داون غذا حرام است و نیز درین حال که طبیعت بدفع ماده و دفع نکایت آن مشغول بود و باز ماند از تدبیر بدن و طلب غذای آن و نقل کنند از اغذیه جز ضرر بداون غذا متصور نمی شود و طبیعت را در حریت می اندازد و نقل آنرا منقوش میگرداند و نهج بهلاکت میشود قال العلامة ان الطبیقة فی کل انواعی الامتلاء

مشغول بدفع مافی البدن من المواد وذلک مما یعوقها عن الجذب الموجب للشهوة
 والمراد بالشهوة الطبیعیة وهی تقاضی الاعضاء وحبها لما فی المعدة لا النفسانیة
 الخاصة بالمعدة انتهى وقال ایضا الکائن من جهة الطبیعة هو عند ما یکون مشغول
 باصلاح خلط وفضج کما فی الحمیات وغیرها من الامراض الی تصبر فیها علی ترک الغذاء
 مدة مدیده کانهما مقبلة علی الدفع ومعرضة عن الجذب ولا یبص من العروق شیئا ولا
 من المعدة وقد علمت ان الحاجة الی الغذاء وهوان لیس بدل ما یجمل واذ المکرم یجمل
 لم یفقر الی غذاء من خارج اذ الطبیعة فی مثل هذا الوقت مشغولة بدفع مادة المرض لا الغذاء
 الی لاجل تخللها یقع الحاجة الی تناول الغذاء انتهى پس در صورتی که شمره جزا ضرر از بردن
 غذا مترتب نشود واما مخالفت متاخرین واطباء ی ماهرین موجودین پس از جوابها
 استفتا که در فاجیه این ساله نوشته خواهد شد منکشف خواهم کرد وید پس فی الفاضل
 ماهرین و حکمای حاذقین از متقدمین و متاخرین چگونه بلا قیام دلیل حکیم شفا فی کمال
 مروجم تجویز غذا می کردند اگر موقع فعل آن بوده باشد شاید حکم بتغذیه داده باشد
 و در صورت ثانی یعنی اگر شغل طبای به حال موجوده حال بودند پیش عقلا استدلال
 و تمسک قول غلط ایشان و یا بر تجارب غیر صحیح و دیگران کی بپایه اعتبار بست و با اکثر
 اگر صاحب بیضه و تخمه را در حالی که بهارض استلایه و رویه بیضه مبتلا و نقای تمام نشده
 غذا دادند خطا کردند اعتماد انشاید و آنچه در دلیل چهارم گفته اند که دادن غذا بهر لحظه
 و هر آن بتواتر و توالی بنابر آن در عین شدت بیضه و شدت اعراض و عیبه استلایه آن
 واجب شد که اثر سمیت را مبتلا و پری معده بطعام کم و در خلا زیاد می شود و قبول
 لا یجفی بانی چه این ناشی است از سوء فهم زیرا که عدم تاثیر سمیت در حال پری معده

و قتی است که غذا اولاً خورده باشند بعد از آن سهم وارد شود اما اینجا که اولاً سمیت
غذای فاسد روی مزاج اخلاط و ارواح و اعضا را فاسد گردانیده و آنچه در معده
بود آن را روی گردانیده بعد از این اگر غذا دهند چگونه مانع خواهند شد بلکه این غذا
جدید فاسد گردیده موجب مزید مملکت خواهد گردید پس واجب شد که اولاً از این
مواد سمیه بدن و معده را پاک سازند و تا وقتی که سمیت هیضه بر طرف نشود و نقای
معده و غیر آن از مواد فاسده روی نگیرد و اعطای غذای جائز ندارند زیرا که وقتی که
اعضا و جائع محتاج غذا خواهند شد و سمیت هیضه در معده و غیر آن موجود پس
اگر غذا و ریخال خواهند داد بسبب جائع بودن اعضا بسبب احتیاج غذا بکشد بنجیب
خواهد شد و همچنین از کبد تمامی اعضا و بدن سلب خواهد گردید و سودی به مملکت
خواهد شد و برای مخدوری که غذا داده شد همان مخدور عائد حال خواهد گردید و میهن
قیاس سمیت هیضه که بسبب فساد و تخم و هیجان و ثوران اخلاط رویه فاسده سمیه
پرسید و دفع طبیعت بعنف تمام بقی و اسهال عارض می شود بر سمیت مسموم مشروب
چنانچه شیخ فرموده و علامه جاسن بخاف ان یسقی سمانجیان بختیز عن الاغذیه
الغالبه الطعوم فی محوضه او بلوخته او حرافه او خلاوة و الغالبه الرواح فانهم یسرون
بذلك طعم باید بشوند و آنچه و حجب ان لا یخضروا سکانا متها علی جوع شدید او ش
شدید فان کل واحد منها یخفی علیهم ما یحب ان یفطن له لشدۃ النهم علی ان البسلی الطیبا
والشراب اذا سقی السم عرض للسم عرضان احدیها ان یتفنن فی خلال استلامه
والثانی ان العروق تکمن مملوۃ فلما یجد السم فیها منفذا و بما کان فیها طعم شمی یضاً
السم نه انتی قیاس مع الفارق است و مع هذا و ادون غذا متواتر و لحاظ این که

لعل
الذات الاغذیه
و در وقت نشو و نما
الذات و قیاس

سمیت هیضه تاثیر نکند بی کار خواهد شد زیرا که اکثر هیضه از تخم سابقه و فساد و فاسد
غذای سابق و لاحق می شود و کما قال الخجندی سببها یکون فی اکثر من التخم
و فساد الطعام الی المراد الی البرودة و چون هیضه مرض امثلای است اکثر از ابتلا
رطوبات و بلاغم رویه غیر صالحه فاسده و غیره حادث می شود پس تمامی بن و اعضا
ازین مواد فاسده مشتمل باشد که طبیعت آن را بعنف از تمامی بدن بطریق قو
و اسهال دفع می کند پس غذا در نیخال برای نفوذ و سیرت در اعضا بوجه مشتمل بود
آنها با خلط فاسده نفوذ می نخواهد یافت که سیرت نموده باعث کمی سمیت گردد بلکه
از دو حال خالی نخواهد شد یا آنکه غذا در معده مجتمع خواهد ماند و طبیعت بسبب آنکه از
اخلط فاسده و مواد رویه که محدث هیضه شده مقهور و مغلوب گردیده در غذا تصرف
نخواهد کرد در این صورت غذا فاسد شده می پدید خواهد کرد که باعث مزید تعجوت
و مغلوبیت طبیعت خواهد شد و بسبب از دایا و مواد فاسده رویه می بین و محدث
که عدوی صحت و طبیعت است هلاک خواهد گردید یا آنکه چون طبیعت در معده غذا
جدید خواهد یافت آنرا دفع خواهد کرد پس آن جذب مواد فاسده که دفع آن می کرد باز
خواهد ماند و آن مواد فاسده بسبب عدم دفع هلاک خواهد شد و نیز چون متوجه به
مواد است اگر به اذن غذا آنرا متوجه بچیز کنند متحیر خواهد شد و اضطراب و فعل آن
خواهد شد فان یل النفس لم احد الضمین ینافی سیلها الی الضد الآخر و بسبب آنکه
از اول طبیعت مقهور و مغلوب بوده مرض غالب خواهد آمد و هلاک خواهد ساخت پس
ظاهر و لاحق شد که دادن غذا در این صورت هرگز جایز نیست و آنچه در دلیل پنجم گفته اند
که در هیضه و بانیه معده و بدن و امعاء خالی از امثلا بود و این مرض امثلای نیست

پس سبب خلا و جفاف در آن غذا داده میشود و اقول لایخفی باینجه امراض و باین
 فقط سبب فساد و هوا عارض نمیشوند بلکه استعداد ابدان را درین باب مدخل است
 و الا عموم مرض و موت به نسبت به فردان افراد حیوان و باینکه با لازم می آید
 و کسی زنده نمی ماند و المشاهدة علی خلاف ذلک پس علت تاسه حدوث امراض
 و باینجه فساد و هوا استعداد خاص ابدانست و این فساد و این ابدان استعداد بهمان
 اند که از اخلاط فاسده رویمتلی باشند و آنچه در دلیل ششم گفته اند که در حیضه ضعف
 بسیار عارض میگردد و شهوت طعام غالب بود و چه تمام اعضا جالغ می باشند لهذا
 ضرورت غذاست اقول لایخفی باینجه زیرا که در اینصورت ضعف نمی باشد پس سبب
 شدت حاجت اعضا بسوی غذا بلکه سبب نکایت مرض غیره قال العلامة و ربما كان
 ضعف البدن كله تابعاً لضعف عظمه و ذلك انما يكون اذا كان ذلك العضو ^{عظمه} _{ضعف}
 او شرفاً كالعمدة فانها متى ضعفت تبع ضعفها ضعف البدن اضعفها عن احواله
 غذا و البدن علی ما ينبغي و جزء عضو مثل ضعف البدن باذی یصیب ثم العدة حتی یخل
 قوته ای قوه البدن لما عرفت من انه لشرفه وقوه حسنة و ضعف او جیب از کمران اگر
 ضعف البدن كله وقال ايضا وربما كان سبب الضعف كثرة مقاساة الامراض بها
 سبب قوی فی حدوث الضعف عن ادنی مضاعف و ذلك لانك قد عرفت ان الفاعل
 اذا تكرر فعله فی منفعل واحد شد قبول المنفعل لما یرو علیه فان البدن الكثير الامراض
 يكون شديداً لقبول لما یرو علیه من التأثيرات انتهى و نیز علامه ازین سطران
 نقل نموده اما علت عدم الضعف فی الابدان الصحیحة هی اعتدال فراج الاعضاء و لا یجاء
 العصب باعتدال مقدار اجزاء الجسم و كثرة الروح فیها و خروجها عن حال النقصان

فان من الضعف في الابدان المرغوبة انما يحدث عن ضد هذه الاسباب فمن البين انما
 يحدث عن سوء مزاج يعرض البدن في المرض من هذه الاعراض فيكون نقصان قوته
 فان خرج الاعضاء الاصلية وكما الاعصاب عن الاعتدال خرجا كثيرا كان الضعف
 كثيرا شديدا وان كان خرجا قليلا كان الضعف يسيرا ولكن الروح الحيواني متى نقص
 نقصانا كثيرا بالتخليل الذي يصيب عن الحرارة العرضية التي تعرض في الامراض عن
 حرارة الهواء المفرطة التي تسمى بالسموم وفي الامصار الحارة سواء كان في حال الصحة
 او في حال المرض ضعف الانسان ضعفا شديدا ومتى كان نقصانها يسيرا كان الضعف
 قليلا وقد يعرض الضعف في الامراض وغير الامراض بما ينالط الروح الحيواني في النفس
 مع ما من الاخرجة الروية الغليظة الفاسدة التي تقوم مقام الصاب فيما بقي من الروح
 الحيواني والنفس والحيواني وحده فينكده ويغلظه ويتولد عن ذلك ضعف في البدن
 وهذا الجنس من الضعف كثيرا ما يصير بالانسان الى حال الغشي وحينئذ شهوت طعام
 بهم سا قطمي يشبه قال الشيخ في اسباب سقوط الشهوة بل قد يكون سببه كل مزاج مفرط
 فان استحكام كل سوء المزاج يضعف القوى كلها وتسقط الشهوة في الحميات لسوء
 المزاج وغلبة العطش وللامتلاء من الاغلاط الروية الهائجة وما اشد ما تسقط في
 الحميات الوبائية وذلك لامور احدها سوء المزاج وهذا يشترك فيه سائر الحميات وثانيها
 ما يكون منها من الاغلاط الفاسدة جدا الفاسد والهواء وثالثها ضعف القوة لفساد المزاج
 والروح والغلب فان الافعال البهيمية كلها منوطة بانتظام حال الدم وراح ومزاجها
 واذا تغير مزاجها تغيرت بطل يتعلق النفس كيف يبقى ميل الى الغذاء والى الاخر فان
 الامور المهمة تنهل النفس عن الامور الاخرى كذا في شرح اسحق خان والاضافة اذ انما

شهوة دل علی کنس لان سقوط شهوتهم فی اکثر الامر لا فراط الامتلاء وضرورة انه لا يكون
 ح سوء مزاج والام کم یکنون انما تمین واذ کان البدن شریدا لامتلاء فهو شدید اشتداد
 للکنس لانه لا بد وان یغری وکلما اغدی زید شرا و قد قال بقراط البدن الغیر النقی
 کلما غدوته زوته شر او قال ایضا وقد یكون سببا لامتلاء من البدن کله وقلة من التحلل
 وقد یكون سبب اشتغال من الطبقة باصلاح خلط روی کما فی الحمیات التي یصیر فیها علی
 ترک الطعام مدة مدیده لا یمکن ان یصیر فی مثلها آوان الصحة لان الطبقة لا تمتص
 ولا تتقاضی الغذاء من العروق ولا العروق من العدة اقبالا منها ای من الطبقة
 علی الدفع ای علی دفع ذلک الخلط الروی اما بالتحلیل او بغيره من وجوه الدفع اعراضا
 عن الجذب ای جذب متعاضدا للبدل کما تتغنی الدب والقنفذ وکثیر من الحیوانات
 التي مزاجها بار و عن الغذاء مدة فی الشتاء مدیده وخصوصا الدب فانه ربما بقی ثلثة اشهر بغير
 غذاء لان فی ابدانها ای ابدان تلك الحیوانات من الخلط الفج یا شغلا باصلاحه انما
 و استعماله بدل ما تحلیل المعنی ان طبیقة تلك الحیوانات لما تحبذ فی ابدانها من الخلط الفج
 الذی یصلح لان ینصرف الی التقذیه تشتغل بهضمه وجعله بدل ما تحلیل فیمتنع من الغذاء
 مدة ولا یمتنع ان یعرض مثل هذا الانسان فیصیر من الاکل ما ناطویلا وبالجملة و ینصتور
 شهوت طعام نباشد و اگر باشد پس این شهوت کاذبه بود و از علاماتی که بالا گذشت باید
 دریافت و غذا نیاید داد و اگر جمیع صادق بود و نقار تام نشده باشد بلکه ثقیه ماده غیرتبدل
 باقی باشد و خوف سقوط قوت باشد اشام نمایند و واضح غذا نیی خصوصاً عطره که برسد
 یروح آن بدماغ و قلب که تولید روح کند و انتعاش حرارت غریزی نماید و اگر نقار تام
 شده باشد پس بیوقت البته و اعطای غذا باکی نیست بلکه بعین وقت دادن غذاست

و آنچه در دلیل منقح گویند که شیخ در تحریر از سم گفته ان المثل من الطعام و الشراب الخ
اقول بوالش و دلیل چهارم گذشته و آنچه در دلیل ششم گفته اند که اگر چه غذا صدق
 مرض است لکن صدیق طبیعت هم است طبیعت که بسبب دادن غذا قوی شود و عجا
 آید بر مرض و از آن کنذا **اقول** لایختلافیه چه صدیق بودن آن برای طبیعت
 و حالت صحت می باشد و حالت مرض چه درین حال صدیق مرض بوده صدیق طبیعت
 قال لعلنا ان لا یعلمون ان الغذاء کما ینزید فی قوه الصبح ینزید فی مرض الریض چه این
 معلوم می شود که غذا صدیق طبیعت است و حالت صحت نه در حالت مرض که خیال
 صدیق مرض بود و نیز مسلم نیست که بسبب غذا اعانت طبیعت و قوت آن حاصل
 شود پس از غذا فائده حاصل نشود بلکه ضرر و قرشی گفته که الماده الروتیه تحیل الی
 من الغذاء الی طبعا فتراد و فذلک موجب لزیاده الشر و مانع من تقویه البدن آنچه در
 دلیل نهم نوشته اند که الحق خان در شرح قانون فرموده و اذا وجب علیک اخوف
 من سقوط القوة ان تمنع البیضة ای الاستطلاق و القی الحادث فیها لم یستفرغ جمیع
 من الاخطا الفاسدة و الغذاء تحیل الی الکلیفیه الروتیه ففده بالاغذیه الکاسره و المعده
 لکلیفیه ثم یستفرغه بعد ایام التستیرج فیها القوة و تستد فی الدفع الصنایع و هذا امر غامض
 لا یشد می الیه الا افراد من الخذاق فان کثیرا من ضعیف معرفتم باسرار هذه الصنایع
 لا یجوزون منع البیضة قبل الاستنقاء التام اتباعا للقضیه الشهویه فیما بینهم
 عظم الخطر فیها و لا یدرون ان مثل تلك القضايا لیست بایتمه بل قتیة انهی بالغایه
 و این مخرج است و اجازت غذا قبل نقای تام **اقول** سقوط قوت اگر چه است و اگر
 غذا و کثرت ماده رویه و قوت مرض باشد پس درین صورت غذا هرگز نباشد

و قوتی که بسبب شدت مرض سقوط آن شده باشد پس آن درینجانه مراد شیخ نیست
 و نه مراد اسحاق خان و اگر سقوط قوت بسبب احتیاج اعضاست پس آن نمی باشد
 مگر و قتی که مانند در بدن آنچه صالح بود برای تغذیه و در مریضه و تخمه چنانکه دستی اندفاع
 مواد فاسده می شود و کما صرح فی شرح اسحق خان و المتحرک فی هذا الاسمال هو المواد الفاسدة
 الا ان تکلیف تصحیب شئنا من الصالحه ايضا فاما بان تسخیل الی الفاسدة او قضاؤها
 فی طریق اندفاعها فخرجهما بالقسمة مواد صالحه قابل تغذیه بلکه طبیعت مدبره بدین آرا
 محفوظ و مصون می دارد و از اخراج و این مواد صالحه منجذب نمی شود مگر و قتی که
 صادق بود و درین وقت غذا واجب بود و کما قال العلامة و می علم انها صادقة
 و جب احتمال الغذاء و لا يجوز فعلها و ذلك لان هذا الجوع انما يكون بان يخلو المعده
 و متصل جذب الكبد و البدن كله للغذاء الی فيها و اذا لم يستعمل الغذاء جذبت من
 رطوبات البدن انتهى موضع الحاجة و قال ايضا و الذي نقوله من ان وقت الغذاء
 ليس مشروطا بنهوض الشهوة الصادقة فقط بل بان امور أخرى و ذلك بان يكون بعد
 نقاء الامعاء من فضلات الغذاء المتقدم و بعد خروج البول انتهى موضع الحاجة
 و قال ايضا و اما الذي فی حال المرض فلا ينبغي ان يعتبر فی الوقت الذي يجب
 ان يتعمل فيه حال الشهوة اى لا ينبغي ان يؤخر استعماله الی حين ظهور الشهوة او كثيرا
 يكون الشهوة ساقطة و البدن يحتاج الی الغذاء و ذلك لا تتغال الطبيعة فی مثل
 ذلك الوقت من تدبیر الغذاء و تدبیر البدن و دفع المؤذى و كثيرا ما تكون الشهوة
 نائرة مفرطة و البدن غیر محتاج الی الغذاء کما فی الشهوة الطبیعیة و ظاهراست که چون
 خالی شود از مواد فاسده و باقی نمانده باشد در بدن از مواد فاسده آنقدر که منجذب

و نوبت بآن رسد که جذب قریب بود از جذبی که می باشد با مضطر خلا پس در صورت
 دادن غذا مضائقه ندارد اگر چه ماده غیر معتد بها باقی مانده باشد و ممکن است ان يقال
 ما قال العلامة وقد یقر الکلام فی هذا المقام بوجه آخر وهو ان المجموع لقیوم مقام ^{استفراغ} الاستفراغ
 وذلك لان الطبيعة عند افتقار الاعضاء الى الغذاء اذا لم يجد بها مضیمة وینفذه
 جهتها فی حال الامساك عطف علی ما فی البدن من الرطوبات و تضرها واختارت
 منها ما یصلح للتغذیه و غدت به الاعضاء و ما لم یصلح للتغذیه تحیل لطیفه بیجان الحارة
 و ثوراتها و یبقی الغلیظ منه و هو قدر لیسیر فی قوی القوة علیه و تدفعه و یمن ببقیه ^{است} اشارة
 و قول شیخ و اذا وجب علیک الخوف من سقوة القوة ان یمنع البیضة و لم یستفرغ
 اجمیع من الاخطا الفاسدة و الغذاء المستحیل الى الکفیفه المردیه چه ازین بقیه چند
 خوف نباشد و الا چگونه جائز باشد که در حال عدم نقای تمام یا قریب به نقای تمام
 غذا داده شود قال النجندی فی علاج البیضة اما علاج الفصل فیسهل التقی و لا حتی یفر
 المعده نقاء تاما ثم کسه و قال فاذا آیت المعده قد نقت بالقی و لا سهال فاسقه
 شراب الروان المزاه و قال یوم العلیل بالنوم فی المواضع الباردة و المجموع نافع جدا
 و ان اشرف البیضة و ضعف النبض و کادت القوة تسقط و ظهر برزخ الاطراف و الغشی
 فعلیک برش ماء الورد المبرود علی الوجه و شد العضدین و الساقین بعصاة شدا و ثقیها
 و کذا و کذا المقهین آه و قال ایضا و اما البرود فیاخذ بعد التقی و المجموع و النوم الطویل
 جوارش العود و الجوارش الکونی الخ و یتبرق و شیخ از دادن اغذیه کاسره و معدله
 در اینجا استفراغ و استنقای تام است از ان بقیه مواردیه نیز اگر چه بعد ایام بود و نیز
 آن مطلقا چه قوله و یتفرغ بعد ایام دلالت صریحه بر آن دارد چنانچه شیخ الرئیس

وحكيم على در علاج في مطلق مي گویند و ربما كان الغثيان للاعقيب طعام بل على
 الخلل ولم يكن ان يصير قبالاً للمادة لانه ربما وقع الغثيان ولكن لم يكن ذلك
 الغثيان عقيب طعام من الاطعمة بل كان واقعا على خلا المعدة دائما ولم يستطع
 ذلك الغثيان ان يصير قبالاً وينتهي السبع كون الغثيان مقدمة للقئ وكان عدم
 صيرورته قبالاً للمادة في ينبغي ان يحال بحصول للمادة مقدار وكميته باختلافها في
 حتى ترتفع وتصل الى فم المعدة ويتاوى هو بذلك فيحصل القئ فيجب ان يأكل صاحبه
 الطعام فانه اذا امتلأ سهل عليه القئ وانقذف معه اخلط بسبب اختلافها بالطعام
 از طعام در اینجا همان است که در ان تقطیع و تقذیل تخلف ماده بوده باشد مثل خمیر
 عسل یا سبزی و خمیر لیمویی نه غیر آن از اغذیه محضه غیر معدله و غیر مقطوعه و غیر غلظه
 چنانچه حکیم علی در همین مقام گفته قال یونس الذين یعرض لهم الغثيان لرداده
 حار ینبغي ان یدبر لهم بالاشبار التي تبرؤ سيما التي تتخذ بالخل من ان ليشربوا الخل والماء
 واما الذين یعرض ذلك لهم من برد فینبغي ان یعالجوا البضد ما وصفناه و یعطوا الشراب
 العتيق و المطبوخ الذي یسمى اورد و عارون و الانیسون و زبر الکرفس الحلی و اگر
 بآرد حار و یطبخون من التریاق المتخذ لمجموع الافاعی فانه نافع لهم انتهى مختصرا و ایضا
 قال الشیخ واما الغثيان المرانی فلا بد من تنقیته بما یلیق ثم یعالج الکیفیة الباقیة
 بما یضادها من الدوئیة العطرة مع الریوب حارة او باردة لكل حسب و باید و انشت
 که مراد شیخ و غیره از اغذیه کاسره و معدله مثل شراب مان مر منفع و شراب لیمویی
 منفعی و شراب تفاح و سفوف شراب ریاس و سماقیه و زرشکیه و جلاب بجمود و کلا
 ست و غیر ذلك که بعد نقاء و دفع غشی و عوارض و یمنکره بهیضه و نفخ و قراقرود
 معده

داده شود نه آبجوش غلیظ برنج و آتش و غیره و خصوصاً وقتیکه طبیعت آنرا نیز
 قبول نکند و در آن تصرف نکند بلکه آنرا هر بار بقی دفع کند و در بعضی هم از خوردن
 آن اکراه کند و از خوردن آن قوتی هموض نکند بلکه از آن تغییری عظیم احوال
 هوطناک بر بعضی طاری گردد و اگر مراد شنج و غیره اینکه مذکور شد نباشد هرگاه
 تناقض در قول وی لازم آید چه خود درین مقام بعد قوله و اذا وجب علیک الخوف
 الخ می گوید و اذا حسست بان السبب كله ليس من الغذاء ولكن هناك معونة من
 المعدة وبرت بحسب قیسم بعد قذ فم المقدار الذي يجب قذ فله بشراب المنفع ممزوجا
 بالمیدة القلیل و لبقوة من العود الخ و نیز می گوید و يجب ان لا یطعموا شیئا ما لم یصیدا
 المجموع فان عدم صدقه يدل على امتلاء المعدة من الغذاء الفاسد و الا لا شتاق
 الى الجذب لظهور المجموع و طاهر ان الغذاء اذا ورد حیث یفسد باختلاطه فذلك الموجود
 فان جاعوا قبل نقاء المعدة عن الغذاء الفاسد فان طبیقة الاعضاء تنجس من جذب
 ما فیها لرواۃ کیفیتها و اشتاق الى جذب غذا صالح و یطهر اشتها و الطعام من غیر
 نقاء المعدة من قبل الاعضاء و لا من قبل المعدة و هذا امر لا استبعاد فیة علی نه فی مثل
 تلك الحالة قد تسخیل الطعام الى الحموضة المدغمة و یصیر سببا للشهوة الکافیه او خلوا
 الحام لبعین بحرارة الفعلية المعتدلة علی نفاس حرارة المعدة فیتقوی علی هضم ما فی المعدة
 من البقیة و احدا یرایا ینتجق النقا المصحح لور و الطعام و یطرا ینیر میفر ما ید البیدن
 الذي ليس بالبقی كلما غدت و اما تزیده شرکما سخی تفصیله عن قریب انشاء الله تعالی
 پس معلوم شد که مراد از قوله و لم یستفزع اجمع عین است که مذکور شد و درین وقت
 اغذیه کاسره و غیره داده شود نه آبجوش برنج که از اغذیه کاسره معدله نیست نیز اگر در وقت

غذا مجوز بودی باید که بقدر احتمال طبیعت مجوز شدی نه آنکه در هر آن و در هر ساعت
و بعد هر قی و هر استطلاق و مخفی نماید که از عبارت شیخ این متوهم نمیشود که در حالیکه
اخلط فاسده و غذا سی تحمل کیفیت رویه بخوبی باقی باشد غذا مجوز است چه این
منافی قول اوست و حجب آن لا یطعموا شیئا ما لم یصدق الجوع فان جاءوا قبل
النقار لم یطعموا بل دخلوا الاحمام پس ظاهر شد که وقت غذا نقای تمام است از اظلام
فاسده و طعام روی فاسد یا آنکه بقیه از ماده فاسده باقی باشد که آن غیر معتد بها
بود و طبیعت بسبب ضعف خود بر دفع آن قادر نباشد و دفع آن بقیه بقی و
اسهال بنوشانیدن مقیات و مسهلات بسبب ضعف طبیعت ممکن نبود پس
درین وقت خاص از اغذیه که کاسه و معدل کیفیت و سمیت بقیه مواد رویه اند مانند
جوارش عود و کمونی و شربت لیمو و کنجبین لیمویی و دیگر آنچه که مذکور شد یا جد و ادر
خطائی یا زهر مضره خطائی و کلاب و عرق کیو طره بحسب ستری و گرمی مزاج بحد
مجوز اند و درین صورت خاص احتمال اغذیه کاسه و معدله بنا بر و فائده است
یکی آنکه کاسه و دفع سمیت بقیه مواد رویه کند و دوم آنکه بسبب غذائیت تقویت قو
و استراحت آن حاصل شود و ماده و استعداد برای دفع صنایع گردد تا بعد ایام استغرا
آن بقیه هم کرده شود و ماسوی این نوعی دادن غذای کاسه و معدل نیز جائز نیست
کما مرّت تفاصیل چه جائیکه تجویز غذای صرف قبل ازین اگر شیخ جائز داشته شود
و حال آنکه شیخ در حالت امتلاقی را بنوشیدن غسل و کنجبین منع کرده که در آن
غذائیت است پس چگونه تجویز غذای صرف فرموده و آنچه در دلیل بهم گویند
از حال تجربه خود مهمل و نهزل است چه اگر بعضی مردمان با کفر خفه از پلاکت محفوظ مانند

و هزار با تلف شدن پس ازین چگونه لازم می آید که غذا مضر نشود و جواب این را آنچه
 که در باب تجربه در رساله شهاب ثاقب نوشته ام ظاهر شود حاجت تجربه برش درین خلاصه
 بخمال طوالت ندارد و آنچه در لیل یازدهم گویند که گیلانی در شرح قول شیخ نوشته
 انما یمنی ان یفعل هذا اذ لم تکن المادة صفرا و یتیه فانما قد تخرج بهذا التذییر و تزاد اول
 قد یمنی ان یکثر الغذاء الخ اقول قیاس هیضه برین باطل است چه مراد گیلانی در اینجا
 از اغذیه کاسره و معدله و مسکنه صفراست مثل جوارش سفر جلی و باد الرمانین و اجاض
 و زرشک و غیر آن نه آبجوش برنج و نیز کلام او در قی مطلق است و مرادش در قی
 مطلق نیز از تکیث غذا داخل طعام و غذا نیست چنانکه در دادن آبجوش غلیظ
 برنج و غیره که غذای محض صرف است ساعت فصاحت و آنا فاما بعد هر دو را مستطاب است کما بقوله الفضل ^{طاهر}
 الخ انق که در صورت داخل طعام و غذا یقینا متصور آن بوجهی من الوجوه جایز است
 بهیضه بلغمی باشد یا صفراوی و بایی یا غیر بایی و نیز مرادش از قی در اینجا آنست
 که بدون هیضه باشد نه آن قی که در هیضه صفراوی بسبب تحاله غذا بطرف صفراوی
 عارض می شود زیرا که شیخ الرئيس و دیگر ائمه فن در هیضه صفراوی نیز جایی بخوبی
 قبل نقاد فرموده اند بل بخمال حس قی و سهال را متبادر استعمال مبررات را نیز شیخ
 فرموده اند پس مراد گیلانی در اینجا از قی همانست که فی شایبه فساد غذا و طعام بود
 و قول شیخ الرئيس ما کان سببه مادة رویه او کثیره الی قوله و قلل الغذاء و لطف
 و استعمل الصوم و الرياضة اللطیفه و قول حکیم علی گیلانی و یمنی ان ینقص طعامه
 و شرابه ثلثه ایام الخ و قوله و الغرض بهذا التقلیل المواد الخ و نیز قوله فی علاج القی
 المطلق و اعلم ان خلط الادویه المافقه للقی و التهوع و الغثیان و تقلب النفس

مراد از هیضه
 اطباء و خدایان
 صاحب جمیع
 جعفر علی صاحب
 و اعمد العالی
 میرزا علی اکبر
 و الدیانی اثر

بهیچانیمینجرا
 بالاغذیه الجبیه الی الموده نافع لان الموده تشتعل علیها و تفعل فیها فعلا تاما فیخرج
 ما فیها من القوة الی الفعل اللهم الا ان یکون مع هذه الاحوال تخم واستلذات
 کثیره فح لا یجوز خلط تلك الادویه بالاغذیه شاهد عدل است بر آنکه مراد حکیم علی از
 قولش و انما ینفی همان قسم است که در بعض احوال صفراوی مزاجان را در خلط
 معده هنگام اشتداد اگر سنگی بسبب انصباب صفرا عارض میگردد نه قی که بسبب فساد
 طعام و غذا و اجتماع مواد صفراوی یا بلغمیه عارض میشود چنانکه صاحب بیضه صفراوی
 یا بلغمیه را لاحق می گردد و آنچه در دلیل دوازدهم گویند که شیخ الرئيس در فن ثانی
 در تدبیر ماکول گفته و ربما احتج الی ادخال طعام ما اوشی شنبیه بالطعام علی طعام
 یکون و ازاله آن و این تصریح است بجزا از ادخال طعام بر طعام اقول لا یخفی
 ما قبله و لا پس جائیکه شیخ الرئيس ربما احتج الی گفته است آنجا غذای اول فساد
 نمی شود و در بیضه بر العکس است یعنی غذای اول فاسد و میگردد و تحمیل سو
 سمیت می شود که بدون اخراج و تفراغ آن خلاص از آن غیر متصور و اگر بدن
 اخراج آن چیزی از قلیل غذا خوراند می شود او هم موافق مثل شهسور را آنچه در
 کان نمک فت نمک شد و در معده با خلط غذای اول بی و فاسد می شود
 و وارت و فساد را زیاده می کنند و ثانی اینکه کلام شیخ در اینجا در حفظ صحت است
 نه در بیضه و ثالثا اینکه کلام شیخ برای مستصح و تحفظ صحت هم برای اصلاح
 کیفیات اغذیه اولیه است مثل اینکه اگر کسی اول غذا کمال یا بخریف خورد و پس صلا
 آن بخوردن اغذیه که بارده تغذ اند کرده شود نه برای غذای که تحمیل کیفیت
 رویه سمیه بسبب صفراویت یا بلغمیت شود چنانکه بیضه و تخمه می باشد و مثالی که

شیخ الرئيس رینجا گفته است از این بخوبی وضوح و انکشاف این معنی میگردد
 قال مثل الذين يتناولون اغذية حريفة والحمية فانهم لو اتبعوا ما بعد زمان لم يكن
 يتم فيه النضم بالمطبات من الاغذية الثقيلة صلاح بذلك كيموس ما اغتذوا به ليس
 حقیاس هیضه برین قول شیخ که برای تصحیح و تحفظ صحت گفته است نه بر
 اصلاح اخلاط رویه و استلارات فاسده که در بعضی صفراوی باشد یا بلغمی می باشد
 باطل و عاقل است پس ز جمله آنچه که مذکور شد واضح و واضح می شود که در جایی که بد
 و معده متملی بود از اخلاط رویه و اغذیه فاسده و اعراض شدید هیضه موجود باشد
 حاشا که در آن وقت غذا و ادون مریض را جایز باشد بلکه عامداً و عالماً هلاک
 کردن است و این همه نا فهمان را باید که از ارتکاب این امور تنبیح که شرعاً و طباً
 و عقلاً و نقلاً حاشا و کلاً جایز نیست دست بردارند و از خدا و رسول بترسند و علینا
 الا البلاغ و مخفی نماند که وقتی که ساکن شود نائره هیضه و مسریح شود طبع ایشان از
 تعب حاصل اتقی و سهال متلازمه و امعاء از غذا و طعام فاسد می و خلط
 هیچ هیضه دفع شده باشد و علامات استلایه مانند غشی و نفخ و قراقر و تها و
 درد معده و سر شیف و قلق و کرب و استلار و سقوط و انضغاط نبض و دیگر علامات
 استلایه بر طرف شده باشد پس اولاً چیزی از ربوب مثل ب تفاح و ران و سق و
 و غیره استعمال کنند و داخل کنند ایشان را در حمام برقی یعنی بغیر بکث کثیر در آن
 و معطر سازند اینها را بعطریات ملایمه و مرغوبه و غذا دهند ایشان را ششی قلیل خفیف
 حسن الکیوس چه معده در مثل این حالت قوی نمیشود برضم غیر این چه او را عارض
 شده ضوف از مقاسات مرض و نگذارند مریض را که بنوشد آب کثیر چه آن خام

غذا می هم پس اینهم باطل و عاقل حاشا که عقل از فرنگ چنین امر را وادارند و گویا
 نمایند چنانچه از استفتا که مع جواب آن که بعضی از مشاهیر ایشان تحریر فرموده اند
 و در خاتمه خواهم نوشت تصدیق همین می شود فصل ششم در توضیح و تفتیح
 و نکات عبارت شیخ الرئیس که در مقام علاج هیضه نوشته و زلات جواب بعضی
 از اکابر طبایع بدان اید که الله تعالی که آنچه بعضی از اکابر طبایع عصر که در طب
 مشهور به خداقت اند و دادن آب جوش غلیظ برنج و آتش و غیر آن در هیضه و
 هنگام شدت و عوارض ویه امثالیه هیضه و تخمه طریقه مختار بل از اجتهادات و
 مخترعات ایشانست در جواب بعضی احبابی اجله که سفسار و تحقیقت و مایه
 هیضه و جواز و عدم جواز غذا در مرض مذکور فرمودند نگاشته اند باعث استعجاب
 و استیجاب و نیاز دل و در این طریق صدق و سداد قال المجیب عاصی بن وقت خیلی
 عدم الفرصت چرا که عمو صاحب میر صفدر علی صاحب متقال فرمودند و است
 او شان نیاز و رفتن درین زودی ضرر دارند و مختصر نوشته میشود که تخمه و هیضه
 سببش قصور و فساد غذاست در هیضه و تا مقدور منع از غذا از ضرر و یا
 و علامات آن که ثقل و نفخ و آرد و غ ترش و غیره آنچه که علامات امثال اند اگر یافت
 شوند و تقاضا بر رجه اتم رسیده باشد و مرض و بانی خاص تخمه و هیضه نیست
 گاهی سرد و مرض مذکور در ایام فساد هوا منتقل بوبامی شود و الا و با امری دیگرست
 لغو و با بدنهایی که در آن التهاب اضطراب و هیجان احساس حرارت بدرجه متوسط
 و ریختن آب سرد و بدرجه اخیر غذا بهترین و دهرت و شخصیات و جزئیات این
 مرض و با بسیار اند که برای تحریرش دفری باید و ریختن و در دادن غذا و

۲۱
 حراز بنی
 اکابر طبایع
 صاحب کیم
 جعفر علی صاحب
 و انظر الى
 و در ایام
 و الدلیلی اند
 ۱۱
 حراز بنی
 صاحب کیم
 جعفر علی صاحب
 و انظر الى
 و در ایام
 و الدلیلی اند

از ان نفوذ بر کلیل لیب است بیدریافت و بجل دادن غذا خطا و بمحل غذا
 منع از غذا موجب هلاکت متصور پس دادن غذا و منع از ان امر کلی نخواهد بود
 فقط السلام خیر الختام **اقول** لا یخفی بافیة چه قوله و نقاهت بدرجه اتم نرسیده باشد
 لغو و خیف ترست زیرا که نقاهت که در کتب لغویة یعنی برخواستن از بیا لیت
 بعد دفع شدن بیماری صادق می آید و اینجا مقصود استدلال بیان علامات مبتلا
 و رعالت عروض و وجود هیضه و خمه است فی الصحاح نقه من مرضه بالکسر نقها و کذا
 نقه نقولاً فهو ناقه اذا صح و هو فی عقب علته انتی و من کذا مبتلای هیضه را گاهی
 بلکه اکثر از ابتدا و آغاز این مرض اعراض و پیشل غلغنین و انحراط و جد وقت
 الف و تطار صدغین و بر و اطراف ظاهر میشود و در اوقات اشتداد و عواض
 شده سقوط نبض و غشی و دیگر اعراض و دیگره که بیه که منشأ آن ضعف و خلل
 قوی و ارواح و بخار و طبیعت بدبره بدنیه است بسبب سلب سمیت مواد دریه
 فاسده میجو و محدثه هیضه یا بعضای رئیس عارض میگردد و قال الشیخ و حکیم علی فی
 ثم رجاء اوی الی اختلاف کفساله اللحم الطری و ستمه الرأحة و الی الخراطه ثم یودی
 الی استرخاء النبض لضعف القوة حیوانیه الخ و التشنج و العرق البارد و اما العرق البارد و الضعف
 و ضعف القوی لما سکت عن مساکن الرطوبات فی البدن فیندفع ما یکون بالقرب
 من الجدار بالعرق و اما البارد و فلقاة الحار الغیری و بر و المائیه بطبعها و الی الموت
 لکثرة تخلل الارواح و اندفاعها پس نرسیدن ضعف بدرجه اتم معنی ندارد زیرا که اگر
 ضعف بدرجه اتم نمی رسید هر آئینه عروض ظهور اعراض و بیه مذکوره صورت نمی بست
 و در ان ظهور و بروز اعراض مسطور که تخلف از ضعف و انحلال قوی و ارواح میگردد

ساده
 لغو قوت و بلی
 بر غیر ازین
 نیست
 سده
 انحراط
 یعنی وقت
 سده
 تطار الصدغ
 است التفتی
 بطلعها الضم
 من باب فح
 و کذا سده
 بحر الجواهر
 فی الصحاح
 تطار برین
 یعنی سدن
 یعنی
 قمره زند
 مع بقیهها

خلا و اتفاقاً تصور مخیل می تواند شد که غذا داده شود و لو سلم که مراد محیب باقی تقدیر
لیفرضه در اینجا قطعاً مخالفت غذا است مرصاحب هرینه و تخمه را تا باقی ماندن علان
امتلائیة مذکوره پس برین تقدیر هر آینه در قول فعل محیب بون بعید شافا
کلیه لازم می آید و مشاهده برعکس خلاف آن شاهد عدل است زیرا که صاحب تخمه
و هرینه را در حالت عروض و وجود علامات امتلائیة رودیه و عدم اتفاق معده و بد
اعطای آب پیش برنج غلیظ بعد برقی و هر استطلاق مرة بعد مرة طریق مختار
بل اجتهاد محیب است پس لازم است که فعل خود را مطابق قول خود سازد
غرضی فی کتاب الغزنیة یا ایها الذین امنوا لم تقولون مالا تفعلون کبر
مقترناً عند الله ان تقولوا مالا تفعلون الایة و ما هذا الا الضلال و التوهم
قال الخندی فی ترویج الارواح فان الطیب یجب ان یکون علماً بالطبائع
العلل ان یکون ذاعلم و خبره بقوی الا و تیه و الاغذیه و کیفیة استعمالها
وان یکون عارفاً بکیفیة مباشرة العمل فان العلم بغیر العمل ضائع ضلال و العمل
بغیر العلم محال کما قالوا حکمها حکم الصورة و المادة فان الصورة لا تبقى بالمادة
ولا تبقى المادة بالمادة و یؤید قول النبی صلی الله علیه و آله العلم بغیر العمل بال
و العمل بغیر العلم ضلال قال بقراط اذا کان الطیب عالماً عالماً کان کمن
یمشی علی حلین و اذا کان عالماً غیر عالماً کان بمنزلة من یجمل علی حل
واحدة قوله و الا و بار امری دیگر است الی قوله و احساس حرارت بدرجه کم میشود
غیر شد زیرا که و بار التهاب اضطراب و هیجان احساس حرارت بدرجه کم
لازم و ضروری نیست که بدون آن حدوث و بافتد باشد زیرا که و بافتد

از مرض غام است و عام است از آنکه بارد بود مثل هیضه بلغمی یا غیر آن یا حار باشد
مانند هیضه صفراوی و طواعین و حمیات حاره و از آنکه و نوازل حاره
و بایه و قد بینا و ذلک فی الشهاب الثاقب بالتوضیح والتصریح و قوله در هیضه
آب سرد بهترین دوا است نیز مفید و مخدوش است زیرا که در هیضه بلغمی و
نوازل و از آنکه و دیگر امراض بارده و بایه چگونه آب سرد مفید خواهد شد و نیز عموماً
در هیضه صفراوی تجویز آب سرد در همه از منتهی مضر زیرا که در هیضه صفراوی بهر
ابتدایا و قتی که نقای تام نشود و اسهال آفتابل حبس نبود هرگز آب سرد که حار
و قاطع اسهال فی صفراوی است جائز نیست قال الشیخ فی علاج البیضه و اذات
ان المواد فی البدن صفراویة بالحق و انهار بما کانت من المعاوان علی حدوث
البیضه و لیس الخوف کله من الغذاء لم تجد بد من تبرید المعدة حیث من خارج
بما یبر و بالتلیج بعد معونه علی القی ان مال الیه بقدر محتمل و فی ذلک التبرید تسکین و تسخیر
ان کان و اذ امن القی فیما یحبسه البیضا تبرید المعدة بمثل ذلک الخ و فی کتاب البیضا
و قد یجوز البیضه ایضا من شرب الماء البارد علی المریق و استعمال الاغذیه البلیطه
بعده کالذی عرض فی الفطر من الصوم و کذا قال الشیخ ایضا و قوله و بدرجه اخر غذا بهترین دوا است
نیز خلط خوب است زیرا که سوا تخمه و هیضه و امراض بایه و دیگر تنجید و حصبه و طواعین و حمیات و بایه
و حکم و جریک اینها از امراض بایه اند و چگونه مریض تحمل فاقه و اساک غده خواهد کرد و دیگر او را درین امراض
بدرجه اخر غذا داده آید بلکه درین امراض فاقه و اساک منع از غذا تا بدرجه اخر
زیاده تر باعث بهمان و ثوران صفرا و حرارت شدت التهاب و اضطراب و غیره را
زیاده خواهد کرد و باعث انهاک بدن و قوت خواهد کرد پس همان الله که در تخمه

ساده
نصف روزه
کشتن در ۱۱
نصف
ساده
انهاک
منیف
ولا غدره
نصف

و هیضه بعد از استطلاق و آمدن هر قی در عین شدت اعراض و بانیه اودن آب شکر
 غلیظ بربخ و تجویز آن باصرار و اجبار و کجا عموماً در امراض و بانیه از دادن غذا نهی
 و فرار است صلاح کار کجا و دل خراب کجا به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا
 و لایستخفه مانیه من الانهاک فی الانهاک و الا بهلاک اللهم احفظنا عن شرور
 النفسنا و سمیات اعمالنا قوله بی دریافت بی محل یعنی تا وقتی که در تخمه و هیضه و بانیه
 باشد یا غیر بانی نقای تام نشود و علامات امتلائیة قطعا زائل نشده باشد اودن غذا
 خطا بل قسماً و جزاً و عقلاً و نقلاً و مشاهدۀ و تجربه موجب هلاکت مریض بخلاف آن
 اگر بر محل غذا در امراض امتلائیة خصوصاً در تخمه و هیضه بعد نقائی تام ظهوراً بینا
 پس و واپس در دادن غذا احتیاطاً تا زائل کرده شود هرگز هلاکت مریض متصور
 نیست زیرا که طبیعت مدبره بدنیه درین وقت در رطوبات و مواد زائده تصرف
 خواهد کرد و از آنها تغذیه بدن متصور خواهد شد قوله پس اودن غذا و منع از آن امر
 کلی خواهد بود و الیست بر عدم تدبیر و محارست مجیب در فن طب زیرا که تمامی
 مذاق و امه فن کلام درین اتفاق دارند که در هیضه بلغمی باشد یا صفراوی یا چینیکه
 نقای تام حاصل نشود و آثار و علامات و آمارات امتلائیة هیضه بر طرف نشود غذا
 بل اودیه غذائی مانند کجبین و مال العسل نیز جائز نیست و وقتیکه آثار نقای تام پیدا
 و قطن تام طبیب حاذق در تمامی احوال مریض از نبض و بشرو و عود و نهوض و نبض
 و قوت و دفع ثقل و نفخ و قراقر و در معده و اسهال و زوال غشی و دیگر اعراض فی
 هیضه بوجاهتم ظاهر نشود ظهوراً بینا و انکان ظهوراً فی المایع اوفی اقله و اکثره
 پس آنوقت غذا است نه غیر و آنچه از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مروی است

لعلی کتاب
 کتاب کشف المشبهات
 درکاتج سبب کفر
 دران و غیبات
 سبب زیاده
 عود و نهوض و نبض
 دلیل سکون ظاهر
 بهیضه است قال
 الشیخ فی البیضه
 و کثره البیضه
 لظلال البیض
 سبب البیضه و زادی
 سبب الاعراض
 نقاشته غذا
 سکنت الاعراض
 عاد البیض و کذا فی
 البیاض من سبب

الداء الدوی ادخال طعام علی الطعام مؤید این مقال است زیرا که حدیث
 هیضه صغری و یلبغی هر دو بدون پری معده و متلا و فساد طعام صورت
 نمی بند و چنانچه از قوله که تخمه هیضه سبب قصور هضم و فساد غذاست نیز ثابت
 و ظاهر است که تا وقتی که سکون در نائره هیضه و اعراض روی آن نشود و نقار
 طعام و مواد متصور نیست بلکه عدم سکون نائره هیضه دلیل یقینی قطعی بقای
 طعام و مواد فاسده و معده و بدن است پس در چنین وقت و حالت از دادن
 غذا ادخال الطعام علی الطعام که حضرت نبی آن را دارد وی یعنی مرض شدید
 لا علاج فرموده کما ینبغی لازم خواهد آمد و از آن مخالفت با قول رسول مقبول کما حق
 ثابست و لازم خواهد گردید و نموده همین است آنچه شیخ الرئیس در علاج هیضه گفته
 و از اظهرت علامات الیهضه فاخذ بحشاشه یغیر عن حاله و حیث فی المعده ثقیل و فی الامعاء
 یخزن و ربما کان معها غشیان فیجب ان لا یتناول علیه شیء البتة و لا بعد ذلك
 الا عند ما یخاف سقوط القوة فیدبر بما سنده زیرا که قول شیخ فیجب ان لا یتناول
 علیه شیء البتة اگر چه و لا الت صریحه بر منع غذا دارد لکن بر این اکتفا نکرده باز تاکید
 لمنع الغذاء فرموده و لا بعد ذلك یعنی بعد ظهور علامات و اعراض ویه هیضه نیز چیزی
 نخورند تا اینکه سکون نائره هیضه کما ینبغی شود و خوف سقوط قوت بسبب نقار
 و خلاصه لاحق شود و چونکه قوله و لا بعد ذلك ال بر مخالفت غذا بعد ظهور عوارض علامات
 هیضه مطلقا بود و از آن برای بعدیت زمانه معین ثابت نمی شد که تا کی بجا
 اعراض هیضه غذا نخورند لهذا بعد قول مذکور گفته الا عند ما یخاف سقوط القوة
 فیدبر بما سنده زیرا که یعنی نه وقت ظهور علامات هیضه چیزی تناول کنند و نه بعد آن

سله
 بیماری متک
 ادخال طعام
 بر طعام
 سله
 در کتاب السماء
 و العالم از فی الفوائد
 مرقوم است لاند
 الدوی توصیف
 علی المسالفة فی
 لا علاج له و بعد
 علاج من روی
 بالکثیر روی فی
 و در مجموع
 و فی حدیث
 علیه السلام قد
 است اطباء و
 الداء الدوی
 لی الشدید ۱۲

چیزی بخورند مگر وقتی که بسبب نقار خلا خوف سقوط قوت متسرق گردد و قوت
 تبدییرش بخیزی که ذکر آن خواهم کرد باید پرداخت و مراد از سقوط قوت اینجا
 آن نیست که بعد ظهور علامات هیضه انا ابتدا سقوط قوت و نبض بسبب تمام
 مواد فاسده و سلیت سمیت آن به اعضای بیسه لاحق میشود غشی و دیگر
 اعراض که به عارض می گردد بلکه سقوط قوتی مرادست که بعد نقای کلی و سکو
 نائمه هیضه و عود نبض و نهوض قوت و استقرار احوال و طبیعت مریض بسبب
 گرسنگی مفاقه و طامی بحت عارض شود و حادث گردد زیرا که نمی و منع غذا که
 از قوله فیجب ان لا يتناول علیه شیء التبت ثابت می شود و مراد از ان منع تناول
 غذا وقت شروع و آغاز هیضه است که زمانه ابتدای آنست و آنچه از قوله و لا
 ذلک ثابت میشود منع تناول غذاست در هر از منته باقیه که زمانه تزیید و انتها
 و انحطاط است و چونکه دفع این مرض بسبب قلت کثرت مواد و سمیت و ردایت
 آن و ضعف و قوت مریض مختلف میشود مانند شیخ الرئيس در اینجا الا عند ما یخاف
 سقوط القوة مطلقا فرموده و زمانه زمین و محدود به یک یوم یا دو یوم و یا کمتر
 و بیشتر ازین نه کرد و نیز خفی نماید که شیخ الرئيس بعد قوله الا عند ما یخاف سقوط
 القوة آنچه تفریع بقوله فیدر بما سند کرده و تصریح باعطای غذا اینجا هم
 نموده بلکه تبدییر سقوط قوت را بما سند کرده موعود ساخته درین اشعار و تنبیه
 باینکه در حالیکه نقای کلی نه شود اگر درین هنگام اندیشه سقوط قوت متسرق
 و یا سقوط قوت هم شده باشد لائق است که بخیاں سقوط قوت تناول غذا
 نشاید بلکه درین حالت تقویت قوت با شام روح طیب و بخور عطره مرغوبه هر روز

كنه كما قال الحكيم على في شرح القانون في تعريف البهضة وكثيرا ما تكون المواد
 الفاسدة متغيرة نحو تغير سمي بان يدت تلك الرطوبات كيفيته سميت فاذا تابت
 الى القلب والداغ او شئت تلك الاعراض كلها ولذلك ترى اخذوا من الطب
 يعنون في البهضة والتجته غاية العناية بعلاج القلب وتقويته ونحو في الاكثر فقص
 في علاج ذلك بالعطريات والمقويات فيحصل العافية باذن الله تعالى به باعطا
 غذا واطعام طعام خيا نجه مؤيد يمين ست قول شيخ كه در آخر فصل علاج سبعة
 گفته وحيبان لا يطعموا شيئا ما لم يصدق الجوع فان جاعوا قبل النقا لم يطعموا
 بل واخلوا الحام وصب على رؤوسهم ماء فاتر واخرجوا ولم يكتفوا وبعدها من كويد
 فان ظهر التشنج يستعمل على الفاصل القيرو طبقات الملية حارة غواصة ويكون في
 الشمار بد من الناردن والسوسن وفي الصيف بد من البنفسج وكذلك في
 عليها خرقة مغموسة في ادمان مرطبة ملينة وفي الزيت ايضا وحيبان يعنى
 بفكيه فلا يزال ينحى موضع الزرقين والعصل المحرك للحمى الا فلن القيرو طبقات
 وبعدها من بهمة تأكيدات بلينه ومما لغات شديده در باب غذا كه از اقوال معتبرا
 مقدرة الذكر تأكيدا بعد تأكيدا منع غذا بيايه ثبوت سيدة مى گويد وان سكنت
 نارية البهضة وناموا وكنهوا زيرا كه نوم درين مرض بغايت دليل محمود وعلما
 سكون نائمه بهيضة واستقرار واستراحت طبيعت ودفع قلق واضطراب كه
 دليل بر طرف شدن توجه مواد فاسدة مهيجه به سوى قلب وديكر اعضاء ربيسته
 چنانچه حكيم على در شرح قانون در فصل بهيضة مى گويد وفي الميامر شئت تلك الاعراض
 السمة لانه اذا نام العليل نقصت العلة انتهى وحققتهم شيئا من الرطوبة او الحمى

انى مثل
 التشنج
 فوج والحمى
 البارد ودم
 البهض غير
 كما قال الشيخ
 وقد سألنا
 سنة ١٢٥٥
 التشنج
 التشنج

بر فرق ولا يكثر دون اللبث في بل قدر ما يناولون من طوبة الحمام ثم يخرجهم ليعطروا
 وتغذواهم غذاء قليل لا خفيفا حسن الكيموس الخ وقال البقرط البدين الذي
 ليس بالنقي كلما غذوته انما تزيد شره والينوس وتلخص ان گفته و هذا لانه
 نفسا والكيموس الروي ولكن ذلك يعرض اذا كانت المعدة متملئة من كيموسا
 روية وابن ابي صادق وشرح ان گفته البدين الذي ليس بالنقي هو الذي
 فيه وفي المعدة من اخلط روية كثيرة والغذاء يفسد فيمن هذه حاله وان كان
 محمودا والنفسا والكيموس الذي فيه فيزداد البدين بذلك شره وشره في شرح
 قول البقرط مي كويد سبب ذلك ان المادة الروية تحيل الوارد من الغذاء الى
 فتزاد وذلك موجب لزيادة الشره ومانع من تقوية البدين كما في الناقه المذكور
 فيجب التفرغ ليتمكن التقوية وازين همه تصيرحات عديده وبنات باهره
 سديده زايده ترد باب دادن غذا و منع از ان در مرض هيمضه چه امر كلي حكم
 قطعي خواهد بود كه مجيب امر كلي نبود نشناخته واز كليت آن انكار داشته فند كرو
 و لاكن من الغافلين لذا لم ين فان انكار المجيب لكليت هذا الامر مجيب اضحى
 و اغلوطة عند التطيب البليث ما توفيقى الابا لله عليه توكلت اليهيب

اعلان كندى
 قدس سره
 من شرحه

خاتمه

دران سه فصل است فصل اول در بيان فتاوى دستخطى مجتهدين و
 علمائى فرقيين استفتا چه ميفرمايند علمائى دين و مفتيان شرع
 اندرين مسئله كه نزد اطباء يونان با اتفاق در مرض هيمضه وقتيكه سبب
 در بدن مريض اثر كرده و اعراض و پيدا كرده تا وقتيكه امتلاز معده

و اسعای از غذا و طعام فاسد رو و غلط میج همیضه دفع نشده باشد و علامات اشتها
 روی همیضه مثل غشی و قیخ و قراقرصه و قلق و کرب و امتلاء و سقوط نبض و دیگر
 اعراض دیر بر طرف نشده باشد دادن غذا جایز نیست و کسانی را که غذا داده
 می شود و هلاک می شوند پس اگر کسی همچو رمضان را اجازت خوراندن غذا بدهد
 و گوید که در شرع منع از دادن غذا وارو نشده همچنین اگر بعضی طبیبان اجازت
 غذا دادن بکدر مخالف قواعد طبیه دهند و با وجود علم اینکه غذا درین اوقات
 منجر به هلاکت است و دیدن استخاره بر آ دادن غذا جایز است یانه و اگر بعد دیدن
 استخاره استخاره مجاز شود بران عمل باید یانه پس یک مخالف رای حذاق
 اطباء با وجود علم حکم سیکه از قواعد طبه اقصیت ندارد دستخیز شود و اجازت
 بدهد و به همچو رمضان اصرار بر دادن غذا نماید و گوید که استخاره دیده ایم یانه
 همچو کسان ما خود الذمه خواهند شد یانه و بر قول ایشان عمل می باید یانه و اگر
 استخاره و جهل بد عمل بران واجب است یانه بینوا تو جروا بهو المصوب
 همچنین اطباء یونانین که خلاف قواعد عمل سازند و باعث هلاکت مریض شوند
 ما خود و آثم خواهند شد حمزه الراعی عفوره القوی ابو الحسنات محمد عبدالحی تجاؤا
 عن ذنبه الجلی و الخفی و حفظه عن موجبات الغی مهضاب لوی اصحاب من اجاب بقیه
 خادم اولیاء الله الکریم محمد ابراهیم غفر له الله الرحیم ابن مولانا مولوی علی محمد حرم
 صحیح الجواب حمزه محمد رحمت الله عنی عنه در صورت مرقومه استخاره
مهضاب لوی صاحب عبدالحی صبا
 اگر واجب هم آید عمل بران واجب نیست چه جای عمل بر همچو استخاره تا که در غیر
 محل خود واقع شده هرگز برین عمل نشاید و اجازت غذا هر قسم که باشد تا انقضاء محرم

واسعا خصوصا درین مرض هیضه و بایه که سمیت آن اثر کرده باشد و اعراض در
مفصله استفتا موجود باشد هرگز جائز نیست کسیکه در هیضت تجویز غذا نماید خا طی است
و بلا شک خوف مداخله اخروی است هرگز غذا نباید داد و عمل قول همچو کسان دیگر
و الله اعلم بالصواب و عنده ام الكتاب اقل افراد الناس بالعباس سید محمد قدس
عنه في الثقلين صح الجواب مولوی حکیم محمد ابوالحسن عفا عنه در مولوی حکیم
محمد ابوالحسن الجواب
المرقوم صح حرره حکیم میر سید علی ابن سلطان الاطبا حکیم میر حیدر علی مرحوم مختار
هرگاه باتفاق اطباء حاذقان و عقلا و تجربه کاران اعطای غذای خاص با مطلق
غذا مضر معلوم شود استعمالش جائز نخواهد بود و این محل استخاره نیست پس اگر
کسی استخاره نموده خطا کرده و بران اعتنائی نمی نماید و در صورت مذکوره بالا اگر غذا
کسی را استعمال کنند خوف مداخله عقبی است والله اعلم السید محمد امیر حکیم محمد بنده العصر
ابن جناب ممتاز العلماء فخر المدرسین جناب سید محمد تقی صاحب جوم ابن جناب
علیین مکان سید العلماء مجتهد العصر سید حسین ابن جناب غفران باب مولوی
سید ولد علی صاحب طب ثرا هم محل الجنة شواهم هو العالم و محل مظنه ضرر
غذا شرعاً جائز نیست با استخاره یا بلا استخاره و در هر موقع اگر کسی غذا در خا طی است
و ما خود و عند الله و الله اعلم من جناب زبدۃ العلماء حسین
ابن جناب سید علی ابن جناب علیین مکان ملا شمس اہ
و محل ضرر دادن غذا بر بیض شرعاً جائز نیست و از وجوب استخاره وجوب شرعی لازم نمی آید
هو العالم من جناب ملک العلماء تاج القیاد افست شریب نور السالین
تفضلات بیغایت حضرت واصلی شاه مجتهد العصر و الزمان نائب حبیب یزید خان لا اسید بنده من جناب
انفسکم احبنا از اولان غذا در محل عقلا و غیره واجب
و استخاره با وجود مظنه ضرر و اضرائیل بهر جناب اسد ابوالحسن ابن جناب ملک العلماء بمعا و لا تقوا با بدین

الی التملکة اجتناب از خوردن مضار اغذیه لازمست سید محمد حسن ابن جناب علی

فصل دوم در بیان فتاوی و تخطی طبای ماہرین موجودین استفتا

چون بفرمایند اطباء درین سئله که اگر کسی را مرض ہیضه لاحق شده و امتلا و معده

و امعاء از غذا و طعام فاسد روی و خلط مہیج ہیضه دفع نشده باشد و علامات تخلی

هیضه مثل غشی و نفخ و قراقر و درد و قلق و کرب و امتلا و سقوط نبض و دیگر علامات

رویہ بر طرف نشده باشند آبجوش برنج یعنی پیچ و آتش و غیره غذا مکرر دادن جائز

یا نه بدینوا تو جروا جواب با سہ سجانه در نصورت تا نقار تام دادن غذا

مطلقا جائز نیست چه در صورت مر قوسه و خال طعام علی طعام آخر حال آنکہ غذا

اول مہضم شده باشد لازم خواهد آمد و روی بودنش از مسلمات اطباء سیت

که جمله سفار ایشان ازین مقولہ مسلمہ سن جمله مقولات کلیہ معلومت و انکارش از

صاحبان زمین سلیم و فہم تقیم مستبعدست فی القانون لا یتناول کل تصح

ما لم یصدق الشهوة البتہ ولم تخل المعدة والامعاء علیا سن الغذاء الاول انتهى

قال الآملی و ذلک اذ کو استغل قبل ذلک غذا و آخر لکان اذ خل غذا علی غذا لم

یمنع تضایا صالحا ولم یمنع و ذلک اضرب بالبدن لان الطبیعة ان لم تستغل

بالثانی ففسد و افسد الاول و ان اشتغلت بہ و اعرضت عن الاول افسد و

ان اشتغلت بہا لم یکن فعلا فی کل واحد تا ما فیفسدان معا و یحدث التخمته نتی و

چون این فعل در حالت صحت ناجائز باشد کما مر پس بطریق اولی در حالت مرض

خصوص این مرض کہ مہلک و مسقط القوی و مضیق طبیعت مدبره است

ممنوع و نہی عنه خواهد بود و کیف لاجہ و قیثکہ انصراف طبع از یک غذا و ا

سہ
شیرتہ بالکسر
طبیعت مدبره
تیر امدہ

بدیگر بامعیت تصرف در هر دو مفسد باشد با وجودی که طبیعت
بر حال خود باشد در حال صحت فما بالهانی ذلک الوقت بلکه مع ذلک الخدر و فها
نحن فیہ انصراف طبیعت از جانب غذا مطلقا منطون بل یقین است و عدم
انضمام غذای دل و موجب بودن آن این حالت را یعنی هیضه که حالتی است
مخوف و در رذرات براتب از پیست از تخمه که در حق آن از شیخ الصناعت وارد
شده است و لاشی اضمر من التخمه قال لا ملی ذلک لانه فساد یفرض اما فی الهی
من الغذاء و هو اذا فسد اضمر بنفسه بافساده للمعدة والاعضاء التي تتغذی بها هو
او بخاره و لا رواج و الرطوبات بتخصیصها و بتبیهها للعفونة الی آخره اول الامر
است برین دعوی علاوه ازین بحکم خبری هم تصریح ترک غذا و کتب معتبه و قوم
بوجود است فی القانون اذا ظهرت علامات الیضه و اخذ الجشاء و یخیر عن حاله
و یحس فی المعدة ثقل و فی الامعاء بوخر و ربما کان معها غشيان فیجب ان لا یتناول
علیه شیئ البتة و لا بعد ذلک الماعدا یاخاف سقوط القوة انتهى و فیہ ایضا و یجب
ان یقذفوا بما لیس فیہ خلجان ارجاء المعدة واضعاف قوتها مثل مانی و من
احمل و من الزیت و الماء الحار و لا بما فیہ تغذیه و هم مفتقرون الی ضد التغذیه
انتهی و فی الیام نفخ الدین النیشافوری فی علاج الیضه ایادیه عن فساد الطعام
یومر بالصوم و الحریة لینیقطع الفضل و یعطی بعد التنفیة المیسا و غیر منقوع فی الشرب
الریحانی انتهى کلامه و ابن حبل در مختار گفته در باب علاج هیضه که سبب آن تخمه
باشد و یجتمه فی النوم و منع من الطعام ما لکن انتهى و نیز گفته و اطال الجمع و عاده
قانونه فی الغذاء مع تقلیل تلطیف انتهى و صاحب روح الارواح گفته و یومر

در مختار
نفسه
در

بالنوم في المواضع الباردة والجمع نافع جدا انتهى وصاحب مقاصد الاطباء گفته
 ان لا يطعموا شيئا ما لم يصدق الجمع فان جاءوا قبل النقاء لم يطعموا بل ادخلوا
 الحمام انتهى ودر مقام دیگر ازین کتاب گفته فاذا سكنت نائمة اليقظة وناموا فاشبهوا
 اسقيتهم شيئا من الربوب وادخلهم الحمام برفق ولا يكثر من البث فيه بل قد را
 ينالون من رطوبة الحمام ثم يخرجهم وتغذوهم غذاءا قليلا خفيفا انتهى بالجملة استعمال
 اشياء مذكوره ودر صورت مرقومه اتباعا لما نقل من اقوال الاطباء الكاملين الخاق
 الماهرین بوجه من الوجوه جائز نخواهد شد هذا ما ظهر لي من تحقيق المقام وبعلم بحال
 الاسرار الله العلام فقط بر اعداؤین
شیرین نظر حسین مر حکیم مرزا منظر حسین خان صاحب ابن
 سلطان الاطبا سید الدوله مرزا علی حسن خان بهادر مرحوم و مغفور طاب ثراه
 جواب باصواب ست و لا ینقض قبول اولی الالباب مر محمد جعفر خان در تصویب
 دادن غذا خطاست نباید داد سید بن العابدین عرف حکیم میر عابد علی صاحب
 در تصویب و دادن غذا ناجائز ست مر سید جعفر علی لقد اجاب استاذ علی ابا
مر سید حبیب حسین شاگرد جناب حکیم مرزا منظر حسین خان صاحب الاعضاء
 فی هذا المقام من تحفیه العظام مر محمد ابن حسین المعروف بعلی حسین انچه معظمی
 مکرری حکیم مرزا منظر حسین خان صاحب بهادر تحریر فرموده اند حق ست مر
سید ضامن الامساك من الغذاء في حالة الاستسلاء معمول الاطباء و اختلاف عنه
 خلاف تجربه العقل و فی تلك الحالة یناسب هذه المقالة الصوم خیر من النوم سید
مر سلطان النعمه اللهی حسینی در خیال غذا دادن بوجه من الوجوه جائز نیست
 و سیکه جرأت و اقدام بر دادن غذا نماید خاطی محض ست هرگز بر قوش

عمل نباید ساخت **سید مرتضی ابن سید محمد قریشی** من سکک علی طریقه الاطباء المجرین
 الحاذقین و احکام المرآیین الماهرین و اتباع الشیخ الرئيس و غیره من المتقدمین
 و المتأخرین فاعطاء الغذاء فی هذه الحالة ممنوع عنده و غیر صحیح و اما المحدث بخلاف
 ذلک ففساد قوله بین و خطا و واضع کما ظهر بالاسناد التام فی هذا المقام من کلام
 المجیب العلم اعلی استدرجته و المقام فقط **العبد الراجی میر نواب** هو العالیم الحکیم لاشک
 ان اعطاء الغذاء فی هذا المقام غیر جائز کما صرح به المجر یون و المحققون و لا حاجة
 فی تصحیح هذا القول الی الدلائل و الاثبات الی تحصیل ما خذه بالاسناد و النظر لانه
 کالبیہی ان علاج الامتلاء بالخلل و ان کل مرض یعالج بالصد سید رضا حسین
 عفی عنه کافی ست درین مسئله کتاب جناب حکیم منظر حسین خان صاحب اعظم
 و ترک غذا درین حالت واجب و ظانہ خلاف الجمهور السیدین النقیوی واقعی و زیاده
 غذا دادن جائز نیست **حکیم محمد اسماعیل** تمام الطب فی بیتین درج و حسن القول
 فی قصر الکلام تقلل اذا کلت و بعد اکل به تجنب من سقی قبل انضمام به و لیس علی النفوس
 اشد باساک من اذخال الطعام علی الطعام به **حکیم محمد عبد العلی** جواب مسطور صحیح
 است **غلام احمد** جواب مسطور صحیح است **حکیم عبد الغیر** **المجیب مصیب** **حکیم محمد**
 و هیچ صورت استعمال غذا خطاست **علی احمد** التغذیه فی هذه الحالة کالسم
 القاتل لاین العابدین عفاعنه تراخل غیر جائز حکیم حسن رضا غذا درین حالت
 دادن ہلاک کردن مریض است **حکیم احمد رضا** اگر معالج داند کہ معده و امعاء
 مریض از خلط فاسد خالی است و اکنون در ندادن غذا مریض را غشی و کرب
 و سقوط نبض است غذا دادن اولی است ورنہ در صورت امتلاء معده و مہما

غذا دادن خطاست که معده قوت هضم ندارد و مریض هلاک خواهد شد و الله اعلم بالصواب
 حکیم ثامن علی عفی عنه تعلیم خود جواب با صواب است محمد الشرف خان بهادر ایضاً
 دادن غذا بوسیله جانی نیست و اجازت غذا در خیال موجب هلاک مریض است
 هرگز نباید داد آری وقتی که نقاء حاصل شود و جمیع صادق ظاهر گردد و مضایقت
 و قبل این اعطاء غذا اتمم گیرست و در شریعت طب و الله اعلم بالصواب حرره سید محمد
 عفی عنه در صورت مرقومه دادن غذا جائز نیست بلکه احتیاط استعمال و ای غداً
 مثل سکنجبین غیر هم احوط است فقط و هو العالم سید محمد علی الشهید النواب
 فقط مریض همیشه مرض صعب السیر العلاج عدم النجاح است فی زمانه وقوع و ظهورش
 اکثر خصوصاً همیشه و باینکه که بکثرت وقوع آن گویا انحصار و بادرین مرض گردیده
 مخلوقات از آتش خائف و هولناک میشوند خیانت آنرا پایانی و بیانی نیست در
 امراض حاد فی الغایه و امراض حاد فی الغایه القصوی معده و ذکرده اندک کتاب طبیه
 ازین مرض و طریق علاجش معلومست هر مؤلف و مصنف طریز بیان علل و دارو بر
 عالمان و عاقلان منت است هویدا است پس بتلا این مرض با در احوال احتمال
 که روایت شدیده و خیانت کثیره دارد و اعلا مش عقلاً و نقلاً و تقلیداً انار و است
 چرا که در آن صحت اکل طعام و حالیکه مثلی از طعام باشد ممنوع است این ابتناع
 متفق علیها طبایعست زیرا که باعث داخل یا موجب فساد طعام اول می شود و در
 فساد یک نوع نیست بلکه انواع و اقسام فسادات می باشد و در اکل طعام ترک اغذیه
 مختلفه اجزاء و الکلیفیه و الفعل اکثر آن و کثرت الوان و امتزاج کثیف و لطیف
 منوع است و امتزاجش هم جمع علیه خلاق است که اختیار هر یک موجب فساد است

و هر یک از اینها سبب هضم میشوند و مؤیدش قول صاحب التذکرة و سببها فی الغلب
 اجتماع اغذیه کثیره فی المعدة مختلفه الجواهر و الفحل و الکلیفیه و سبق الکشف للطیف
 نقل سند علم ی اللطیف منفذ تغییر و فسد و قول صاحب الترتیه و اسبابها الترتیه
 العنینه و تخلیط الاطعمه بلا ترتیب و قول صاحب البصائر و سببها رجوع الکلیف
 من الکبد الی المعدة قبل ان یصیر کیموسا لعدم قبولها من دایرة الغذاء او کثرتها
 و قول صاحب ذخیره و اسباب آن یعنی هضم نشه گونه است یکی آنکه طعام بسیار خورده
 چند آنکه معده آنرا نتواند گوارید و دوم آنکه طعام بیوقت خورده شود و این بیان
 باشد که طعامی که قوی تر و دیگر گوار تر باشد سخت خورده شود و از پس آن طعام
 نازک و زود گوار خورده شود یا از پس طعام پیوده های تر خوردن چون تخم و غیره
 و غیر آن خورده شود تا آنچه زود گوار باشد بگوارد و بر سر آن طعام ناگوار تیره باشد
 و آنرا تیره کند نتوانم آنکه گوهر طعام که خورده باشد تیره باشد معده اندر تیره شود
 و مانند دار و گردد و چون طعام معده اندر تیره شد هر چه از وی بخلاط صغیر مانند
 تر باشد بقی بر آید و هر چه بخلاط بلغم مانند تر باشد باسهال بیرون آید پس این
 اسباب علل تخریب اعتدال نموده است و بی وجود آورد که ارد و خست باشد
 پس برایش همین علت و سبب العمل آوردن یعنی مرض هضمه طعام از این
 علی الهضم پیدا کردن است که دائم عقل این تجویز خواهد کرد و او را را اعتدال
 صحت در آن تبادل و تخم و سوخته و غیر از نفار تمام از طعام کسی را طبیب و غیر
 حکم طعام و اعتدال نگرفته است حتی که دمای غذائی را منع نموده اند پس قلع نظر
 از عقول فضلاء و اطباء عقول جهال در مجموع احوال تجویز غذا نخواهند کرد اگر

بجمل بیونی عرض نمایند از تجویز اطعام احتراز شد بخوابد کرد و از کتب امارت سبب
 و الاحقین استنباط قوانین علاج نموده شد هیچ قاعده اطعام در حال امتلاء معده
 خصوصاً در آوان همیشه یافته نشد چنانچه صاحب ذخیره میگوید اما جلاب با غسل از
 دو کار نشاید خورد یکی آنکه هر دو اندر معده محروم و رتبه شوند و صفر اگر دهند و دوشم آنکه هر دو
 غذا و هنده اند و خداوند همیشه را غذا باز باید گرفت و آنرا که غذا باز می باید گرفت چنان
 غذا و هنده چگونه شاید داد و در همین علاج بجای دیگری گوید که خداوند همیشه با یک
 حرکت نشاید کرد و هیچ چیزیکه بغذا ماند نشاید خورد و بیاید خفت از هر آنکه اندرین
 هیچ علاجی چون خفتن و چیزی نخوردن نیست چنانچه صاحب بصائر الطب
 می گوید و يمنع فی عن الحركات و الاكل و الشراب من اقسام الغذاء الالعیجان
 الاشتهار فیغذی لقیل من الاغذیه اللطیفه و يمنع عنهما ادا م العی و الاسهال
 او القلق و یغذی النوم و الصوم و صاحب شفا را الاسقام میگوید که علاجها مقصود
 علی ترک الغذاء یومنه ذلک و اخذها و حارث ثلاث جمع لیشتقی با فی المعده و یخفف فیها
 و یعینها علی دفع فضل النکان باقی و شیخ الرئيس در قانون علاج همیشه را بطور
 قاعده بسط نام داده و در آن مقام نوشته و را کرده بعضهم را تحت المرق و را الغذاء
 بعضهم و کذلک الشراب البخور و اما تحت الفواکه فاکثرهم یقیابونها و یحبب ان لا یطعموا
 شیئا لم یصدق الجوع فان جاعوا قبل النقا لم یطعموا بل ادخلوا الحمام و صب
 رؤسهم الماء الفاتر و اخرجوا و لم یکنوا و از قوانین معالجات امراض کلیه در مجموع
 امراض که بعض ازینها حاوی فی الغایه القصوی و بعض حاوی فی الغایه و بعض حاوی جدا
 و بعض حاوی بقول مطلق هستند تجویز اطعام و اعتدایافته نشده چنانچه شیخ الرئيس

گفته و اکثر مایه کاف فی تقلیل الغذاء و منع اذ الکنا لعلاج الامراض الحادة و این مرض
 هیضه مرض حاد فی الغایه القصوی یا مرض حاد فی الغایه است چرا که اکثر مر ضیا
 و مبتلایان این مرض در دو سه و ز بلکه در یوم واحد می میرند حدتش از فی الغایه
 از بد یافتن شد پس منع طعام برای ینها باشد تا لازم آید هرگاه که از کلیات خبریت
 معالجات امتناع ثابت گردید بکدام طریق حکم تغذیه این مر ضیان تواند شد و ضعف
 و سقوط قوت که بسبب مثلاً مواد فاسد و سست است آن باعضای بیسه
 لاحق می شود و غشی و دیگر اعراض کرمه عارض میگردد و موجب عطا غذائی نمی
 شد آری و قتی که خوف سقوط قوت و عرض ضعف شدید بسبب احتیاج
 اعضاء بسوی غذا بحجت جوع صادق بعد نقای تام معده و اسعا از مواد فاسده
 و اخلاط رویه باشد با شمام و الح طیبه و بخور عطره مرغوبه مر ضی پر دازند بحجت
 تقویت قلب و روح چنانچه حکیم علی در شرح قانون گفته و کثیرا لیکون المواد الضار
 منخیره نحو تغیر سیمی بان یحدث لتلك الرطوبات کیفیت سیمیه فاذا تبادت الی القلب
 و الدماغ او شت تلك الاعراض كلها و لذلك ترى الخذاق من الاطباء یعینون
 فی المیضه و التخمه غایه الغایه بعلاج القلب تقویه و سخن فی الاکثر نقضه فی علاج
 ذلك بالعطریات و المقویات فیحصل الغایه باذن الله تعالی و بعد سکون اثره
 هیضه و دفع اعراض مرقومه استفتاء غذائی توانند داد و در صورت مرقومه
 استفتاء اعطای غذا شرعاً و طباً و عقلاً و نقلاً و تجربه جائز نیست هرگز نباید داد
 اگر غذا در نیال بدین خطا فاش کرده باشند و الله اعلم بالصواب الیه المرجع
 و المآب مهر حکیم سیراقر حسین حسینی فصل سوم در بیان فتاوی که از غیر طبای

یونانیین و تخطی کنندیده شد باید دانست که چون زمانه شیوع جهل و بدعت
و ضلالت است پس مقتضای حدیث شریف که در بار الانوار و کتاب السما
و العالم در باب حدوث عالم از جناب سالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم است
اذا ظهر البدر فی امتی فلیظهر العالم علیه الا فلیله لفته لله الملائکة و الناس
یعنی و تمثیکه ظاهر شود بدعت و ضلالت و است من پس باید که ظاهر کند
عالم علم خود را و اگر ظاهر نسازد پس وی است لعنت خدا و ملائکه و مردمان همه
آنچه اعلان و اظهار آن واجب و لازم بود که و اذن غذا بر رضیان هیضه در
حال عدم تقاریر و معده و امعاء و عدم تسکین ناسره هیضه و شدائد اعراض آن
هرگز جایز نیست پر د ختم و ثابت و تحقیق گردید که موافق صناعت طب یونانی
مروجه و اطباء هند و اذن غذا موجب الهلاک و املاط مرضی است نباید و
مجاز غذا و دهنده غذا خاطی است و شریک قتل و تیر موافق و تخطی علماء و فقهین
یعنی علماء اهل سنت و مجتهدین مما افقت آن ثابت شد و ضلالت این فرقه
اطباء مجوزین غذا متبیین گشت لکن چون این زمان زمانه جهالت و ضلالت
و نفسانیت است و اهل این زمانه از تحقیق حق کاری نه دارند بلکه تا امکان نیاید
ظاهر نگردد و بدین جهل و ضلالت خودشان با خفا و حق صریح می پردازند و سلاک
سلاک جهل اعتساف می نمایند و در هر امر نباید دفع الزام نژد و جهل حیل و حیله
کاری فرمایند اگر چه از بیان سابق باعتبار شرح شریف و قواعد طب یونانی
مروج هند راه چاره شان مسدود گردد و دیده نمی توانند که در خصوص زبان
کباشانند لکن احتمال آن بود که گویند که معمول به میان طریق جیدان یا طریق التبر

است و ایشان بلا تکلف در خیال غذا میدهند باینتر موافق دستور العمل این
 غذایی و هم طریق تقلید ایشان می پویم بنا بر آن ضرور شد که استفتای دستخطی
 این گروه هم مندرج کرده شود تا عوام الناس از ابدا فریبی ایشان مبتلای نیز
 نه شوند و جاده راستی را نگذارند و از ضایع کردن نفوس عزیز خود بازمانند
 و نیز باید دانست که تحریرات و اکثران فحامت نشان هندی و ولایتی بلده
 فرخنده بنیاد حیدر اباد و صانها الله عن الشر و الفساد که در جواب استفتای نوشته اند
 بجنسه بلکم و کاست درین رساله نقل نموده میشود تا کسانی که صاحبان تحفه و
 و یا مبتلیان و دیگر امراض استلائی را بی محل و حالت استلاب درین حصول نفاذ
 خصوصاً درین برود و مرض بعد هر فی و استطلاق با جبار و اصرار غذا می دهند
 و حتماً و جزا این بی بصیران بخمال خودشان آنرا موافق قواعد طب انگلیسی
 می دانند و بر عزم باطل تباسی و مما شاة اطباء فرنگ باز کتاب پنچین فعل
 شنیع که نزد عقلاء و بر فریق جائز نیست مبادرت میفرمایند و آنرا برای بیای
 و لم یج عوام کالانعام و محبت بهمال انامل جهاد و خود را قرار داده اند تنبیه شود
 و چشمی ببالند و از وبال اخروی ترسند و باز آیند زیرا که آنم هر فن خلاف اصول
 و خلاف عقل و نقل را در هر فن بمجمله بدعات و سیئات آن فن شمرده اند و ما علینا
 الا البلاغ و ما توفیقی الا بالله و الیه المرجع و المآب و این فصل متضمن است چند
 مطلب اول در بیان آنکه دادن غذا درین مرض نزد اطباء که عمل شان
 موافق طب مروج اهل مصرست جائز نیست چنانچه از استفتاء دستخطی حکیم
 سلطان جان صاحب که در مصر تحصیل این فن شریف فرموده اند و ما لجه الحق

دستور العمل اہل مصر بنفر مایند ظاہر میشود اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ میں سی
 کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو یعنی او سکو علی الاتصال فی اور دست و نون آہے
 چون اور پیٹ او سکا پہولا ہوا اور پیٹ میں او سکی درد اور نفخ ہو تو ایسی حالت
 میں او سکو اگر کوئی طبیب ہر دست اور ہر تی آنکے بعد چا ولون کی گاڑنی چہ
 یا شوربا گوشت کا تجزیہ کری اور تاکید پلائی تو اطباء مصر اور عبرانی کی نزدیک
 اندوی او نکی تجربہ اور قانون کی ایسا علاج جائز ہی یا نہیں اور چونکہ یہ اثر
 رفاه و فلاح عام پر ہوتا ہے لہذا جو کچھ آپکی نزدیک از روی تجربہ اور قوانین طبیہ
 مروجہ و ہائیکلی متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاه عام کی تحریر فرما دیں تو ہر آئینہ خالی
 فائدہ خاص و عام سی نہوگا فقط مرض ہیضہ میں خواہ فساد غذا سی ہو خواہ
 فساد آب و ہوا سی ہو و نون صورتوں میں بی تنقیہ و تصفیہ و تعذیل سے
 بجمیع الوجہ غذا وینا ناجائز ہی **سلطان جان** **مطلب و مہم و بیان**
 آنکہ مطابق قوانین طبیہ مروجہ اہل فرانس ہم داون غذا درین حال جائز
 نیست چنانچہ در کنوز الصحت کہ ترجمہ طب فرانس ست و در مصر مطبوع
 شدہ مرقوم ست و عبارتش اینست النوع السابع الیضه المعروفة
 فی مصر بالهواء الاصفرة المرض من اخطر الامراض لانه قد یوت بہ المرض فی
 طرف ساعتین و ہوں من الامراض الوبائیة و ہوں معروف قديما ببلاد الهند لکن ہند
 سنین انتشار فی بلاد مصر و مات بہ من فرج لاجلہ و حصل بہ ہول عظیم الخ و قا
 فی معالجتہ و یجب ان یجی المرض حمیتہ تامہ و لا یعطى غذا و اولو التتہام و قد غلط
 بعض الاطباء و نظر الی الاعراض الظاہرة فقط فعالج من کان مرضیا بہذا الداء

بالادویۃ الحارۃ والمقویۃ کالانبدۃ الجیدۃ وبعض الجواهر البہتۃ فزادت الاعراض
 واسع سیر الدار و ہلک اکثر من عالمہ ولم یشف الا القلیل بخلاف المعالجۃ البتۃ
 فقد شفی بہا ناس کثیرۃ انتہی بالفاظہ مطلب سوم در بیان آنکہ موافق بیک
 ہم دادن غذا درین مرض جائز نیست اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ میں سے
 کسی قسم کا ہیضہ ہوا ہو اور اسکو قوی اور دست و دون آ رہی ہوں یا نقطہ ہست
 بغیر قی کی آتی ہوں یا قی بدون دستوں کی آتی ہو اور پیٹ اوسکا پولا ہو اور
 پیٹ میں اوسکی درد ہو تو ایسی حالت میں اسکو اگر کوئی طبیب ہر دست آئینکی بعد
 چاولون کی گاڑی پیچید یا شوربا گوشت کا تجویز کرے اور بتا کہ یہ پلاوٹی بیکر
 نزدیک از روی تجربہ اور قانون کی موافق قواعد بیک کی ایسا علاج جائز
 ہی پانہیں اور چونکہ یہ امر مبنی رفاه و فلاح عام پر ہی لہذا جو کچھ موافق تجربہ اور
 بیک کی متحقق ہوا ہو اگر بنظر رفاه عام کی تحریر فرماوین تو خالی فائدہ خاص و
 عام اور آگاہی انام سے ہوگا فقط

यदा विश्वचिका गदे भवंति रेचनं चमिं तदा वरो
 निषेक ज नान देय मन्नं मासु वै विश्वचिका प्रसां
 तिकात्पुरो पथ्यं पटोलजं ॥ राम छ ह्म ॥

वै ह्म से संमतायां निदा सार संगूह से दं वचनं ॥

عبارت در خط فارسی بدویشو چکا گدین بہونت رہے چنم ہی متدار ہیک
 جنازہ مٹم ماسن بے بسو چکا پسانش چیت پروتہم ٹول جسم رام کرشن ہے
 سستا یام ندان سار سنگرہ سیدم بچنم تر جمہ یہ ہیضہ کاروگ ہوتا ہے

اور ہلکا بدن ہوگا جلدی جبب و لہمن اور دست موقوف ہو جاوین اور کسی
طرح کی خلش باقی نہ رہے جب ایسی صورت دیکھے تب غذا دے و گرنہ غذا
دینا کسید طرح نہ چاہیے متقدین نے یہ بات کہی ہے

यावत् विश्वविकारो गत्यशान्तिर्न भवति नावत्कदाचिदपि य

थ्यं न दयेत् ॥ सर्वं ग्रंथं समन्तेन लिखितमिदम् ॥ ५ ॥ ५

یاوت ویشو جیکاروس سیاشا تر نہ ہوتے تاوت کدا چد پی ہتم نہیم سرب
گرنہ ستمین لکتیم دیم ترجمہ جب تک ویشو جی کاروگ دفع نہو جاوے تب تک
ہر گز غذا نہ دیوے سب کتابوں کا یہی حکم ہے یعنی میضہ کی بیماری میں
کسی قسم کی غذا نہ دینا چاہیے کیا وجہ کہ میضہ کی بیماری خاص ہضمی
پیدا ہوتی ہے
हः यां हि भगवान् दौ नवमाधो प्रशाद
و ستخط پانڈے بھگوان دین و ماد ہو پر شاد کے

स्वल्पं जहा होष विवर्धमानमनीतं न तेजः पथमवृ
णोति भवत्य जीर्णो पितहा विभुक्षा सामंद बुद्धिं वि
समं निहंति गत्य संमत्ता अयमेव माध्य वनिदानो
स्तस्य भोत्तानाथ वैद्य ॥

سول پم جہاد و کہہ یرودہ مانم نشیم نتیجہ تیما بری ژونٹ ہوتی جیریب تہا
بی ہونکچہ سامند بدتم بکرم نہنت مم ممتا ای میو داوہب ہذا کو کرم ترجمہ
روگ لینے تے اور درست اگرچہ توڑا ہی ہو اور اوہمین زیادتی ہو و
اور غذا ہی ہضم نہوی ہو اور ہونکہ یہی معلوم ہوئے اور نادانین غذا کو

توشل نہر کے ہوگی تجو نیزی بریاد ہپ ندانین لکھا ہے ہولانا تہ ہید

प्रमनंलंघनंवापि सुचिकविज्ञानताकुर्यात्प्राश्नात्म
तीकारंयेनामिसंप्रदीयतेआग्नेयसंहितायां इ
तिवचनातल्लिखतं मिधारीलालस्यवेदम्॥

سمنم لنگنم باپی سبیر یک بجاتا گر طبات لیشجات پرتی کارم یہ آگے سمپڑے
تے آگنی سنگتا یام ات بچنات لکتم گرد ہارے لالس ہیدم ترجمہ ہان حبیب
اعراض دفع ہو جاوین اور اخلاط برابر ہو جاوین اور فاقے کیے ہون اور
سے صاف ہو گیا ہو اور کچھ غلش باقی نہ رہے ہو تب بعد اس سب کچھ
ہوک سچی شغل ہوئی تو اس وقت میں غذا دیوین آتری سنگتا یہ حکم دیتی ہے
یہ گرد ہاری اصل ہے مطلب چہارم در بیان و ذکر ہفتا ہا
کہ ڈاکتر ان دستخط کردہ اندا مستفتا اگر کسی شخص کو اقسام ہیضہ میں ہو
کسی قسم کا ہیضہ ہو او یعنی او سکوعلى الاتصال قے اور دست دون
آرہے ہون یا فقط دست بغیر قے کے آتے ہون یا قے بدون دستوں کے
آتی ہو اور پیٹ اوسکا پولا ہو او اور پیٹ میں اوسکے در و دلاور
کھڑکھٹ اور شنج اور شنگی ہی لاحق ہو تو ایسی حالت میں اوسکو اگر کوئی طبیب
ہر دست اور ہر قے آنیکے بعد چا نو لکی کاٹھی پیچ یا شوربا گوشت کا تجویز
کرے اور تباکد یا اوسے تو اطبائے یورپ کے نزدیک از رو

اپنے تجربہ اور قانون کے ایسا علاج جائز ہے یا نہیں اور چونکہ یہ امر
 بنی رفاہ اور فلاح عام پر ہے لہذا جو کچھ اطباء ہی یورپ کے نزدیک رہے
 اپنے تجربہ اور قوانین کے متحقق ہوا ہوا اگر نہ نظر رفاہ عام کے تخریر فرماؤ
 تو ہر آئینہ خالی فائدہ خاص و عام و منفعت اور آگاہی انام سے ہوگا فقط
 (جو آپیکہ ڈاکٹر جمین جانسین صاحب مہتمم مدرسہ حیدرآباد نوشتہ اند)
 دران صوت مناسب کہ بیمار خیف از بس باشد کہ نفق وغیرہ فقط از
 خلوشود و در جمیع صورت دیگر نوزوم بالکل نقصان وارد فقط و آنہم
 کہ باعث نفق نگرد فقط و دیگر اینکه بعد ہر دست و ہر تہی دادن اسبج
 حاجت نیست بلکہ عندالموقع در صورت کثرت ضعف و ادنی صحت و وجہ
 خیلاف این اگر ثابت گردد کہ نفق وغیرہ از باعث کثرت حجج و رشک باشد
 روغن بیدانچیر و ادنی ست بارفع حجج گردد و بعد آن ادویات قابض و
 واقع رہا فقط جمین جانسین مخفی نمائند کہ چون تغیر و تبدیل در الفاظ و خط
 درست نبوده لہذا اصلاح عبارت و الفاظ نہ نموده بعینہ و سچ کتاب شد
 مگر بنابر آنکہ فہم مطلب بسبب غلطی تحریر و شوار بود لہذا گذارش میرود
 کہ ہر جا کہ لفظ نفق در جواب نوشتہ مراد از آن نفخ باشد و خیلاف کہ بیا
 بعد خا و نوشتہ شد نہاید باین صورت باید نوشتہ خلاف و لفظ واقع رہا
 کہ در آخر جواب تحریر است مراد آنست کہ دافع ریاح تہی بردگیری ربطی ملی
 عبارت نظر نباید ساخت کہ مطلب از مطلب است (جواب کہ ڈاکٹر محمد وزیر
 صاحب مہتمم دار الشفا سرکاری عالی وقار کہ ملازم مشاہرہ سہ صدر روپیہ

حسب بیماری ڈاکٹر ونڈو صاحب بہادر کہ بشاہرہ دو ہزار روپیہ ملازم اند
نوشتہ اند) ڈاکٹر ونڈو صاحب کی رائے یہ ہے جس ہیضہ کی بیماری کو متصل
تی اور دست جاری ہوں تو شوربا یا پیچہ دینا کچھ فائدہ نہیں ہے کیونکہ
جو دیون سوئی سے کلجاتی ہے اور تاکید ایلانا ہی جائز نہیں ہے بلکہ بیمار
کی خواہش کی موافق ٹمنڈ پانی وغیرہ دیون تو مضایقہ نہیں بغیر
خواہش کے دینا ضرور نہیں فقط المرقوم ۶ محرم ۱۳۹۱ لکھا ہجرے
(جواب کہ ڈاکٹر محمد وزیر صاحب موصوف الصدر بطور تشیل و تصحیح جواب
و توضیح آن نوشتہ اند) (مثال) شب کو کوئی شخص اچھی طرح غذا کھا کر
سو گیا اور فجر ہوتی ہی تی دست کی دستان شروع ہوئے ہوں تو اور
بیمار کی خواہش غذا اور پانی وغیرہ پر نہ تو بیچ اور شوربا وغیرہ دینا جائز
نہیں ہے فقط (ترجمہ جواب کہ ڈاکٹر مکٹر صاحب بہادر بطور تصحیح جواب
ڈاکٹر ونڈو صاحب بہادر و ڈاکٹر محمد وزیر صاحب نوشتہ اند) (ایجناب
متفق الراہی ہستم) (دستخط مکٹر ۱۱ اپریل ۱۳۹۱ عیسوی)
(ترجمہ جواب مکٹر صاحب بہادر کہ علحدہ ہم نوشتہ اند) ہنگی مردان ملکا
آب گرم می دهند و ہنود کن گنجی برنج را بر آب گرم مذکور ترجیح میدهند
لیکن اینجانب حسب عادت برائشی ضعیف یعنی کم نشہ آور و آب شہول
سفوف سوڈا را بر ہر دو یعنی آب گرم و گنجی برنج مذکور ترجیح می دهم ۲۲
جنوری ۱۳۹۱ عیسوی دستخط مکٹر صاحب حیدر آباد کن (حب کسی
شخص کو تی اور دست آری ہوں اور دست مین غذا اول کی کھائی ہو

نکل ہی ہوا اور پیٹ پھولا ہوا اور درد و شکم ہی موجود ہو تو ایسی حالت
میں کچھ کھانا نہ دینا چاہیے نہ چاولوں کی پیچ اور نہ گوشت کا شوربا
لیکن جب علامات مذکورہ بالا رفع ہو جاوین اور اشتہا لگی تو گوشت کا
شوربا یا چاولوں کی پیچ تھوڑی تھوڑی مقدار میں دی جاوے تو نقصان
نہیں ہے المرقوم ۱۳۲۔ ساون ستلہ را قوم ڈاکٹر گوپال چندر دیپ سن ہٹا
سری نگر کشمیر پست خط انگریزی En

(Ed) Gopalchunder D. B. S. A, sur-
geon, in the service of H. H. the Maha-
raja of Cashmere.

نقل اصل ہفتای انگریزی

I will feel obliged by your kindly in-
forming me whether should a person
be attacked with cholera or with
purging and vomiting and if he pass
and throw up indigested water & his
stomach be puffed accompanied
with pain cramp thirst and restles-
ness, if any Doctor at this stage of the
disease administe.

Thick rice gruel or broth, in fact in aist
on its being given to the patient it will
be considered admissible by English Doctor
or the faculty because it is for the benefit of thousands

ترجمہ اسکامین آپکا نہایت ممنون ہو گا اگر آپ براہ شفقت مجھے مطلع کچھ
کہ اگر کوئی شخص جو بیماری ہیضہ سے گرفتار ہو اور اسکو دست یا قی آتی ہو یا بے ہوش کیا ہو
پانی اور سوکھنے آتا ہو اور اسکا پیٹ پھول گیا ہو اور پیٹ میں درد ہو اور پیاس کے شدت اور تھوڑا
بھی معلوم ہو کہ اگر کوئی ڈاکٹر ایسی حالت میں چانول کی گاڑی پیس یا شورباے
گوشت سے یا اصرار دینے کو کرے انگریزی ڈاکٹروں کے نزدیک یہ امر مناسب
معلوم ہو گا کیونکہ ہزاروں کے فائدے اس سے متصوین فقط

نقل اصل جواب ڈاکٹر ہنری پاٹر صاحب ڈاکٹر متعین سیالکوٹ ولایت ناکہ
بغایت تجربہ کار و بسیار نامی و گرامی معزز و معتبر اند و از سرکار انگلشیہ یک ہزار
درآمدی یا بند کہ در انگریزی تحریر کہ وہ اند فقط

Sealbote 4 August/73.

My dear Sir

I received your letter of the 1st Inst. a
few hours ago. The symptoms you
describe are those of cholera.

The treatment I should recommend is as follows a large mustard plaster to the belly. The parts affected with cramp to be very well hand-rubbed everytime the cramp occurs. Iced water to be given to drink in small quantities frequently repeated to relieve the burning throat. Sugar of lead with opium might be given internally but this should only be done by a medical man. If there is suppression of urine, the patient should be put into a hot bath and Turpentine stupes applied to the loins. In the first stages such as you have described the patient's stomach could not bear broth but it would be useful and necessary after those symptoms had subsided.

*I trust that no cases of cholera
have occurred in Jummoo if
they have kindly let me know,
I remain &c Sir,
A. Potter*

ترجمہ اسکامبربان من سلامت مقام سیالکوٹ مورخہ ۴ اگست ۱۸۸۴ء
تھوڑا ہی عرصہ گزرا کہ آپ کا خط مورخہ یکم ماہ حال مجھے وصول ہوا آثار جو آپ
بیان فرماتے ہیں ہیضہ کے ہیں اور طریق معالجہ مریض جو کہ میری لے میں
درست ہے ذیل میں قلمبند کرتا ہوں بڑا سا سرشونکا پلا سٹریٹ مین
لگانا چاہیے اور حصوں کو جنہیں کہ تشنج معلوم ہوتا ہے خوب کسے
اور جیون جیون اینٹن معلوم ہوئے اور کئی مالش کی جاوے اور تھوڑا پانی
برف کا پینے کو بار بار دینا چاہیے تاکہ پیاس کی شدت کم ہوتی جاوے
اور سفیدہ مع افیون کے وقتاً فوقتاً کھلانا چاہیے لیکن یہ بات ڈاکٹر ہی سے
کروانے چاہیے اور اگر رگون میں دباؤ پایا جاوے تو مریض کو گرم حمام
میں بیٹھانا چاہیے اور تارپین کے تیل کی ٹیوں میں مالش ہو چلی ہے
یعنی شروع ہیضہ جیسا کہ آپ نے بیان کیا ہے مریض کے پیٹ میں
شور بانہیں ٹھہر سکتا لیکن اور علامتوں کے دفع ہو جانے کے
بعد یہ پر ضرور مفید ہوگا مجھے یقین ہے کہ مقام جیون میں وارڈ ہیضہ
نہونے پاتے اگر محکمہ پیشتر سے ازراہ عنایت مطلع کرتے

نقل اصل جواب پنڈت بخشی رام ڈاکٹر سارٹی فلٹ یافتہ سرکار انگریزی
ملازم سری مہاراجہ صاحب بہادر والی جمو کشمیر بدرباہہ ہفتصد روپیہ
چہرہ شاہی کہ در انگریزی نوشتہ اند

*First the indigested matter
should be got rid of and puffness
and pain removed there will be no
harm in giving a little meat soup or
rice water to the patient if he
asks for food but not till the stoma-
ch is cleared of the indigested food*

ترجمہ اسکا جب تک غذای غیر منضم معدہ سے دفع نہواور نفخ اور سب
عوارض باقی رہے نہون غذا ہرگز نہ دینا چاہیے اور ہر گاہ معدہ خالی ہو
اور جلد اعراض مفقود ہوں اور وقت اگر بیمار غذا طلب کرے تو ٹپا
شورباے گوشت یا چائونون کی پیچ دیجاوے کہ یہ نقصان نہیں لگے گی
غذاے غیر منضم و درد دقتی و دست عارض ہوں غذا ہرگز نہ دینا دگی فقط
نقل اصل جواب ڈاکٹر گوپال چند رنگالی سارٹی فلٹ یافتہ سرکار انگریزی
سرکار سری مہاراجہ صاحب بہادر بدرباہہ پنج صد روپیہ چہرہ شاہی کہ در
انگریزی نوشتہ اند

In presence of such symptoms as

Those described on the other half of this paper, no food whatever should be given to the patient. I therefore agree with the opinion given by Pundit Baksheeram Sahab on the reverse of this, that is when the stomach has been cleared of indigested food, and all the other unpleasant symptoms removed, then there is no harm in giving a little soup of rice-water to the patient if he feels hungry.

Sreenuggur. } Self Hospital Chunder
The 11th Augt / 73 } Deb, S. A, Surgeon
In the service of H. H. the Maha-
raja of Cashmeer.

ترجمہ اسکا اس حالت میں کوئی غذا نہ دینا چاہیے اس امر میں میری رائے
ساتھ ہے پٹنٹ بخشی رام صاحب کے برابر ہے کہ جب تک معدہ
بیمار غذا سے فاسد ہے پاک نہ ہو جاوے اور اعراض سے بالکل صحت
نپاوے تب تک غذا دینا ہرگز مناسب نہیں ہے بعد غلامر معدہ اور

رفع اعراض کے تھوڑا شور یا چاولونکی پیچ اگر دیجاوے تو کچھ نقصان
 نہیں ہے فقط جواب میر قاسم علی ڈاکٹر سورخہ الہ جنوری ۱۳۸۵ھ
 رقیہ سامی سے سرفرازی حاصل ہوئی کیفیت ہر سہ سوالات جناب
 غور کر کے موافق رائے اطباء یوپرپ کے لکھ کر ارسال خدمت کرتا ہوں
 جناب من علامات ہیضہ تین قسم پر منقسم ہیں قسم اول وہ اسہال ہو قبل
 شروع ہونے اس مرض کے لاحق ہوتا ہے ظاہر ہو کہ ملک ہند میں موسم
 ہیضہ میں بیشتر لاحق ہونے اس مرض کے ایک قسم کا اسہال عارض ہوتا
 اگر وہ نہ روکا جاوے تو تبدیل پا کر ہیضہ ہو جاتا ہے فقط قسم دوم گالیس
 یعنی برد اطراف کی حالت ہے بعد خفیف دست اور قی وغیرہ کے ایک گنڈ
 سے چمہ گنڈ کے عرصہ میں جسم سرد اور تر ہو جاتا ہے اور انگلیں گس جاتی ہیں
 اور خسارے بڑھ جاتے ہیں اور آواز بند اور نبض بہت ضعیف یا سا قبطہ ہوتی
 ہے قسم سوم حالت ریاکشن ہے کہ حالت گالیس یعنی برد اطراف
 کے بعد علامتین صحت کی نمود ہوں اور سکی دو صورتیں ہیں اول بلا لاحق
 کسی مرض و سریکے دوم لاحق ہونا کسی مرض و سرے کا مثل سرسام و بخار
 وغیرہ کے اب صورت غذا بطریق سوال جواب لکھتا ہوں فقط سوال اول
 اگر کسی شخص کو قی اور دست علی الاتصال دونوں آ رہے ہیں اور ہر قی
 اور دست میں غذا اول کی کمائی ہوئی نکل ہی ہو تو اطباء یوپرپ کے
 نزدیک پیچ چاولونکی اور شور یا ہرست و قی کے بعد دینا مناسب ہی نہیں
 جواب یہ علامات کسی صورت ہیضہ میں نہیں پائے جاتے بلکہ یہ علامتین قی

ڈسپسپسیا یعنی بدضمی میں پائے جاتے ہیں اور اطباء یونان شاید اس کو
 خنجر کہتے ہیں اس میں سقوط نبض اور تشنج اور برد اطراف نہیں پایا جاتا ہے
 اور پیشاب جاری رہتا ہے البتہ اس مرض میں غذائی اور دست میں نکلتی
 ہے اس مرض خاص میں عرصہ چار ہفتہ تک کوئی غذا نہیں دینا چاہیے جب
 بعد استعمال دواؤں کے غذا نکلتی ہو قوف ہو جاوے تو اس وقت عرصہ
 آٹھ ہفتہ دو یا تین بار ساگو دانہ دین بعد اگر طبیعت اصلاح پر ہو جاوے
 تو بخنی پلاوین یہ مرض بھی اگر روکا نہ جاوے تو ہیفہ ہو جاتا ہے اور اگر
 دست مثل چاول کے دھوئیں کے اور کبھی برنگ بنراور قی سفید مثل پانی
 اور کابھی سبزا آتی ہو اور گہرا ہٹ اور تشنج اور برد اطراف بھی پایا جاوے
 اور پیشاب بھی بند ہو تو یہ علامت مثل قسم دوم ہوگی اس میں طبیعت کو خوش
 کر کے علاج کرنا چاہیے اور ساگو دانہ تین تین یا چار چار گنٹھ کے بعد جرہ
 جرہ واسطے تسکین پیاس اور قوت قلب کے دینا چاہیے اگر ان سبب میں
 سے مرض میں تخفیف نہو تو بعد عرصہ چہرے پر کے بخنی نقطہ نکال اور پیاز اور ادک
 کسی قدر چوڑ کر عرصہ چار ہفتہ دو مرتبہ پلاوین اور اگر مرض بخنی کو ہضم
 نہ کر سکے تو چاہیے کہ نصف بخنی اور نصف ساگو دانہ ہم آمیز کر کے پلاوین
 بعد اگر طبیعت اصلاح پر آجاوے تو فقط بخنی صبح و شام پلانا چاہیے فقط
 سوال دوم اگر دست بدون قی کے آتے ہوں اور تشنج وغیرہ بھی پایا
 جاتا ہو تو چچ چاول کوئی اور شوربا دینا چاہیے یا نہیں فقط جواب اسکی وضو
 میں صورت اول اگر دست غذا کے آتے ہوں تو یہ مرض ڈسپسپسیا یعنی

بدبھنی سمجھا جاوے گا اور غذا مذکورہ بالا بطریق مصدر و سجادہ صحت دم اگر دست پید
 مثل پانی کے آتے ہوں تو یہ مرض قسم اول یعنی اسہال و بانی جو ہم اوپر
 بیان کر چکے ہیں سمجھا جاوے گا اس میں غذا ساگو دانہ دینا چاہیے فقط سٹیک
 سووم اگر قی بدون دستوں کے لاحق ہوا و پریٹ اوسکا پہلا ہوا ہو اور
 اور نفخ بھی ہوا اور تشنج بھی لاحق ہو تو شوربا اور سچ چاول کوئی دینا چاہیے یا
 نہیں فقط جواب یہ علامتیں کالک یعنی درد قولنج وغیرہ میں بانی جاتی ہیں
 ہیضہ میں نہیں بانی جاتیں بحث غذا اس میں غیر مطلوب ہے فقط حاصل
 کلام یہ ہو کہ سچ یا شوربا اصل حالت ہیضہ میں یعنی جب علامت ہیضہ
 قسم دوم کے بخوبی ظاہر ہو جاوے بالکل دینا غذا کا مناسب نہیں ہے ہر
 قی اور دست کے بعد دینا کیا مذکور بیان حالت کیا لیس یعنی برد اظرف
 کے بعد حالت ریاکشن یعنی حالت صحت میں اگر بلا حقوق کسی مرض دوسرے
 پایا جاوے تو مرض کو واسطے قوت کے غذا الکی مقوی مثل شوربا وغیرہ
 دینا چاہیے اگر طبیعت حالت ریاکشن میں شوربا وغیرہ دیا ہی تو جائز ہو اور
 اگر حالت کیا لیس میں دیا ہی تو ناجائز ہو فقط الراقم میر قاسم علی ڈاکٹر مویشی
 لاہور جنوری ۱۳۷۷ء

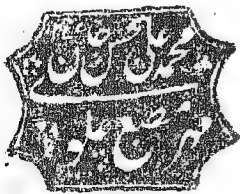
پس ان میں بیان اطباء ہر قسم معلوم شد کہ درمیں صورت ہرگز استعمال غذا
 نہ کیا گیا۔ اور یہ مسئلہ اطباء یورپ ہم باطباء یونانیہ موافق اندازی
 اگر خوف سقوط نباشد چنانچہ شیخ گفتہ و مذکور شد بعد تغار مضائقہ ندارد
 پس معلوم شد کہ انچہ بعض اطباء اعلام مخالف شرع شریف و عقلا و اطباء حرد

و اقدام بر دادن غذای نمایند بلکه با جبار تمام در هیضه در حالت وجود علالت
 امتلائی نشدیده و عدم نقاء غذای دهن منشاء آن نیست مگر لاعلمی و عدم
 خبرت و عدم ممارست در فن طب یا محض تقلید طببای فرنگ بر عزم خود چه عقل
 سلیم باورنی کنند که عقلا ایشان چنین امر را روا دارند و گوارا نمایند چنانچه از جهت
 استفتایای که مرقوم شدند ظاهر و باهر گردیده و بالفرض اگر ثابت هم شود که
 نزد طببای فرنگ دادن غذا در هیضه و تخمه و حالت امتلا و قبل نقاء جائز
 بل واجب است پس ضرورت نیست که در حق و باطل هر دو پیروی و تقلید ایشان
 بر دست است واجب و لازم دانند و کافه انام را عوض فاه فلاح در مخاطره
 و تملک اندازند و محض بهما شاة بعضی از طببای فرنگ که از عمل و علم و تحقیق تام
 نداشته باشند هر چه عقلا و نقل و مشاهد و تجربه با اتفاق جمهور از سابقین و یقین
 ممنوع و محظور و مخدور باشد عمل بر انهم بر خود واجب و متختم دانند و باب حمیه ط
 را که عقلا و نقل و شرعا از ارکان معالجات و مداوئی است و تقصیرش گشت
 از طب بر اندازند و احتیاط را که سیل نجات است بالمره ترک سازند طریقه خبرت
 و دانشوری و انصاف مقتضی آنست که برای انتفاع عباد هر چه بر این ساطعه
 و بنیات ماهره قاطع و یابند بران استقامت نمایند و اختیار فرمایند و جاوه جد
 و اعتساف گذارند و به تقلید کسانی که لیاقت آن ندارند که تقلیدشان کرده آید
 ممنوعات و محظورات را معمول به خود باز سازند و یقین است که در خصوص
 دانیان فرنگ هم که شیوه مرضیه نصفت و عدالت را پسند می فرمایند و ملت
 بگریبان نخواهند شد و با جبار تقلید پیچنین کسان را در مسائل طبیعیه تجویز نخواهند کرد

وآخر واجب ولازم بر کسی نخواهند گردانید ما علینا الا البلاغ والحمد لله
الی سوا الطريق وهو ولی التوفیق هذا آخر ما اردنا ايرادہ فی هذا المقام تنويع
الله الملك المنعم فله الحمد والمنة علی نبیہ وآله الصلوٰۃ والتحيۃ

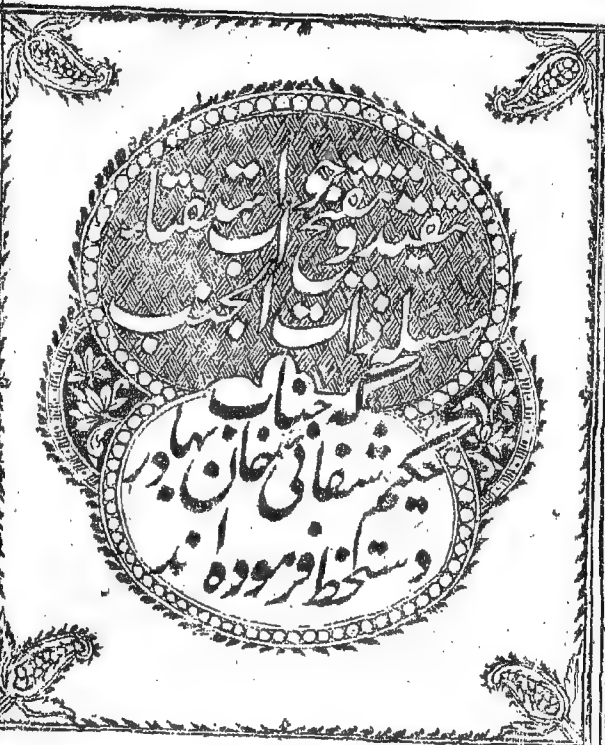
غلطنامه دفع المنيه

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
کثرتها	کثرته	خارجیه	خارجیه	التفوس	التفوس	کثرتها	کثرته
واردو	واردو	شخصیکه	شخصیکه	البه	البه	واردو	واردو
اللحم	اللحم	اوخلق	اوخلق	يعرض	يعرض	اللحم	اللحم
یتعظیمه	یتعظیمه	المقرآة	المقرآة	يعرف	يعرف	یتعظیمه	یتعظیمه
ترک	ترک	الرقین	الرقین	ياغلبه	ياغلبه	ترک	ترک
سبدته	سبدته	للفج	للفج	راين	راين	سبدته	سبدته
تقلص	تقلص	نوائد	نوائد	بمعنى	بمعنى	تقلص	تقلص
والطبيقة	والطبيقة	اخرت	اخرت	ناثره	ناثره	والطبيقة	والطبيقة
الخراجي	الخراجي	فيج	فيج	اينما	اينما	الخراجي	الخراجي
ذائقه	ذائقه	وعيل	وعيل	اهل	اهل	ذائقه	ذائقه
عدوى	عدوى	الحمية	الحمية	والقبي	والقبي	عدوى	عدوى
قوة	قوة	سن	سن	که غذا	که غذا	قوة	قوة
فغذله	فغذله	الذبيب	الذبيب	ويا آنکه	ويا آنکه	فغذله	فغذله
ردارت	ردارت	کتمه	کتمه	رطوبات	رطوبات	ردارت	ردارت
وثيقا	وثيقا	علاجها	علاجها	بالکلیه	بالکلیه	وثيقا	وثيقا
التفسين	التفسين	سیکونید	سیکونید	عارض	عارض	التفسين	التفسين

[illegible]

واسطہ سے اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی خاص مطبع علوی
کے ہے نہ مطبعہ بیروتیہ ہذا شہد کی گئی فقط

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه
الغياض والنبات والحيوان
والإنسان ما لا يحصى



در علم و فن و صناعت
و در طب و دوا و طبخ
و در صنایع و حرفه
و در کسب و معاش

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئلاً و حامداً و صلياً و مسلماً اما بعد پس مخفی مبارک پس جواب تهافت مقدمه الکر که پشت
حال تفرق بال بر بندی از زلاتش تنبیه کرده شد جواب دیگر که بعضی از غلطای تحریر فرموده اند نظر
گذاشت چون با معان نظر دیدیم معلوم شد که مثل جواب اول مملو از زلات است بنا بر آن سطر
چند بجزیر تحریر درآمد تا ساکنان مسالک سداورده نوزد بادیه خواست نگرزد و الله المستعان
و علیه السلام **قال المجیب** جواب سوال بذا و لا یجند وجه مخدوش و تصریح طلب است
اقول لفظ اولاد درین مقام در غیر محل خود افتاده اول اینکه ذات اجنبی خالص از بلغم صرف
اصلاً نمی شود **قول** لا یخفی باقی چه لفظ صرفت در سوال مذکور نیست پس لفظ صرف را
که مجیب از طرف خود زیاده نموده و آنرا منشاء خدشه قرار داده این خدشه متوجه نه شود
مگر بر قول مجیب نه بر قول سائل اگر تسلیم کرده شود پس میگویم که مراد مجیب از صرف صفت
باینکه محالطه شده باشد با بلغم چیزی دیگر از اخلاط پس این مخدوش است باینکه این محالطه
اصطلاح اطباء است **قال** لا یلی فی شرح القانون الصرف علی اصطلاح الاطباء و لیس الکر
لا یخاطب شیء غیر ما سئل الا یکون المعنی لطیفه قلبیلا آتی و مرسله طبعیه حمل لفظ بر معنی غیر مصطلح طب
قرینه صارقه و بلا ضرورت داعیه نیست پس خدشه اجماع باشد باینکه مجیب که کلام سائل را

قول قال المجیب
مراد از صفت اجنبی
محالطه بر فانی
باشد اندر آن

بر مبنی خلاف و نظائر و خلاف اصطلاح اطباء حمل نموده نه بسوی سائل یا اینکه مراد از بلغم صرف
آنست که مصطلح اطباء است پس تولش ذات بجانب خالص از بلغم صرف اصلانی شود بطور
مخص است و مجیب خود هم آن اعتراف می نماید که سائل اشارت الله بلکه در حقش از خون صفت
هم کلام و تشبیه است یعنی هر گاه در حدوث ذات بجانب از خون که نسبت به بلغم لطیف است
کلام باشد پس در حدوثش از بلغم صرف بطریق اولی کلام باشد اقول مراد از خون صفت
همچو بلغم صرف یا آنست که بر صفت کیفیت خود باشد و مخالف طئه نشده باشد مردی را شمی دیگر
پس حاشا که این مراد سائل با مقصود اطباء بوده باشد و قرینه هم یافته نمی شود که بسبب آن
کلام سائل محمول کرده شود بر غیر متبادر و خلاف مصطلح قوم یا مراد از آن آنست که مصطلح
قوم و مقصود سائل است پس بعد تصریح الله فن در حدوث ذات بجانب از آن کلام تشبیه با
مگر کسی را که ادنی مهارت هم در فن نداشته باشد چنانکه شیخ الرئيس ابوعلی سینا در کتاب
قانون بمقامات متعدده بدین منط بیان کرده اقول غرضش ازین عبارت آوردن تشبیه
از کلام شیخ الرئيس بر این که ذات بجانب از بلغم صرف اصلانی شود و در حدوثش از خون صفت
هم کلام و تشبیه است و کسی که ادنی ادراک داشته باشد متجب نیست که کلام شیخ و غیره صریحه
و ضمنا و اشاره دلالت میدارد بر آنچه که خلاف مقصود مجیب است پس ایراد سنده از قول شیخ
بنابر اشبات دعائی خودش امری است بس مجیب موده مراد دوم مراری فی الاکثر این عبارت
را در سند در خل نیست ثم الدم الخالص اقول بعد تصریح شیخ حال که ماکل عاقل اکلام و تشبیه بر
حدوث ذات بجانب از دم صرف باقی می ماند و از اینجا واضح شود که تولش در حدوثش از خون
صرف هم کلام و تشبیه است ناشی است از کمال سود فمیلی و مر کلام شیخ را و کثیرا می کند من دم
محترق و قد یکون من بلغم غرض عجیب است که با وجود این نص صریح چگونه گفته نموده بآنکه آنست
خالص از بلغم صرف اصلانی شود و قد یکون فی الذرة من سودا و غرض ملتصق این عبارت است
هم در سند در خل نیست لیکن مراد شیخ از دم خالص آن خون است که در آن شائبه صفرا هم باشد

و مراد از بلغم غرض بلغمی که بسبب حرارت و عفونت تخمین بزاج صفرا در لطافت و حرارت شده باشد
و مقصود از دم مراری خونیکه بران صفرا غالب بوده باشد باید داد لفظ لکن بنا بر اشاره است
بر آنکه اگر عبارت شیخ را بر معنی ظاهری وی عمل کنند معنی مستقیم نمی شود پس ضرورت صرف
آن از ظاهرش و تاویل بران بجلش بر معنی غیر متبادر بنا بر استقامت معنی بیانش آنست
که دم خالص آنست که بر صفت کیفیت خود باشد و مختلط نشود با وی چیزی دیگر از اخلاط
و این منی مراد نمی تواند شد چه از همچو خون ذات بجانب خالص حادث نمی تواند شد پس تا پیش
چنین باید کرد که مراد شیخ از دم خالص آن خون است که دران شائبه صفرا هم باشد بقرینه که
بعد ازین مذکور شود و خلاصه اش آنکه معنی حقیقی دم خالص اینجا مراد نیست بلکه معنی مجاز
و قنیه نظر بر آنکه معنی مذکور یعنی آنکه بر محو صفت کیفیت خود باشد و مختلط نشود با وی چیزی دیگر
معنی لغوی خالص است و معنی اصطلاحی خالص آنست که آلی گفته یعنی مایکون المختلط به
قلیلا و این اصطلاح شان شائع و ذائع است فی الآلی الامام بقراط اطلاق البلغم الصرف
على القی البلغمی المشوب بقلیل من الصفراء و الصفراء الصرف علی القی الصفراوی المشوب
بالبلغم انشی و ظاهر است که معنی اصطلاحی در اصطلاحی که دران مخاطب است معنی صحت
غیر محتاج بقرینه و معنی لغوی در محاوره اصطلاح اهل فن معنی مجازی محتاج بقرینه و متبادر در
اصطلاحی که دران مخاطب بودنی باشد مگر معنی اصطلاحی که معنی حقیقی است به نسبت اهل
این اصطلاح پس در عبارت شیخ آنچه مجیب فیه معادله عکس آن باشد و این اشاره باید داد
لفظ لکن لغو محض باشد ناشی از عدم فهم و مهارت در فن علاوه بران اینکه گفته که مراد
از دم خالص در اینجا آنست که دران شائبه صفرا هم باشد مخدوش است چه بعضی شائبه صفرا
حدوث ذات بجانب غیر مسلم است بلکه مراد آنست که فاضل سهرندی بآن تصریح کرده
جست قال فعلی نهذا لیکون المراد من الدم الصرف ما یخالطه لیسیر من الصفراء یعنی مقدار آنقدر
فی جسم انسانی و احباب الحاخچه اگر مقدار صفرا کم ازین باشد حدوث ذات بجانب نمی تواند شد

کما لا یخفی پس محل کردن عبارت شیخ بر خلاف مرادش و خلاف طریقه جمهور بعد از آن تاویل کردن در آن بطریقی که راضی نباشد آن قائلش ناشیست از سوء فهم و قلت ممارست و بیانش در قول شیخ و قد یکون من بلغم عن آنست که اگر این عبارت محمول بر ظاهر خود بود مستقیم نمی تواند شد چه از مطلق بلغم عن حدوث ذاتا اجنبیاً تواند شد پس اینهم محمول باشد بر خلاف ظاهر خود یعنی بلغی که بسبب حرارت و عفونت تحیل مزاج صفرا در حرارت و لطافت شده باشد اقول قوله قد یکون جزئیست پس حاجت باین تکلف نباشد و مثل این بیانه بیان قول است و مقصود از دم مراری خونی که بر آن صفرا غالب بوده باشد علاوه آن این قولش مخدوش است بآنکه خونی که بر آن صفرا غالب بوده باشد آنرا صفرا و دمی خوانند گفتند دم مراری پس این تاویلش مخالف شیخ و جمهور را ملباست چنانچه شیخ موصوف در کتاب مسطور میفرماید

و یقل ایضا فی الشارح الالافی لیطمن لان فرجهن الی الرطوبة دون المرارة ایراد این عبارت هم بسبب تا فنیست چه غرض از این ایراد سندست برای اثبات اینکه از بلغم صرفا اصل نشود و در لحنش از خون صرف کلام و شبههست و این مضمون ازین عبارت هرگز ثابت نمی شود چه هرگاه مزاج زایان رطوبتی باشد پس اگر چه بچگونه کسان لحوق ذات اجنبی بقلبت باشد مگر قلت لحوق دلالت نمی کند بر عدم لحوق از بلغم و شبهه کلام در لحوق از دم که مقصود نیست بلکه این دلالت صحیح دارد بر آنکه ذات اجنبی بلغی هم می باشد و آن خلافت مقصود است و بمقام دیگر گفته و یقل فی الشیوخ ازین هم نفی حدوث ذات اجنبی از بلغم صرف و خون خالص نمی برآید کما لا یخفی چه این قول شیخ دلیلست بر ثبوت حدوث ذات اجنبی در شیوخ که نفی در ایشان غالب می باشد کما لا یخفی پس آنچه ازین ثابت می شود مضرت برای مجیب و مخدوش میگرداند قول دیرا و فیدست برای سائل پس معلوم شد که ایراد این عبارت هم بطریق سند منتهیست بر عدم فهم و در رساله اعضاء تنفس همین شیخ مدروح نوشته و اما اسباب کل احد من اجنبین الذکورین لذات اجنبی یعنی ذات اجنبی خالص و غیر خالص فی الاطاط الذکور

وازین نص و تصریح شیخ واضح و لایح گردید که قول مجیب که ذات الجنب خالص از بلغم قشر
 اصلانی شود و در قویش از خون صرف هم کلام و شبه است باطل محض است و ای الصفراء الدم
 المراری و هو فی الاكثر لان الاعضاء الصفاقية لا یغذیها الا اللطیف المری و لذک استند
 حماء فی الاكثر غلبا ثم الدم الخالص و این نص است در ثبوت حدوث ذات الجنب از دم صرف
 که مجیب در حدوثش از آن کلام و شبهه دارد و مع هذا قد یکون بلغمیة و این نص صریح است در
 ثبوت حدوث ذات الجنب از بلغم که مجیب از آن انکار دارد و مسائل از آن سوال می نماید
 پس واضح شد که مجیب معنی ظاهری عبارت شیخ را هم نمی فهمد تا بد قائل آن چه رسد و قد یکون
 فی النذرة سوداویة و از اینجا واضح شود حدوث ذات الجنب از اخلاط اربعه و تو هم اینکه از بلغم
 و خون ذات الجنب غیر خالص حادث می شود و نه خالص باطل میکند آنرا قول شیخ و اما اسباب
 کل واحد من الجنبین المذكورین لذات الجنب یعنی اسباب هر یک از ذات الجنب خالص و
 غیر خالص و اعلم انه اذا قلنا ذات جنب سوداوی فانما لا نریة الصباب غلط السوداوی فقط
 و این اشاره است باصطلاح اطباء در معنی سوداوی و بلغمی و صفراوی و دموی چنانچه دلالت
 می کند بر آن غیر متکلم مع الغیر پس هرگاه این اصطلاح قرار یافت و شیخ هم در آن خلط نکرده
 پس هرگاه صفراوی و بلغمی و دموی و سوداوی متعین بقید محض یا صرف یا خالص باشد این
 مذکور شود پس محمول خواهد بود بر همین معنی مصطلح و در رسائل طبیب و اقوال اطباء محل این الفاظ
 بر غیر این معنی مصطلح بلاقرینه صار فیه چنانچه مجیب در کلام سائل و شیخ نموده ناشی است از سوء فهم
 و عدم مهارت در فن کما لا یخفی و لا کننا نریه لک ان الدم اتحاد الفاسد الذی الصباب لیه
 خالطه خلط سوداوی حاد الکیفیه و لک اذا قلنا صفراوی او رطوبی فانما نریه بها الخالطه هذا
 الدم المتغیر اتحادها و حسب کثرة یا نخالطه و قلته نصف العلة به انتی و از اینجا واضح و لایح شد
 که آنچه مجیب در بیان معنی قول شیخ ثم الدم الخالص گفته که مراد از دم مراری خونی است
 که بر آن صفرا غالب بوده باشد غلط محض است و در جای دیگر مذکور است و مادة هذا المرسل

فی اکثر صفراء خالصه او دم حار صفراوی و لهذا تكون الحیمات فی هذه العلة تنذب الغلب
 و لا تعرض هذه العلة للبعضی من تجشأ جشأراً حاراً مضاً یعنی چون داده این مرض در اکثر اوقات
 صفراء خالص یا دم حار صفراوی است عارض نمیشود این علت در اکثر کسی را که بلغمی المزاج بود
 و کسی را که جشأ حار مضی آمده باشد و مریداً چه کسان را این علت بعلت عارض می شود
 الا انه قد یغلب البلیغم المالح و متولد منه هذه العلة و از اینجا معلوم شد که ذات الجنب از بلغم می شود
 و متولد من السود و از اسخنت پس ثابت شد که ذات الجنب خالص از بلغم صرف نمی شود
 اقول این غلط محض است چه معنی بلغم صرف بحسب اصطلاح اطباء چنانچه از قول فاضل سهروردی
 و علی و شیخ الرئیس گذشت و خود مجیب هم تصریح بآن نموده که مراد از دم خالص آنست که در
 شایع صفراء هم باشد و از بلغم غرض آنکه بسبب حراره و عفونت تحمیل مزاج صفراء حرارت و لطافت
 شده باشد آن نیست که بلغم بر اصل کیفیت خود باشد و غلطی دیگر بادی اصلاً ناطق نشده باشد
 و هم از شیخ نقل نموده که نقل فی النساء اللتی یطعنن و یقلن فی الشیوخ و اما اسباب کلا واحد الجنبین
 المذكورین من ذات الجنب فی الاطلاق الاربعه الی قوله ثم الدم الخالص و مع هذا قد یکون بلغمیة
 الخ چنانچه جمله دلالت دارد بر صراحت و ضمناً بر حدوث ذات الجنب از ماده بلغم خون پس تعنی شده ذات
 از بلغم غلط محض باشد که لا یخفی علی المتفطن چرا که مزاج بلغم بار و رطب و برودت و رطوبت و حبوب
 غلطت اند و نفوذ و وسریت مواد غلیظه و رجب و صفقات نمی تواند شد این دلیل هم تمام
 است چه بسبب از ایت حراره غریبه یا نخی لطفت مقداری از صفراء بقدر صلاح مقتدره یعنی مقدار
 مایعده فی بحیر الغشائی و احجاب الحاجز مسلم نداریم که نفوذ و وسریت ممنوع باشد که ما صرح به الفاضل
 السهروردی و غیره من المحققین و تحقیق این در رد جواب اول سفتقا تبصره مذکور شد و قد ذکر و آنچه
 صاف متن اسباب و علامات نوشته که والسبب الفاعل للورم ما دم صرف بران ملا فیفسر
 در شرح بدین طور اعراض کرده فی بحث لان الغشاء و احجاب لصلابتهما لا ینفذ فیها الا ما
 مرته لطیفه صرح یدلک بالینوس فی الاعضاء الالیه خلا یحدث الورم فیها من الدم الصرف

بل من الدم الصفراوي وانما يكون الورم من الدم انصرف في ذات الجنب الغير الخالص الذي
 يكون في العضلات التي بين الاضلاع لان العضلة مختلفة الاجزاء في اليمين واليسار لا يمكن
 ان تنفذ فيها الدم الصفر والسوداوى والبلغمي ايضا ودرجواب اين اعتراض ملائفيس
 بعد نقل اصطلاح اطباء از آمل فاضل سهرزدي گفته فعلى هذا يكون المراد من الدم انصرف
 ما يخالطه ليس من الصفراء اعني مقدار ما يتنفذ في الجسم الغشائي واحجاب الحجاب والشارح
 لم يثبت له هذا العرف واعترض آخ واصله انيكه اين اعتراض ملائفيس مبنى ست بر عدم
 تنبيه لعرف اطباء پس ربي نباشد وصحت قول ما من اسباب وعلامات ومقومات اعتراض
 ملائفيس كما لا يخفى پس مراد سائل از ذات الجنب اگر خالص باشد باكل صحيح ودرست
 از عبارت منقوله سابقه واضح ولائح است كه اگر مراد سائل از ذات الجنب ذات الجنب
 خالص هم باشد پس صحيح ودرست است وريبي وشك در صحت آن فيست وكلام
 وصحت آن بسبب عدم فهم وعدم مهارت در فن طب است ووجهي كه بسبب آن كلام
 سائل را مخدوش دانسته همه مخدوش وساقط است وچون تصریح آن در رد جواب سابق
 بحالافريعليه كروه نشد بهجت اختصار در اینجا فرو گذاشته شد مگر ذات الجنب غير خالص
 از خون بلغمي مى تواند شد انهم خالى از تصور نيست ومخدوش است بلكه اینجا قبيح وديكر
 بآيه افزوده تا مفيد مرعاشود قال الفاضل السهرزدي ان اختلاط الاخلط بالدم ههنا
 لا بد ان يكون مشروطا بما لم يمنع مانع من النفوذ بسبب غلظه وان لا يزيد افعلا في قوامه
 وذلك بان يكون الخا لطارق من الدم في جوهه اوله بسبب اذاته احراة الغريته فتدبر
 دوم آنكه از سوال مذكور معلوم نمى شود كه بسبب ورم رحم وذات الجنب احتباس طمث
 است يا علت احتباس طمث ورم رحم است بنا بر آن در صورت اول يعنى در صورتيكه
 احتباس طمث سبب حدوث ذات الجنب وورم رحم باشد علاجش فصد باسليق و فصد
 صافن است چرا كه فقط باسليق مضر مى شود اقول فيه نظر چه چنان كه فصد باسليق تنها

نباید قصد باسلیق قبل صافن هم درین صورت نباید نقل عن الشیخ و الفصد عن الباسلیق
 وان نفع ذلك فغنیة انه یحبس الطمث و یجذب الدم الی فوق و این علت در هر دو صورت
 موجود است چه حاصل کلام شیخ آنست که اگر چه قصد باسلیق بنا بر تعلیل مادی فی الجمله
 نافع باشد مگر سبب آنکه احتباس طمث اصل مرض است اعتبار این نفع فی الجملة نباید است
 چه اصل مرض باین زایل موقوف نخواهد شد و از حبس طمث ورم را میزدند و خواهد شد و مقصود اصل
 نخواهد شد قال الحکیم علی و اذا کان ورم الرحم لاجل احتباس الطمث و کان ورم الطمث قد
 حصل فی الرحم بقی منوع من اخروج فلا شک ان الفصد احوال من قصد الباسلیق فیخرج
 بلکه در خصوص موافق قواعد کلیه حقیقه بواجب احتباس طمث که سبب موجب حدیث ورم رحم
 و دیگر امراض گردیده است خواهند شد است علی و قال الشیخ و نقل الحیب و الفصد عن الباسلیق

استدشاکه و اجذب للدم منها و اولی بان یدر الطمث و النفع و خصوصاً لما کان السبب فی احتباس
 الطمث پس برین اتفاقاً باید کرد و قصد باسلیق قبل ازین نباید گرفت و الا محال فی قواعده
 خواهد گردید قال علاء الدین علی بن ابی الخزم القرشی فی الطلیات و التفقت الیه الفاضل علیه
 اذا اجتمعت امراض فابدر فی المعالجة بما یخفف احدى ثلث خواص احد لها ان یکون برء الآخر
 موقوفاً علی برء کالورم و القرحة فابدر بالورم و ثانیاً ان یکون احدهما سبباً للآخر کالاستسقاء
 و الحمی العفیفه و ثالثاً ان یکون احدهما اهم من الآخر کالحا و المن من فابدر بالحاد و اذا اجتمع
 مرض عرض فابدر بالمرض لانه بمنزلة السبب للعرض فاذا زال السبب الی السبب چون نیصحت
 مجیب احتباس طمث را سبب گردانیده پس موافق این قاعده کلیه بواجب مختص احتباس طمث
 که قصد صافن است خواهند بود و تحت نه فقط بر عایت مسبب قصد باسلیق که ضرر اصل مرض

ست و آنچه از شیخ بعد این نقل کرده و الا صوب فی الاجتهاد ان لیفصد الباسلیق شیخ
 الضباب الماده ثم یتبع لیفصد الصافن لیجذب الماده من الموضع فیتلافی بالیضه فصد الباسلیق
 من البضرة المشار الیه این اصوب بودش وقتی است که احتباس طمث سبب نباشد

والا تعارض در کلام شیخ لازم آید و مخالفت با قواعد کلیه متحقق گردد و کما لا یخفی علی العاقلین
 پس قول محیب که علاجش قصد باسلیق و قصد صافن است هم مخالف شیخ و هم مخالف
 قواعد کلیه طبیه است پس درست و صحیح نباشد کما لا یخفی بعد از مخفی و محجب مبادی و آنچه از
 قصور و قوتورست در کلام محیب چه اولاد و شوق ذکر کرده یکی آنکه سبب بر هم خوردن
 احتیاس طمث باشد و دوم آنکه علت احتیاس طمث در م رحم باشد بعد از آن گفته در صورت
 اول علاجش قصد باسلیق و قصد صافن است و از صورت دوم که بیانش هم در اینجا
 المایه بود و قرض ساخته علاوه بر این دو صورت ممنوع است قتال و سب و کلمه نجس
 سائل از قصد باسلیق در ذات الجنب سوال می کند از آن مفهوم نمی شود که در ابتدا و در عرض
 یا بعد و در ایام در جواب اولی که گویند که ظاهر امر او سائل ابتدا و است فتد که چون نگردد
 ابتدا از جانب مخالف و بعد و در ایام از جانب موافق قصد باسلیق کرده می شود و آنچه
 باید دانست که سوال سائل از ذات الجنب بلفظی بوده و محیب از حدوث ذات الجنب خالص
 از بلفظ صرف انکار کرده بعد از آن گفته مگر ذات الجنب غیر خالص از خون بلفظی می تواند باشد
 و ظاهر است که ذات الجنب که از خون بلفظی حادث خواهد شد در اقسام ذات الجنب موافق اصل
 خواهد بود و در اقسام ذات الجنب بلفظی پس ظاهر این عبارتش مشتمل بر آنکه ذات الجنب غیر
 بلفظی نمی تواند شد و اما آنچه سائل از قصد باسلیق در ذات الجنب ال می کند یعنی از وقت
 بلفظی از آن مفهوم نشود که در ابتدا و در عرض است یا بعد و در ایام و ظاهر است که ابتدا و در عرض می رود
 خواهد بود و بعد و در عرض همچنین حکم آنکه در ابتدا از جانب مخالف و بعد و در ایام از جانب موافق
 قصد باسلیق کرده میشود و نخواهد شد مگر بعد و در ذات الجنب بلفظی پس کلامش متناقض باشد
 کما لا یخفی این علاج یعنی قصد جانب مخالف در ابتدا و جانب موافق بعد و در ایام یا علاج ذات الجنب
 است که سائل از آن سوال کرده پس آنچه خارج است از شیخ در علاج الجنب دوم بلفظی شد و سائل می تواند باشد که
 علاج الجنب است که از مخرجی است که سائل می گوید یا سائل می گوید که اگر فرض شود که سائل

بلغنی همین است که حادث شده باشد از خون بلغنی پس سبب آن یا احتباس طمث است
یا نه اگر اول است چنانچه بطاهر مختار حبیب معلوم می شود که بعد بیان اینکه معلوم نمیشود
که سبب ورم رحم و ذات الجنب احتباس طمث است یا علت احتباس طمث ورم رحم
ست بر بیان علاج شق اول که تقاضا نموده و تعرض قسم دیگر نموده پس در علاجش آنچه
نوشته که چونکه در ابتدا قصد از جانب مخالف و بعد مورا یا م از جانب موافق قصد سابق
کرده میشود و راست نیاید ملامر و نیز صحیح نباشد آنچه در سندش می آرد چنانچه شیخ الرشید
اصل علاج ذات الجنب نوشته چنانچه علاج علاج ذات الجنب است که سبب آن احتباس
طمث نباشد پس قول شیخ امامی الا بتدار من الجانب الخالف اعجاب من الصافن الحاذق
فی الطول وبعده من الباسلیق الحاذی فی العرض وبعده الاکل الحاذی فی العرض فان لم
یظفر فلا یجب ان یرک فصد القیفال و ان کان لفقہ اقل و البطار ثم بعد ایام من الجانب
الموافق فی العرض سندش نباشد همچنین آنچه از صاحب متن اسباب و علامات می آرد
حیث قال و هم صاحب متن اسباب و علامات در مقامات متعده بدین وجه بیان کرده
بیان صاحب متن اسباب و علامات در مقامات متعده محتاج به تصحیح نقل است و علامه قصد الباقی
من الجانب الخالف ثم عاده من الجانب الوجع بعد الیوم الثالث اما دم صفراوی و علامه
الفصد الصافن من الجانب الوجع لانه عاجل النفع ولا یخشی فیه من انجذاب الدم الکثیر الی
موضع الورم یا یخشی فی الدموی و اما دم سوداوی محترقه و علامه ذلک العلاج و اما دم
بلغنی علامه علاج سائر الانواع من الفصد و غیره و اگر ثانی است یعنی احتباس طمث سبب
نباشد پس قول شیخ صاحب اسباب و علامات هر چه نوشته گونی نفس صحیح است لیکن
آنچه بعد ازین می نویسد نظر برین در صورت مسؤل که ذات الجنب مع احتباس طمث ورم
رحم باشد باید که طبیب به تحقیق و تامل خود کند که اگر اهتمام بطرف ذات الجنب ضروری باشد
علاجش در ابتدا اولی آنست که قصد صافن از جانب محاذی فی الطول نماید پس از آن

فصد باسلیق از جانب مخالف گرفته آید خالی از خلل نیست چه درین صورت علاجش
در ابتدا فصد باسلیق از جانب مخالف فی العرض اولی خواهد شد چنانچه شارح و ماثق است
و علامات در مقام خود بدان تصریح نموده حیث قال و علاجه فصد باسلیق من الجانب
المخالف فی الابتداء حیث كانت المادة مضطربة ولم تستقر بعد فی موضع الخ ثم إعادة من
الجانب الوجب بعد الیوم الثالث واستقرار المادة و هكذا قال الخجندی فی ترویج الارواح اما
علاج الفصل فصد باسلیق من الجانب المخالف ثم إعادة من الجانب الوجب بعد الثالث
و هكذا قال مؤلف خلاصة الحکمة فی علاج ذات الجنب حیث قال علاج این فصد باسلیق
جانب مخالف و قال الشیخ فصل فی المعالجات لا ورام نواحی الصدر و الریه من اللحم
المشترکة الفصد اما فی الابتداء فمن الجانب المخالف نه فصد صافن چنانچه مجیب تجویزی نماید
و یا قطع نظر از مخالفت و مبانی کلیه این تجویز باقوال مذکوره فصد صافن در ابتدا برای درم
رحم مضر خواهد شد زیرا که مواد درین هنگام متحرک و متوجّه بطرف موضع درم اعنی رحم میشود
و فصد صافن هم اعون بر حرکت مواد بطرف رحم خواهد شد چرا که فصد صافن نه حیض است
و آن بسبب تحریک مواد بطرف درم در اینجا ضارست و اما آنچه شیخ الرئيس در فصل معالجات
او ورام نواحی صدر و ریه از امور مشترکه بعد قبول خود من الامور المشتركة الفصد اما فی الابتداء
فمن الجانب المخالف گفته و اعجابه من الصافن المجازی فی الطول پس جوابش انیست که او
قطر در معالجات او ورام نواحی صدر و ریه که با ورم رحم باشد احتیاطاً تجویز فصد صافن نه
نه آنکه برای او ورام نواحی صدر و ریه که مصاحب ورم بوده باشد عجلت در فصد صافن
مجازی فی الطول تجویز نموده باشد زیرا که مفارقة فصد صافن برای ورم رحم در صورت
مسئله مستغنی از شمس و امین من الامس است پس لامحاله در صورت مسئله اگر
بتمام بطرف ذات الجنب ضروری خواهد بود در ابتدا یعنی هنگام عدم استقرار ماده فصد
از جانب مخالف فی العرض که برای ورم ذات الجنب هر دو نافع است اولی و البقی و النقص

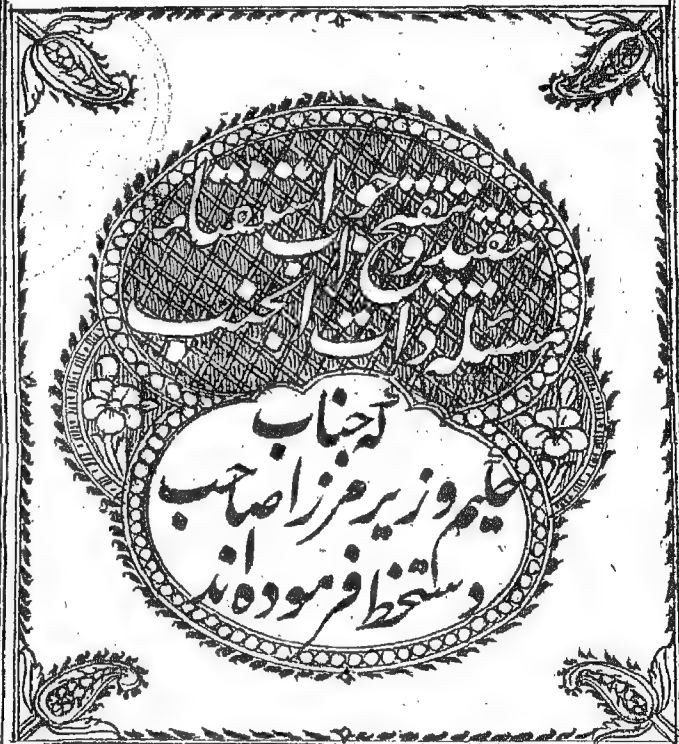
خواهد بود و اگر اتهام و ضرورت بطرف احتیاس طمث و درم رحم داعی باشند پس در ابتدا
نقص یا سلیق از جانب مخالف محاذی فی العرض و بعد از قصد صافن کند و بعد از نظر مواد
ذات الجنین قصد یا سلیق از جانب و افق ساز و اقول در محل خود تحقیق و ثابت است که درم رحم
گاهی از احتیاس طمث لاحق می شود و گاهی از ضرب و سقوطه و غیر آن عارض میگردد همچنین
احتیاس طمث گاهی بسبب ورم رحم و گاهی باسباب دیگر حادث می شود پس در این صورت
مطلقا بدون تفرقه و تعیین این معنی که آیا ورم رحم عرض و احتیاس طمث مرضی است یا
یا ورم رحم مرضی است احتیاس طمث است و احتیاس طمث عرض کلیه حکم بخیر قصد یا سلیق
در ابتدا و بعد از قصد صافن و غیر آن اولی نخواهد بود چه هرگاه احتیاس طمث بسبب ورم رحم
و دیگر امراض شود یا احتیاس طمث اهم باشد درین صورت قصد یا سلیق نخواهند کرد
زیرا که قصد یا سلیق اگر چه برای ورم رحم نفع می کند دیگر برای احتیاس طمث مخصوصا در صورتیکه
کسی استعدا و احتیاس طمث داشته باشد ضرری کند بلکه در این صورت فقط قصد صافن که
زیاده تر نافع است خواهند ساخت و هرگاه ورم رحم مرض باشد و احتیاس طمث عرض پس
در این صورت اولاً قصد یا سلیق خواهد نکرد و بعد از آن اگر ماده منصب فی نفس الرحم
باقی ماند قصد صافن کرده خواهد شد همچنین برای رفع مضرت اگر سبب یا سلیق برای
احتیاس طمث حاصل شده باشد خواهند کرد اما آنچه می نویسند که در صورت اهم بودن
رحم در ابتدا قصد یا سلیق از جانب مخالف محاذی فی العرض خواهند کرد یعنی اگر ورم
رحم جانبی الیمین باشد قصد دست چپ و بالعکس خواهند زد و در صورت اهم بودن
ورم رحم در دست نیست کما لا یخفی علی تنبیح کلام القوم بعد از تحقیق نماید که کلام محیی بن
مقام توجه آخر بهم قاصر است چه حکم صورتیکه ذات الجنین درم رحم در این و غیر
بدون مساوی باشد ترک ساخته و همچنین دیگر صورتها که در اجتماع این امراض پیش میاید
می شود و در احکام بعضی از آن فرق سبب و جواب بدون این تمام نمی شود و شرکاء

و نیز شایسته مبارکه دیگر در شات که بر جواب مجیب وارد می شوند همچنین آنچه قصود
و فتور او را در فهم مطالب کتب طبیه و قواعدها بسبب عدم مهارت و در فوج تشنه
و همچنین آنچه مخالف تحقیق الممه فن از قلمش چکیده چون بادی تا بل بعد معاینه و در جواب
اول همین استفتا و معاینه اسنادش واضح و لایح میگرد و بنا بر اختصار در این مقام فرموده
شد و نه از آخر مال و نه ایراده فی هذا المقام بوفیق الله الملك المتعام فاحمد الله والصلوة
والسلام علی خیر الانام و آله البررة الکرام فقط

صحت نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۰	صحیح	صحیح
۲	۱۸	کریسب	کریسب
۳	۶	زیاید	نه آید
۴	۸	ابجمله	و اعمله
۵	۱۵	الصفافن	الصفافن
۶	۵	اما	واما
۷	۶	علاج الفضل	الفضل
۸	۱۰	یا قطع	یا قطع
۹	۱۲	نادر	نادر
۱۰	۱۵	المجازی	المجازی
۱۱	۲۰	استقله	استقرار
۱۲	۲۱	باسلیق	باسلیق
۱۳	۲۱	الفتح	الفتح
مت			
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱	و ظاهر	ظاهر
۱۴	۴	یا مقصود	یا مقصود
۱۵	۱	حرارت شده	حرارت شده باشد
۱۶	۱۰	ایراد	ایراد
۱۷	۱۶	ازین هم	ازین هم
۱۸	۱۴	یا بغیر	یا بغیر
۱۹	۱۲	ولا کنا	ولا کنا
۲۰	۲۱	در جای دیگر ذکر است	در جای دیگر ذکر است
۲۱	۱۱	یطش	تطش
۲۲	۱۳	تقی	نفی
۲۳	۱۶	چسب	چسب
۲۴	۱۷	اذا بیت	اذا بیت
۲۵	۱۹	صاف	صاحب
۲۶	۲	المین	اللمین

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم



در مطبعه محمد علی حسن بن علی قزوینی
در مطبعه محمد علی حسن بن علی قزوینی

بسم الله الرحمن الرحيم

خیر الله الفضل المعام وفضل و تسلم علی خیر الانام و آله البررة الکرام اما بعد پس تسبیح
 که بعد آنکه هر دو جواب سابق الذکر از سئله مذکوره بنظر حقیر گذشت و از بیان صحت
 و سقم آن فراغت یافتیم جوابی دیگر که بعضی از سرد اطباء از میان تحریر فرموده بودند هم بنظر حقیر رسید
 خود هم که سطر ی چند در تنقیح آن نگارم و ما توفیقی الا بالله و جویی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر
قال الجیب مخفی نماند که اگر ذات الجنب مطابق ای من ای طایط کان علی قال الامام السید
 و قد نقلنا عبادتهانی جواب الاول الشانی فی درم رحم و احتباس طمث بود زیرا که ذات الجنب عود
 درم رحم و احتباس طمث لازم نیست بلکه از احتباس طمث و درم رحم و دیگر امراض مزید حادث می شود
 كما قال الشيخ و اما احتباس الطمث و قلته فانه یصح فیها امراض الامتلاء و کما یسیدها اللاد و القم و یباع
 و سایر الاعضاء و الحمیات و غیره و از درم رحم احتباس طمث نیز حادث می تواند شد و از احتباس
 از جانب موافق در و تخمس است علی ما صح الشیخ حیث قال اعلم ان استغراق المذلة و قلها من مضیها
 کیون علی و بین احدیما بالجنب الی اختلاف البعید و الآخر بالجنب الی اختلاف القریب حتی قال فی التفسیر
 فی الکلیات مع ان البعید اولی المکرم و ازین لازم می شود که قصد باسلیق از جانب مخالف فی العین
 بالکل ممنوع شود زیرا که خود شیخ الرئيس در علاج مشترک ذات الجنب و خیره نوشته من الامور المشتركة

قال الجیب ان
 فیها من مضیها
 صاحب الامر علیه السلام
 رحمه الله

الفصل اما فی الابتداء فمن الجانب الخلف واما من الجانب المحاذی فی الیه واما من الجانب
المحاذی فی العرض وبعده الاکل المحاذی فی العرض فان لم یظهر فلا یحییان تکلیف فی الیه
واما ان نقتله اقل ثم بعد ایام فمن الجانب الموافق فی العرض کذا نحن فی وشارح اسباب عجزه
و بعد از ان قصد باسلیق ویا اکل ویا قیقل ویا البطی یعنی اگر گریا باسلیق محسوس نشود قصد
و اگر اکل محسوس نگردد قصد قیقل و همچنین اگر قیقل بنظر آید قصد البطی از جانب مخالف و اطلاق
ثلاثه یعنی خون و بطن و سودا مستحسن خواهد شد و در صورتیکه ذات الجنب با درم رحم و جنب طشت
لاحق شود و چنانچه در استفهام قوم است یعنی اگر سبب اعتبار طشت و درم رحم و ذات الجنب عبارت
شده باشد یا صاحب الشیخ فی احکام الطمث و قد ذکرناه سابقا و ایضا صاحب الجیم علی فی اعتبار
الطمث و بعض من اراض الداس بشاره الرحم و اراض العصب من الصرع و الفالج و اراض البصر
فان الرحم کثیر المشاركة للجنب فاذن قد یحصل کثیر من المواد الیه و الی سائر آلات النفس فیمیز ثلثها
کثیرا و یسیر یاده و در این هنگام هم ابتدا از قصد صفات از جانب موافق اولی النسب خواهد شد زیرا که
و قصد صفات با لاله هم بجانب خلاف بعید خوب معین را با اعتبار طشت و درم رحم که
و ذات الجنب گردیده است لیس بین ارد و ذات الجنب منزه فی مراد از صفاتی در اینجا صفات
خاصه نیست که قصد در آن منع است فان المراد اغلب فی البدن فانه ینفع القصد مطلقا لا یمنع
المعروفه و لکن البهت الخالفه علیها جالینوس فی السهرندی و قال ایضا نقول انما ینفع القصد
بالصفه الخالفه فی حفظ بکمره از آن است که در استفهامی سابق نوشته شد گفت که بدین اعتبار
طشت و درم رحم بود قصد باسلیق و غیر آن از جانب موافق می باید چنانچه شارح اسباب علامات گفته است
و اما نکته ذات الجنب را با اعتبار طشت و درم رحم بطنی میگویند خالی از تامل نیست کما لا یخفی
علی المتأمل و ههنا من متامل مخفی و محتجب نیست تامل چون اکثر آنچه تعلق باین مقام دارد و در جفا
استفهام اول و ثانی مرقوم گردیده حاجت اعاده آن نیست اگر در مقامی شک عارض گردد و بسبب
آن دیگر کتب طبیعه جمیع باید گردا زد و بلغنا الی هذا المقام فلتتم الکلام عالمه و صلیا علی النبی و آلہ

اور انکی کیفیت استعمال و مباشرت اعمال و مشافعت و مضار فاقہ حسیہ تغذیہ اور ہر ایک کے مواقع و محال و
 آگاہی کرتی ہوں اور مضمون ہدایت شعور حدیث شریف (اثان علیہ السلام) صحیح مجتہد و علیل غلط
 کہیں اور فکر گوش ہوش تک پہنچا ہوا ہوں کہ نزدیک پایہ اعتبار سے ساقط اور اوج صحت و وقار سے
 باطنی اور قابل اعتناء و اصغار عقلا و نہیں ہی اور بعد کلام معجز نظام سے دوزی سستی و چہنی بہش
 و اگر ہ ان اکون لہجہ بیابا پیرید سفاقتہ و ازید طما پکھور پیریدنی حرقہ طباہ تا عرصہ راز ایچی افا
 اور صفات کی طرف کبھی التفات نہیں کیا بلکہ ہمیشہ عسر اس کیا اور ہر کار چشم پوشی اور اغراض
 رکھا لکن جبکہ دوسری بیان تک نوبت پہنچی کہ دین و ایمان اور پیری اور رشیدی پر آری اور پیری
 غلطی اعتداف کی گمان اور پنی صداقت و جہاد ذکر اعلان پر ستر اصرار کیا کہ نوبت افسر بہتان
 کی آگئی لہذا اتباع کلام معجز نظام و اقتدای حدیث خیر الانام صلوات اللہ و سلامہ علیہ علی آلہ الی یوم
 القیام (انظہر صرت البصر فی احتی فلیظہر العالم علمہ والا فعلیہ لعنہ اللہ و لعنہ اللہ و لعنہ اللہ
 و الناس اجمعین) مہر سکوت کو جرحہ لسان ہو و کیا اور نفوای (و ما علینا الا البلاغ) البلاغ
 ما یجب تبلیغہ پر غم بالجمہر کیا اور اس وجہ غرہ غریزہ کہ کلمات تصدیق و کذب ان صاحبان عالیہ
 کا احوال ملوث ہوں اور ہر شہدوں کا انہی روزگار پر کالشمس علی البتہ انہما ہویدا آشکار
 ہو جائے اور انکی قول کہ فلان فلان کو فاتے دیدیکر مارا اور فلان فلان کو حلال میں غلطی اور
 تدبیری کی اور دہو کا کیا یا وسوقت قابل لحاظ ہوگا کہ جب یہ صاحبان عالی شان ان سکے
 نسخہ جو بیان سے کہے گئے ہوں لیکر اور انکی اغلاط و معائب از دی قواعد و قوانین حکما ہی ہون
 و لاحقہ کو نظر دقیق و فکر دقیق ملاحظہ فرما کر اوسکو بوجہ کہ تبت متقدمین و تاخرین ثابت فرائض و حج
 نبوت و انکی بیان کریں سوسطے کہ ہمارے طریقہ نہیں ہی کہ مثل ان حضرات کو اولیٰ پیر کہے نہ کر دیتی ہوں
 تاہمین عیوب قباح تجویز و تشخیص کی اہل بصیرت پر شکاف اور تباہی ہو جائیں اور حالات فضل و کمال
 کو جملہ صفات کبار پر نہ کہلیا میں ورنہ ایسی خرافات اور مخرقات واسطے اپنی نمائش اور اظہار صداقت
 اعتبار و انقباض کی ہر شخص کہ سکتا ہی اور شاہد اللہ سبحان اس وجہہ کی ملاحظہ اور ملاحظہ سے
 سب پر کالمنور علی شواہق الطور بصدق آیہ وافی ہدایہ ذلک مبہم من العلم و ہدایہ آیہ کہ یہ
 و لتقر فیہم فی الحن القول علم و ادراک ان صاحبان لیشان کا بخوبی ظاہر و باہر ہو جائیگا اور کہیں
 لایٰ الخور و یکہ لیکر کہ کون تمام عمر ہمیشہ ہی بسبب انبیاء و جہاد کے خاطر اور شاہ راہ صواب سے
 دوری اور کون بسکوک طریق احتیاط و حق و صواب ثابت و مشکور ہے واللہ بہدے

حنفیہ
 اربعین
 ہجری
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷
 ۱۶۴۸
 ۱۶۴۹
 ۱۶۵۰
 ۱۶۵۱
 ۱۶۵۲
 ۱۶۵۳
 ۱۶۵۴
 ۱۶۵۵
 ۱۶۵۶
 ۱۶۵۷
 ۱۶۵۸
 ۱۶۵۹
 ۱۶۶۰
 ۱۶۶۱
 ۱۶۶۲
 ۱۶۶۳
 ۱۶۶۴
 ۱۶۶۵
 ۱۶۶۶
 ۱۶۶۷
 ۱۶۶۸
 ۱۶۶۹
 ۱۶۷۰
 ۱۶۷۱
 ۱۶۷۲
 ۱۶۷۳
 ۱۶۷۴
 ۱۶۷۵
 ۱۶۷۶
 ۱۶۷۷
 ۱۶۷۸
 ۱۶۷۹
 ۱۶۸۰
 ۱۶۸۱
 ۱۶۸۲
 ۱۶۸۳
 ۱۶۸۴
 ۱۶۸۵
 ۱۶۸۶
 ۱۶۸۷
 ۱۶۸۸
 ۱۶۸۹
 ۱۶۹۰
 ۱۶۹۱
 ۱۶۹۲
 ۱۶۹۳
 ۱۶۹۴
 ۱۶۹۵
 ۱۶۹۶
 ۱۶۹۷
 ۱۶۹۸
 ۱۶۹۹
 ۱۷۰۰
 ۱۷۰۱
 ۱۷۰۲
 ۱۷۰۳
 ۱۷۰۴
 ۱۷۰۵
 ۱۷۰۶
 ۱۷۰۷
 ۱۷۰۸
 ۱۷۰۹
 ۱۷۱۰
 ۱۷۱۱
 ۱۷۱۲
 ۱۷۱۳
 ۱۷۱۴
 ۱۷۱۵
 ۱۷۱۶
 ۱۷۱۷
 ۱۷۱۸
 ۱۷۱۹
 ۱۷۲۰
 ۱۷۲۱
 ۱۷۲۲
 ۱۷۲۳
 ۱۷۲۴
 ۱۷۲۵
 ۱۷۲۶
 ۱۷۲۷
 ۱۷۲۸
 ۱۷۲۹
 ۱۷۳۰
 ۱۷۳۱
 ۱۷۳۲
 ۱۷۳۳
 ۱۷۳۴
 ۱۷۳۵
 ۱۷۳۶
 ۱۷۳۷
 ۱۷۳۸
 ۱۷۳۹
 ۱۷۴۰
 ۱۷۴۱
 ۱۷۴۲
 ۱۷۴۳
 ۱۷۴۴
 ۱۷۴۵
 ۱۷۴۶
 ۱۷۴۷
 ۱۷۴۸
 ۱۷۴۹
 ۱۷۵۰
 ۱۷۵۱
 ۱۷۵۲
 ۱۷۵۳
 ۱۷۵۴
 ۱۷۵۵
 ۱۷۵۶
 ۱۷۵۷
 ۱۷۵۸
 ۱۷۵۹
 ۱۷۶۰
 ۱۷۶۱
 ۱۷۶۲
 ۱۷۶۳
 ۱۷۶۴
 ۱۷۶۵
 ۱۷۶۶
 ۱۷۶۷
 ۱۷۶۸
 ۱۷۶۹
 ۱۷۷۰
 ۱۷۷۱
 ۱۷۷۲
 ۱۷۷۳
 ۱۷۷۴
 ۱۷۷۵
 ۱۷۷۶
 ۱۷۷۷
 ۱۷۷۸
 ۱۷۷۹
 ۱۷۸۰
 ۱۷۸۱
 ۱۷۸۲
 ۱۷۸۳
 ۱۷۸۴
 ۱۷۸۵
 ۱۷۸۶
 ۱۷۸۷
 ۱۷۸۸
 ۱۷۸۹
 ۱۷۹۰
 ۱۷۹۱
 ۱۷۹۲
 ۱۷۹۳
 ۱۷۹۴
 ۱۷۹۵
 ۱۷۹۶
 ۱۷۹۷
 ۱۷۹۸
 ۱۷۹۹
 ۱۸۰۰
 ۱۸۰۱
 ۱۸۰۲
 ۱۸۰۳
 ۱۸۰۴
 ۱۸۰۵
 ۱۸۰۶
 ۱۸۰۷
 ۱۸۰۸
 ۱۸۰۹
 ۱۸۱۰
 ۱۸۱۱
 ۱۸۱۲
 ۱۸۱۳
 ۱۸۱۴
 ۱۸۱۵
 ۱۸۱۶
 ۱۸۱۷
 ۱۸۱۸
 ۱۸۱۹
 ۱۸۲۰
 ۱۸۲۱
 ۱۸۲۲
 ۱۸۲۳
 ۱۸۲۴
 ۱۸۲۵
 ۱۸۲۶
 ۱۸۲۷
 ۱۸۲۸
 ۱۸۲۹
 ۱۸۳۰
 ۱۸۳۱
 ۱۸۳۲
 ۱۸۳۳
 ۱۸۳۴
 ۱۸۳۵
 ۱۸۳۶
 ۱۸۳۷
 ۱۸۳۸
 ۱۸۳۹
 ۱۸۴۰
 ۱۸۴۱
 ۱۸۴۲
 ۱۸۴۳
 ۱۸۴۴
 ۱۸۴۵
 ۱۸۴۶
 ۱۸۴۷
 ۱۸۴۸
 ۱۸۴۹
 ۱۸۵۰
 ۱۸۵۱
 ۱۸۵۲
 ۱۸۵۳
 ۱۸۵۴
 ۱۸۵۵
 ۱۸۵۶
 ۱۸۵۷
 ۱۸۵۸
 ۱۸۵۹
 ۱۸۶۰
 ۱۸۶۱
 ۱۸۶۲
 ۱۸۶۳
 ۱۸۶۴
 ۱۸۶۵
 ۱۸۶۶
 ۱۸۶۷
 ۱۸۶۸
 ۱۸۶۹
 ۱۸۷۰
 ۱۸۷۱
 ۱۸۷۲
 ۱۸۷۳
 ۱۸۷۴
 ۱۸۷۵
 ۱۸۷۶
 ۱۸۷۷
 ۱۸۷۸
 ۱۸۷۹
 ۱۸۸۰
 ۱۸۸۱
 ۱۸۸۲
 ۱۸۸۳
 ۱۸۸۴
 ۱۸۸۵
 ۱۸۸۶
 ۱۸۸۷
 ۱۸۸۸
 ۱۸۸۹
 ۱۸۹۰
 ۱۸۹۱
 ۱۸۹۲
 ۱۸۹۳
 ۱۸۹۴
 ۱۸۹۵
 ۱۸۹۶
 ۱۸۹۷
 ۱۸۹۸
 ۱۸۹۹
 ۱۹۰۰
 ۱۹۰۱
 ۱۹۰۲
 ۱۹۰۳
 ۱۹۰۴
 ۱۹۰۵
 ۱۹۰۶
 ۱۹۰۷
 ۱۹۰۸
 ۱۹۰۹
 ۱۹۱۰
 ۱۹۱۱
 ۱۹۱۲
 ۱۹۱۳
 ۱۹۱۴
 ۱۹۱۵
 ۱۹۱۶
 ۱۹۱۷
 ۱۹۱۸
 ۱۹۱۹
 ۱۹۲۰
 ۱۹۲۱
 ۱۹۲۲
 ۱۹۲۳
 ۱۹۲۴
 ۱۹۲۵
 ۱۹۲۶
 ۱۹۲۷
 ۱۹۲۸
 ۱۹۲۹
 ۱۹۳۰
 ۱۹۳۱
 ۱۹۳۲
 ۱۹۳۳
 ۱۹۳۴
 ۱۹۳۵
 ۱۹۳۶
 ۱۹۳۷
 ۱۹۳۸
 ۱۹۳۹
 ۱۹۴۰
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۹
 ۱۹۵۰
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵۶
 ۱۹۵۷
 ۱۹۵۸
 ۱۹۵۹
 ۱۹۶۰
 ۱۹۶۱
 ۱۹۶۲
 ۱۹۶۳
 ۱۹۶۴
 ۱۹۶۵
 ۱۹۶۶
 ۱۹۶۷
 ۱۹۶۸
 ۱۹۶۹
 ۱۹۷۰
 ۱۹۷۱
 ۱۹۷۲
 ۱۹۷۳
 ۱۹۷۴
 ۱۹۷۵
 ۱۹۷۶
 ۱۹۷۷
 ۱۹۷۸
 ۱۹۷۹
 ۱۹۸۰
 ۱۹۸۱
 ۱۹۸۲
 ۱۹۸۳
 ۱۹۸۴
 ۱۹۸۵
 ۱۹۸۶
 ۱۹۸۷
 ۱۹۸۸
 ۱۹۸۹
 ۱۹۹۰
 ۱۹۹۱
 ۱۹۹۲
 ۱۹۹۳
 ۱۹۹۴
 ۱۹۹۵
 ۱۹۹۶
 ۱۹۹۷
 ۱۹۹۸
 ۱۹۹۹
 ۲۰۰۰
 ۲۰۰۱
 ۲۰۰۲
 ۲۰۰۳
 ۲۰۰۴
 ۲۰۰۵
 ۲۰۰۶
 ۲۰۰۷
 ۲۰۰۸
 ۲۰۰۹
 ۲۰۱۰
 ۲۰۱۱
 ۲۰۱۲
 ۲۰۱۳
 ۲۰۱۴
 ۲۰۱۵
 ۲۰۱۶
 ۲۰۱۷
 ۲۰۱۸
 ۲۰۱۹
 ۲۰۲۰
 ۲۰۲۱
 ۲۰۲۲
 ۲۰۲۳
 ۲۰۲۴
 ۲۰۲۵
 ۲۰۲۶
 ۲۰۲۷
 ۲۰۲۸
 ۲۰۲۹
 ۲۰۳۰
 ۲۰۳۱
 ۲۰۳۲
 ۲۰۳۳
 ۲۰۳۴
 ۲۰۳۵
 ۲۰۳۶
 ۲۰۳۷
 ۲۰۳۸
 ۲۰۳۹
 ۲۰۴۰
 ۲۰۴۱
 ۲۰۴۲
 ۲۰۴۳
 ۲۰۴۴
 ۲۰۴۵
 ۲۰۴۶
 ۲۰۴۷
 ۲۰۴۸
 ۲۰۴۹
 ۲۰۵۰
 ۲۰۵۱
 ۲۰۵۲
 ۲۰۵۳
 ۲۰۵۴
 ۲۰۵۵
 ۲۰۵۶
 ۲۰۵۷
 ۲۰۵۸
 ۲۰۵۹
 ۲۰۶۰
 ۲۰۶۱
 ۲۰۶۲
 ۲۰۶۳
 ۲۰۶۴
 ۲۰۶۵
 ۲۰۶۶
 ۲۰۶۷
 ۲۰۶۸
 ۲۰۶۹
 ۲۰۷۰
 ۲۰۷۱
 ۲۰۷۲
 ۲۰۷۳
 ۲۰۷۴
 ۲۰۷۵
 ۲۰۷۶
 ۲۰۷۷
 ۲۰۷۸
 ۲۰۷۹
 ۲۰۸۰
 ۲۰۸۱
 ۲۰۸۲
 ۲۰۸۳
 ۲۰۸۴
 ۲۰۸۵
 ۲۰۸۶
 ۲۰۸۷
 ۲۰۸۸
 ۲۰۸۹
 ۲۰۹۰
 ۲۰۹۱
 ۲۰۹۲
 ۲۰۹۳
 ۲۰۹۴
 ۲۰۹۵
 ۲۰۹۶
 ۲۰۹۷
 ۲۰۹۸
 ۲۰۹۹
 ۲۱۰۰
 ۲۱۰۱
 ۲۱۰۲
 ۲۱۰۳
 ۲۱۰۴
 ۲۱۰۵
 ۲۱۰۶
 ۲۱۰۷
 ۲۱۰۸
 ۲۱۰۹
 ۲۱۱۰
 ۲۱۱۱
 ۲۱۱۲
 ۲۱۱۳
 ۲۱۱۴
 ۲۱۱۵
 ۲۱۱۶
 ۲۱۱۷
 ۲۱۱۸
 ۲۱۱۹
 ۲۱۲۰
 ۲۱۲۱
 ۲۱۲۲
 ۲۱۲۳
 ۲۱۲۴
 ۲۱۲۵
 ۲۱۲۶
 ۲۱۲۷
 ۲۱۲۸
 ۲۱۲۹
 ۲۱۳۰
 ۲۱۳۱
 ۲۱۳۲
 ۲۱۳۳
 ۲۱۳۴
 ۲۱۳۵
 ۲۱۳۶
 ۲۱۳۷
 ۲۱۳۸
 ۲۱۳۹
 ۲۱۴۰
 ۲۱۴۱
 ۲۱۴۲
 ۲۱۴۳
 ۲۱۴۴
 ۲۱۴۵
 ۲۱۴۶
 ۲۱۴۷
 ۲۱۴۸
 ۲۱۴۹
 ۲۱۵۰
 ۲۱۵۱

١١٥

ف
٩١٥

DUE DATE

١١٥

١١٥

٩٥١٥ ٩١٥

دافع التبرعات والصدقات العامة
التي هي من اموال الدولة

Date	No.	Date	No.

٩٥١٥